

مخزنه
تورای
مسی

۱

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: **مجموعه اوصاف شیخ ر...**

مؤلف: _____

مترجم: _____

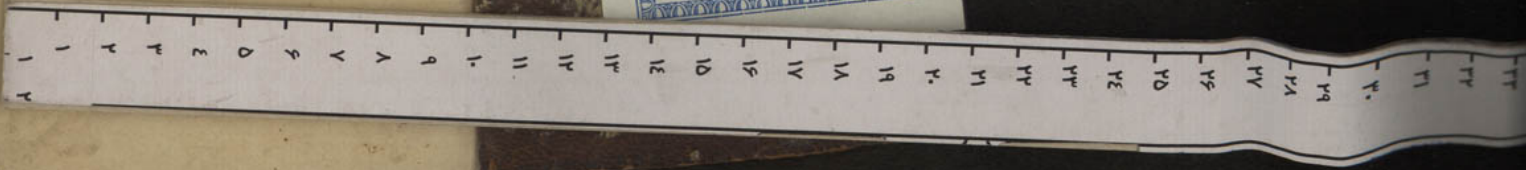
شماره قفسه: **۱۶۷۵**

جمهوری اسلامی ایران

مشارهت کتاب

۲۷۲۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 کتاب فهرست و حفظ نسخ
 مؤلف
 مترجم
 شماره قفسه ۱۶۷۵
 شماره ثبت کتاب ۲۷۲۴۰



مجموعه ضوابط

۱۶۰۷۵
۲۰۷۲۴



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله الحمود في كل فعاله المعبود لجليل اجلا
 الغيوب لعظيم نواله المرحوب لا ليم نكاله الصلوة
 على محمد المبعوث لتبلغ اقواله المنعوت بما منح من جميل
 افعاله وعلى النبيين من ذريته واله المنتخبين لحفظ
 الدين على منواله **وبعد** معروض مبداء معرفتك بكمال
 نقص وبادائه ابن محمد زمان محمد مؤمن الحسين الطاهر
 كه چون ابن حنبل كثير النقص في شرف صحبت و سعادت
 خدمت نبيك ان ساهى مكان رفيع شان عالى بنين و
 نيت درست اعتقاد فرشته ستمت صفاتى بنا
 با كبره خصلت بسند بده اطوار على محمد حسين
 مرثله سلسله سادات و فضلاء حامى طوائف كستكا
 وضعفاء مظهر توفيقات سخاى مصدر مبرات
 ونهاى سخاى مدد دار و خسان منشأ اناخى و
 محب خاندان طيبين غلام يك ذك امين
 عليهم صلوات الله اجمعين تدع روحه روده



شاه دوست دشمن گاه خاندان ظل الله بنحسما
 رفعت و معالی بدر سیه غرت و عوالم طالحیق
 دقاوق معانی عالیجا مقرب الخافانی **محمود بیجا دارا**
 لازلک اسم محمود و بحسن لعاقبة مسعود افز
 شدم و نهایت التفات و حسان انجناب ممتاز کرد
 طبع شریف ملازمان ایشان را بر همه و تویح
 ائمه اطهار و ادرعیه اجابت آثار بنا بر عایت انتفاع
 ناسر راعب و امیل یافتم لاجرم بجهت بقای ذکر
 خیر از ذکر نیر خیر خواها و سر حلقه ضعیف **پیشا**
 و آء بعضی از حق و احسان و قدری از شکر و متنا
 آن و لا شان بر همه ادعیه سر قدسیه که حوالی در
 دنیا را شامل و مطالب الی و اخری را کافلسنت
 نموده هدیه باز یافتگان محفل فیض منزل آن عالیجاه
 کرد ایندم امید که برکت نام نای آن جناب پیرایه
 اشتها و اعتبار پوشیده از توان انتفاع بان حظی کما
 و نصیبی و لای بود که خیر آثار آن عمده مقربان

بارگاه خلافت پناه غاید شود انه ولی التوفیق و بالاجابة
 حقیق **واقبل** از شرح معروض میدارد که این ادعیه را
 مجتمعة بر همیم بن علی بن حسن بن صالح کفعمی که صاحب
 مصباح مشهور است و از معتبرین علمای **قره نایب**
 امامیه است در کتاب بلد الا مین ذکر کرده بدون
 و در سایر کتب ادعیه نیز متفرقه مذکور است و در
 غیر از کتاب سند ارجحیت بدین طریق بنظر رسید
 روایت کرد شیخ ابو علی حسن بن شیخ ابو جعفر محمد
 بن حسن بن علی طوسی از پدرش یعنی شیخ طوسی
 رضوان الله عنهما از شیخ ابو عبد الله حسین بن
 عبد الله غضنیری از شیخ جلیل ابو محمد بن هرون
 بن موسی تلوع کبری از شیخ ابو علی محمد بن همام
 اسکافی از حسن بن کریم بصری از صهیب بن **عباد**
 بصهیب از پدرش از پدرش از ابو عبد الله خضر
 محمد از پدرش از پدرش از علی علیه السلام سند
 دیگر چنین است که روایت کرد شیخ سعید

صیاء الدین ابوالرضا فضل الله بن علی حسینی گفت
 که خوانده بخط شیخ صالح محمد بن احمد بن
 محمد بن حسن بن محمد بن حسین بن مهرویه
 که سندی و خبر داد مرا از او شیخ خطیب گفت
 یافتم بخط احمد بن ابراهیم محمد بن ابان
 که حدیث کرد مرا احمد بن محمد بن عمرو بن
 یونس یثربی گفت که خبر داد مرا محمد بن
 ابراهیم بن اصبحی گفت که حدیث کرد مرا
 ابوالخطیب بن سلیمان گفت خبر داد مرا
 ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن ابی
 طالب علیه السلام و بالجمله ما بنویس
 که در کتاب بلد لا میز مذکور است ایرادی
 نمایم و این ادعیه سویک یا سو و دو دعا
 بدین تفصیل

دعای ۱ برای محکناهان کبیره و پاک شدن
 از آنها **دعای ۲** بجهت محکناهان صغیر **دعای ۳**
 بجهت تحصیل توبه مقبوله از کفر و تحصیل ایمان خالص
دعای ۴ بجهت برطرف شدن اندوهها **دعای ۵**
 بجهت رفع درویشی و تنگدستی **دعای ۶** بجهت طلب
 صبر در مصیبتها و برطرف شدن آنها **دعای ۷**
 بجهت دفع کید دشمنان و دفعان **دعای ۸**
 بجهت دفع ضرر در زندگان و جانوران **دعای ۹**
 بجهت دفع ضرر جن و شیاطین **دعای ۱۰** بجهت دفع
 خوف سلاطین و طلب حوائج از ایشان و اینها
 بنا بر بعضی نسخ منحل بدو دعا میشود **دعای ۱۱**
 بجهت استخاره **دعای ۱۲** بجهت دفع بیماریها
دعای ۱۳ بجهت رفع قحط و کرفالی **دعای ۱۴**
 بجهت کسی که از خانه بیرون رود برای حاجتی
 یا سفری از خانه **دعای ۱۵** بجهت قضاء
دعای ۱۶ حوائج طلب خیر و برکت و فتح

[Marginal notes at the top right]
بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم صل على محمد و آل محمد
صلواتك اللهم على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
البراءة من كل شيء
اللهم صل على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
اللهم صل على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين

کارها دعا ۱۷ بجهت دستکاری از مرض کینه
و حسد در بار فسق دعا ۱۸ بجهت در ضا
حوائج هائی دعا ۱۹ بجهت تحصیل مرتبه
طاعات و اجتناب از معاصی بجهت تحصیل مرتبه
دعای الهی در جهت ویرکت او و مهربانی و دوستی
واجب است و دعا ۲۰ بجهت محفوظ شدن
از شر و آفات دعا ۲۱ بجهت دفع همه دعا ۲۲
بجهت سول شدن فراخ و نوافل دعا ۲۳
بجهت دایرین دعا ۲۴ بجهت لذت از خوف
دعا ۲۵ بجهت تحصیل مرتبه و پاهای دعا ۲۶
بجهت دفع تسلط و غلبه اهل بشر دعا ۲۷ بجهت
تحصیل نفع در تجارات و معاملات دعا ۲۸ بجهت
امن از بلیات و مستجاب شدن دعوات دعا ۲۹
بجهت مسافر در ایام سفر و پر کشیدن از سفر و خورشت
و سلامت بجهت چند راه شدن تواریخها دعا ۳۰
بجهت مسافر در ایام سفر و پر کشیدن از سفر و خورشت
بجهت مسافر در ایام سفر و پر کشیدن از سفر و خورشت

کفای شایسته که نعمت را جلب کند و ابرام بر حواس و ستایش
مکرم امر هست واجب و لازم و حکمت ثابت و مستقیم و
عرفان آن موجب بقای نعمت و وجود و ویرث حصول مرتبه
مفقود و کفایت آن سبب زوال و منقطع عقاب و عم الموعود
است قال تعالی لئن شکرت لآزیدنکم و لئن کفرتن
لآزیدن عذابک لکن کفایت و معاونت که چندانی بر تو آفتاب
نعمت و احسان و ساحت فراوان انسان ظاهر و اخیل باشد
آنکاسر اشعه از هم آمدن و اقوی خواهد بود و در این ایام
و هیئت فرجام و روزگار سعادت آثار که دیده فتحته
و چشم بخت از چندین بیلا و است و بر وجه دوران و میباید
فسخ از جای ایران جو لا که کمیت خوش صنای دولت است
مدت پادشاه کامکار نتیجه کردش لیل و نهار منظور
نظر عنایت کرده کار افتخار شاهان اعصار و اوار
تاج بخش سلاطین هر دیار و سلجوقیان روزگار نیست
فرای او ربک شاهي مصدر و غیره معنی ظل الهی قدر شناس
که هر معرفت و علم جویدی سفینه خود و علم در و دست نوای

[Marginal notes at the bottom left]
بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم صل على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
اللهم صل على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
اللهم صل على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين

و رعیت پریمین سلطنت طراوت عدالت کسرت سلیمان خستمت
 جیشید با ن کاه داود سیرت ملایک نسیاه آنکه کتوب
 هتیش خشم بره سوال حاجتمندان است و فتنه مطوش
 کوشین تک فریاد داو خواهان از بیم تیغ قهرش دشمن دین
 و دولت را کجا یاری آنکه سر برار و از حرارت آتش
 غضبتی لخال فتنه تواند که در پیشه درو با ندر جای آنکه
 برار در بین تر بیتش خلی غرت و اعتبار علماء عین سا
 وید نیروی حسن اهدا مشرق درین وصلت بیا فقاوه
 خواران مصطفوی بن ابده دو در میان مرتضوی اعنی
 السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان
 الخاقان **شاه سلیمان** کجسین الموصی الصفوی هایدگ
 مناد الله طار و لسته کحفظ حدوده الایمان و جعله بن
 اقوی از کان دولت صاحب الزمان علیه صلوات الله
 الملك الملقان که بدید شکر بخت این دولت روز فرزند
 و ستیاس موهبت این سلطنت میمون بر ذوق عاصه
 اهل سلام و کافه را با این خاصه عام بمتابه ثابت

ولازم

ولازم کشته که اعای حق آن از خیر امکان بیرون و
 با ستمالذ و امتناع مقرر فتنه و آنچه در افتال ایمنقا
 اکل و اتم و اشمل و اعم است ستمالذ از انفس کشانید کا
 عقد مدعی و اقتباس از شکات نمایند کان طوقه
 است لهذا داعی دوام دولت ابد قرین محمد و حسن ^{الحسین}
 المله من بقرون دعای شریف مشهور بر مدعی جبر
 صغیر که حد بر کوار این پادشاه دین پناه اعنی امام
 اضاعر و اعظم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در مقام
 شکر کرداری حضرت باری جلانده و سید اجل قائم علی بن
 موسی الطاهر و بن العالی الفاطمی رحمه الله در کتاب یاد
 نهج الدعوات اسرار فرموده ترجمه نمود که معانی الفاظ
 مشتک که آن از نقاب خفا روی کشور تا داعیان
 دوام دولت این دو زمان و کایت فتنان و دیگر کان
 این آستان ملایک با ستمان و شاکران حصول این
 نعمت عظیم و قدر شناسان این موهبت کبری ناستی
 بان امام کبری بموده التزمی رحمتی و توجه بمعانی

Handwritten marginal notes in Persian script, including the word 'ولازم' at the top and various smaller phrases and signatures.

آن که شرط کمال معرفت اجابت دعاست در رمضان اجابت
 دعوات بان اشتغال و زهد و دولت این باستان ملک
 دولت را از جانب جناب پادشاه پادشاه نماید و بعد از آن
 آنرا از سلیمانی نامیده بمقدمه ملاطفت و برکت ملازمت
 عالیجناب حارث معارف و معارف و معارف و معارف و معارف
 ینبوع و لای فضل تحقیق بحر خاوندان و تدقیق محاسن
 مدار علوم زمانیه مهبط انوار حکم سبحانه مرکز طایفه
 علوم شریع و فقه و اصول و فروع کشف مباهات و
 حلال عقاید مسانح محیط کوه و کال کوه محیط بهاء و
 افتخار افاضل و مدار و ذرة التاج علماء او و جامع محاسن
 فوکه علوم ناظم لای ازام و زینت اسوه المحققین قدوة
 المدققین افضل المتقدمین و المتأخرین اکمل المتبحرین
 العریف الماهر الشریح الباهر علامه العلماء ناظرة الفضلا
 لا یدرک الوصف المطری خصائصه و ان یکن بالغای کل
 ما وصفها استادی و اشتاد الکلی الکل ایا و افاضتینا
 افاضت الله تعالی علی العالمه بحال لای ان افادته و لا سرهم

Handwritten marginal notes in Persian script, including names like 'عبدالله' and 'محمد بن'.

التروی

التروی من ریحون تحقیقاته و بافتان بارگاه عرفان
 و استاد کان آستان دولت از امکان عرصه داشت جا
 و اتق و امید صادق است که از عینت زمام عالی مقام
 و مرجع تاین پادشاه و پرورد سلیمان احتشام و ابروی
 شفاعت این بکانه آفاق و ایام منظور نظر کیمیا اثر کردید
 بر یورق قول محلی کرد از موضع رجاء الراجین و پیش از
 شروع در شرح ذکر منشأ و رویداد این عازان امام هدی
 نمایم ملخص آنچه این طایفه در کتاب هیچ دران بار نقل
 نموده اینست که روایت کرده سینه مذکور چند واسطه
 از شیخ اعظم شیخ ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی علیه السلام و
 روایت نموده بخند واسطه از ابو الوصاح محمد بن عبدالله
 زید القاسمی که او گفته که پدرم بمن خبر داد که من شنیدم
 حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که میفرمود که خطبش کرد
 بنعمتهای الهی و یاد آوردن آنها شکر و سپاس است و ترک
 آن نمودن که از نعمت است این حکم و ثابت قدم سازید
 نعمتها و خدا را بفرموده محالظت نماید الهای خود را

Handwritten marginal notes in Persian script, including names like 'عبدالله' and 'محمد بن'.

التروی

امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند که در این مکتوب بخند
 حضرت یونس و حضرت شهاب و حضرت حاضرین با حضرت اهل بیت
 و دوستان خود را و ایشان را بر مضمون مکتوب آگاهی
 و از دینان مصلحتی برین باب اندیشید پس هر کس که کند که
 صلاح کار خود را و توبه دران می بینیم که خود را در
 سازی و بگریزانی از بجهت اینکه ان شره شنی او این
 نیتوان شد علی الخصوص که کند بگره باشد تورا و
 ما را همی پس حضرت علی السلام بتمیز نمود و شعر که پس
 مالک را بر سبیل مثل او فرمود که گفت رَجَمَتْ حَجِينَةَ
اَنْ سَتَعْلَبُ رَجْمًا فَلْيَعْلَبَنَّ مَعَالِبُ الْعَالِبِ
 یعنی کمان کرد حجینه که غالب می تواند شد بر جمای خود
 پس البته غالب خواهد شد آنکس که غالب شوند عالمت
 نه او را و ضیال اطل کرده که او غالب میشود بعد از آن
 که حضرت عالی السلام آن جمعی که در خدمت او بودند از
 شیعیان و اهل بیت او پس فرمود که باید شاد باشد
 دلش که آنکه کسی که از غم او می رسد و خبر هر که می شنود

مهدی دران خواهد بود پس در این مکتوب که خدا
 دارد تورا از کجا اینرا می نویسی آنگاه فرمود که چشم
 فیکر موسی مرد دوهمین روز را الله که این سخن حق است
 همچنانکه این سخن که شما ناطق بآئید حق و بجزیم نیت
 و من خبرم هم نهاد که از کجا میگوید و در انتهای اینکه
 قشسته بودم در نازگاه خود بغدازانکه فادع شدیم
 از او را و من و بحجاب رفتم بود چشمهای من که نگاه
 ظاهر شد برای من جامع رسول خدا صلی الله علیه و آله
 در خاب من پس گفتم که در مخطبه است و از دست و پوی
 المهدی و عرض نمودم آنچه را که سر زده بود از و در حق
 اهل بیت او و اینرا که من از مخالف و برسان از بلیات
 او پس حضرت فرمود که باید دل خوش باشی که نگریم از
 الله تعالی برای موسی بن مهدی بر تو راهی در انتهای اینکه
 او با من سخن میکند دست مرا بگرفت و گفت که تحقیق
 هلاک کرد اینک الله تعالی دشمن تو را پس باید که شکر
 میکنی و لا یقرب الی الله تعالی جبار حق راوی کو قیل که



بعد از آنکه حضرت علی علیه السلام از کربلا فرود آمد و در روزی میان
 بجانب خیمه آمد و در آنجا ایستاد و آنجا را داشت و دعا
 میکرد بایندها برای شکر الله تعالی و احوال و صلوات گوید که پدرم
 میگفت که در خانه من تمام مومنان کاظم علیه السلام جمعی از
 خاصان اهل بیت و شیعیان او بودند که حاضر میشدند
 مجلس او را و با ایشان در آستینهای ایشان تحتفای
 آن بوسه نازک بود و به یلبا پس هر وقت که حضرت علی علیه السلام
 تکلم میکرد و در کلمه حکمتی یا فتری میداد در واقع مینمود
 آنچه آنچه که آنحضرت شنیده بودند پس از او شنیدند
 که در مقام شکر اینرا میگفت و او می گفت که بعد از آنکه
 حضرت دعای ایام تمام رسانید و بعد بجانب او فرمود که
 شنیدم از پدرم جعفر بن محمد علیه السلام که حدیثی که از پدرش
 علی بن الحسین علیه السلام از پدرش از جدش امیر المؤمنین علیه
 و علیهم السلام اینکه او شنید از رسول الله صلی الله علیه و آله
 که میفرمود که اصراف و افرا کنید بخت خدای تعالی و تقوی
 کنید در حضرت او را که اهل حال خود که الله تعالی دوست

میلاد

میلاد و شکر گوید که آن روز را در کربلا و کربلا و کربلا
 گوید که پس روحانیتم و محبت از او در هر روز و هر روز
 دیگر جمعیت اتفاق افتاد و مکر برای خواندن مکتوبی که
 رسیده بود مشتعل بر آن مومنان مهادی و بیعت کردن
 برای هرون الرشید که در بعضی نسخ مروج القبا
 ابو طالب بن رجب را یقین میکرد در فضل ائمه قریب
 با آنچه در حواشی مصباح کفعمی را می دای شایسته و خوشین
 کثیر است ملحق ساخته و گفته که در کتابی که در جدم حسین بن
 داود از پدرم در فضیلت این دعا نیز روایت صاحب
 مروج خواستم که آنرا نیز در اینجا ثبت نمایم و مضمون آن روای
 اینست که ولایت بندها نوسان بسیار از حضرت امام
 کاظم علیه السلام از پدرش امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش
 امام محمد باقر علیه السلام از پدرش زین العابدین علیه السلام از پدرش
 علی بن الحسین علیه السلام از پدرش حسین بن علی بن الحسین
 علیه السلام از پدرش صلوات الله علیه که ای شکر من آری
 یاد دهم تو را شکر از اسرار خدای عزوجل را که علیهم السلام

مذکور

میلاد

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که از اسرار او که فرستاد
 بخورد و در آن چیزی که در کتب کتب با او داده ای بدیدم فرمای
 نمود گفت که هر که از اسرار رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی میل
 امیزد در روز حشر یک احدی آن روز روزی بود بسیار
 خوف ناک بسیار گم و بود بریدن حصارک رسول الله صلی
 علیه و آله در میسکین که توانای بر داشت آن نداشت
 از راه بسیاری که ما و گری زره گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 که پس از آنکه سر خود را بجای آسمان پس دعا کردیم الله را
 از جهت تعب و محنت خود پس دریم درهای آسمان که گشود
 شده و فرود آمدن بن عرفه بود و رحمت الهی چیزی میل
 و گفت مرا که الشکرة علیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله
 الشکرة یا اخی جبرئیل پس گفت که خداوند علی اصلا میفرماید
 تو را سلام و مخصوص میسازد تو را به محبت و اکرام و
 میگوید تو را که بکن از خود این زره را و بخوان ایندها
 پس چون خواند آن را با خود داری پس آن را در جهت کبر
 بدن نشت پس گفت که ای برادرم جبرئیل ای برادر مخصوص

منست

منست یا برای من خاص است پس رسول الله صلی الله علیه و آله
 از جانب الله تعالی فرمود که هر که از اسرار او که
 ای برادرم چیزی میل است ثواب ایندها گفته ای چیزی
 ثواب ایندها را میداند که الله تعالی برای اینکه هر که
 بخواند این دعا را وقتیکه از سفر خود بیرون می آید در
 وقت صبح یا چیزی از آن را در وقت خفتن یا آخر مسافر از الله
 تعالی این عمل را بخواهد ای نیکو و این دعا میگوید که در وقت
 یا خلیل و زبور و فرقان و صحف را هم گفته که ای برادرم
 جبرئیل هر که بخواند این دعا را الله تعالی این ثواب را
 میدهد گفت که آری وی بخشد او را الله تعالی بعد از
 هر حرفی درون از جمله حور صان پس چون فارغ شود
 از خواندنش بنا میکند الله تعالی برای او خانه در بهشت
 و میدهد او را از جمله ثواب بعد از حرف تو را تری و
 یا خلیل و زبور و فرقان عظیم گفته که تا بخواند این ثواب را
 کند است که بخواند این دعا را گفت که ای رسول الله
 قدم با آنکه هر که را این کتب را راستی بر پیغمبری که خدا

است

من بعد از آنکه خداوند تعالی را حمد و ثناء کرد و بگویند که یا کفایتی را
 و توحیدی روحی است و محمد صلی الله علیه و آله گفتند که از روی تحقیق
 تمامی این قیاسات را صاحب این دست کتب که آری ای
 رسول الله هر که بخواند این دعا را یا بخورد از روی نیت
 بر او ای و بیشتر از آنچه گفته ایم پاکه بر آن گفته قویا بر
 همه چیزهای که در پشت زمین مغرب زمین هست مفید
 که در آن جمع کثیر هستند از جمله خلقان الله تعالی که
 برین متعلق میکنند الله تعالی را و او مانیان میکنند زحم
 با شنیده گوشه های روهای ایشان از سعادت که برین
 وحی فرستاد الله تعالی بر وی ایشان که چرا که برین میکنند
 و شانه های دیگر و دیگران بعد از یک چشم بر هم زدن گفته
 که می بینیم چشمه های شود الله تعالی و با خداوند که بار
 با کفش میر گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه دو وقت
 نقل اینجند بشه ای حضرت امام حسین علیه السلام که من
 گفته رسول الله صلی الله علیه و آله که در وقت نقل اولین
 حدیث را از من که ای رسول الله در آنجا ابلیس را یکی

انقره زمان

از آن زمان که آدم نیت کرد که بگوید یا کفایتی را
 بر دست بر پیغمبری که می خواند و ایشان از آن که خدای تعالی
 او را به آدم را فرمود ابلیس را و می تواند که میان آن دعا را
 که می خواند الله تعالی در زمان قطع کردن آفتاب روی زمین
 ایشان را بقدر عقل و زمانه شب نیز آن دست بخیزد
 که در آن آفتاب منک و الله تعالی می بخشد صاحب این دعا
 ثواب بسیار و ایشان و عبادت ایشان گفت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله که بجزیرت علی السلام از روی تعجب که آری می بخشد
 الله تعالی این همه ثواب صاحبان این دعا را گفت جبرئیل
 علیه السلام برای بیان آن یا در آن زمان که قسم بانگ می که فرشته
 بود و استحقاق پیغمبر و که الله تعالی در آنجا آن چهارم خانه
 که گفته میشود آنرا بیت معبود داخل میشود آنجا
 در هر روزی هفتاد هزار فرشته و پیران میر و نذر آن
 و دیگر برین کردند تسبیح آن تا روز قیامت و خدا
 عز و جل می بخشد صاحبان این دعا را ثواب این فرشته
 و می بخشد آنرا ثواب بعد از مؤمنین و مؤمنات از

انقره زمان

جن و انس را از روی که تو را آید انشا الله تعالی تا روز
 دمیله میشود در صورت و گفت جبرئیل علیه السلام که قسم
 بانگهی که بر آن نیکیت تو را برستی به پیغمبری که کسی که تو
 این دعا را در ظرفی پاکیزه بآب باران و در عقرا ن بعد از آن
 بشوید آتش را نبویشد بقدریکه توانا خورشیدن در آن
 باشد شفا میدهد و ان الله تعالی از هر دروی در دنیا
 او را هر بیماری که قسم که ای برادرم جبرئیل این همه فضیلت
 و مرتبه برای این دعا است و این همه ثواب میبخشد الله
 تعالی صاحب این دعا را گفت که قسم بانگهی که بر آن نیکیت
 تو را برستی به پیغمبری که هر که بخواند آن را مردن مثل
 شهیدان باشد که قسم از کدام شهیدان آیا از شهیدان
 در یا از شهیدان محرا گفت قسم بانگهی که فرستاده تو را
 برستی به پیغمبری که الله تعالی تو فرستاده برای او قوت
 هفتصد هزار شهید از شهیدان محرا گفت ای برادرم
 جبرئیل آیا میبخشد او را الله تعالی این همه ثواب گفت
 برای بیان زیادتی که قسم بانگهی که فرستاده تو را به

پیغمبری

پیغمبری که در شب که سخن از یاد تو میگوید و الله تعالی در
 میآورد و در او نظر القیام میکند بسوی او و میبخشد
 او را تا می آنچه سوال میکند از خواج دنیا و آخرت
 گفت ای برادرم جبرئیل زیاد کن مرا در ثواب این دعا
 گفت که در شب که بخواند این دعا را دفع میکند الله تعالی
 از او شر شیاطین و دیگر ایشان و قبول میکند عملها
 او را همچو پاکیزه میکند مال او را و برکت و اعمال
 سایر مؤمنین و مؤمنات را نیز قبول میکند گفت
 برادرم جبرئیل زیاد کن مرا در ثواب این دعا گفت ای
 رسول الله گفت برای من اسرافیل که بدستی که الله عز و
 جل گفته که قسم بغیبت و بزرگی خودم که کسی که ایمان آورده باشد
 بمن و راست گوینده باشد تو را ای رسول الله و راست
 شمرده باشد این دعا را بخشم او را با دستان من زیاد در
 آخرت و بدرستی که بمنم الله که همیشه خوشنمای من و
 بر طرف و آخر نمیشود عطای من و اگر همیشه را تمامی بد
 نهد از بندگان مؤمن خود بخشم که نمید کند این بخش

چنانچه هر که از آنکه در دنیا بود و در آخرت
 کند کار بر او می شود آن کار را که در دنیا
 آنچه من خواسته ام بده سستی که من چون به بندگی
 کنم من بچشم او را بخشش که لا یوقله به من و یادش
 من و تو انانی من باشد ای محمد و اگر بنده آن بندگان من
 بخواند این دعا را سیت خالص و یقین درست هفتاد
 مرتبه بر هر اهل بلا در دنیا از جمله جماعتی که صاحب
 رجاء و جوقند هر این پنج خط می دهد ایشان را از آن بلا
 و بیرون می آید آن بلاها را زنده نماید ایشان خوشا
 حال کسی که ایمان آورد بالله تعالی و تصدیق کند به
 پیغمبرش و تصدیق کند باین دعا و ثواب آن و
 وای تمام برای کسی که منکر شود این دعا را و کافران
 شود و ایمان نیاورد بآن ای پیغمبر خدا اگر بنویسد
 این دعا ای محمد جان را در طرفی بکافور و منکر و دشمن
 آرزو بیاورد آنرا بکفن زده فرود می آورد الله تعالی
 بر او در قبر او صد هزار نوع نوری در می بارد و الله تعالی

از

از تو من منکر و نیکو و این دعا را از خداوند بگو و من بخواند
 الله تعالی در قرآن هفتاد هزار فرشته که با هر فرشته
 طبق از نور باشد که میباشند آن نور را بر او بر می آید
 او را و منیزه صدسوی هشت و میگویند او را که الله تعالی
 امر کرده ما را با اینکه مؤمن تو باشیم تا روز قیامت
 فرخ می کند الله تعالی قبر او را جدا کند چشم کار کند
 و گشوده میشود برای او در روز هشتاد و میخوابد
 او را در قدر مثل عروس در درک سر او و بسبب است
 این دعا بر هر کیش و میگویند الله تعالی که بفرستد که
 من شرم دارم از بنده که مودده باشد این دعا بر کفن او
 که او را عذاب کند گفت چهره یک کدو ای محمد شنیدم من
 از الله تعالی میگفت که این دعا نوشته شده بدست
 من در سر پرده عرش بکش از آنکه آفرینیم دنیا را به
 هزار سال و هر که بخواند این دعا را بدست که
 آسخت نباشد آن نیت است که در اول ماه رمضان
 میخواند او را الله تعالی ثواب شش قدر و می آید

تبارک

الله تعالى في هذا شهر رمضان فرشته و در بیت
 المقدس هفتاد هزار فرشته و در شرق هفتاد
 هزار فرشته و در غرب هفتاد هزار فرشته برای هر
 فرشته بیست هزار صد در هر روز بیست هزار دهان و
 در هر دهانی بیست هزار زبان که تسبیح میکنند الله
 تعالی را با لغتهای گوناگون و قلوب خود را میبخشند
 بکسی که دعا کند الله تعالی را باین دعا ای پسر خدا نبی
 هیچ بنحسبیری از بنحسبیران مگر آنکه این دعا را بخواند
 و هیچ بنده نیست که بخواند این دعا را مگر آنکه بنده
 میان خواننده این دعا و میان الله تعالی بغیر یک
 برده و بیخی اهدان الله تعالی هیچ حاجت مگر آنکه
 میدهد او را هر که بخواند این دعا را بر میان کبیر
 الله تعالی بسوی او در وقت بیرون آمدن او از
 قبر او هفتاد هزار فرشته در دست هر فرشته
 علمی باشد از نور و هفتاد هزار عالم در دست هر
 عالمی هزار شتری بحسب باشد که شکر آن از لولوی

در بیت

و بیست آن از نبرد سفیر و سیف و برای آن از لولوی
 سرخ و بر بیست هشتتیری قیام باشد او نور برای
 هر قیبه چهار صد در باشد و در هر روز چهار صد
 تخت و در هر تختی چهار صد فرشته از سندی و استیری
 بر هر فرشی چهار صد جوی باشد و چهار صد کنیز
 برای هر جوی و هر کنیز یک را چهار صد کیسو باشد
 از مشک خالص و بر هر کنیز یک عصا باشد از زر
 سرخ و تسبیح میکنند الله تعالی را و تقدیس میکنند
 او را و میبخشند ثواب آنرا برای کسی که دعا میکند
 باین دعا و بعد از آن می آید او را هفتاد هزار فرشته
 با هر فرشته کاسه باشد از لولوی سفید در آن چهار
 رنگ از آتش میدانی باشد یکی آبی که از خنجر طعام
 و یکی شیری غیر متغیر و یکی شرابی که آشامنده
 آن از آن مخلوط شود و در دانه تلخ و ناکوارینا
 و یکی عسل صاف بغش و بر سر هر فرشته طبعی باشد
 و سندی که بر آن نوشته شده باشد لا اله الا

وخطه لا شريك له ودر زیر آن نوشته باشد که هده
هدیه من الله تعالی الی فلان بن فلان المواظب
علی قراءه هذا الذم این هدیه است از جانب الله
تعالی نبوی بنده الله تعالی که مداومت کننده است
بر قرابت این دعا و می آید خواننده این دعا با این جا
بعضی صفت قیامت و خلافت همی نگاه میکنند بجا
او و میگویند که کیست این کیست این از آنه تعجب
از قدر و منزلتی که می بینند خلافت با آن بنده
و از آنچه می بینند خلاق که در دور آن بنده است
از خود و علمان و کمینگان و خوانندگان این دعا
بر ایشان میگویند و با شنیدن فرشتگان پیش او
و قبول و می آیند می برید او را بر عرش الله تعالی
پس ندای میکنند ندا کننده از جانب الله تعالی که ای
بنده من داخل شو بهشت را بچسباید رسول الله
هر بنده که دعا کند الله تعالی را با این دعا فرشتگان
در عقب او آید همیشه و بنده از بسیاری پیوستند
برای

او از حسنات و بر طرفه میکنند تا از بسبب آنست که
رسول الله صلی الله علیه و آله که بنیت هیچ بنده از
امت من که بخواند این دعا او در ماه رمضان سه
مرتبه یا یک مرتبه مگر آنکه حرام میماند از الله تعالی
بدن او را بر آتش واجب میشود برای او بهشت
چه قدر و منزلت این دعا نزد الله تعالی بزرگ است
و منزلتش بغایت بلند است و کسی که بخواند این
دعا را موکل میکند الله عزوجل با او چندین فرشته
که محافظت و نگاهداری میکنند او را از معاصی
و تسبیح میکنند و عقدین میکنند الله تعالی را
و محافظت میکنند او را از همه بلاها و میکنند
برای او درهای بهشت را و میبندند درهای
جهنم را و چندانکه زنده باشد پس او در امان
و حفظ الله تعالی خواهد بود و در روز مردنش
مشتا کرده الله تعالی برای او آنچه را که بیان کردم
برای تو پس کلفت پیغمبر صلی الله علیه و آله

ای برادرم جبرئیل مستغرق ملاحظتی تو مرا باین دعا
 پس گفت جبرئیل ای محمد میا موزاید عالم مکر
 برای مؤمنی که شایسته و سزاوار آن باشد که
 سستی و کاهلی نکند در محافظت و یاد گرفتن آن
 و خوانش در آن و چون بخواند آنرا باید که بخواند
 به نیت خالص بیغش و چون بر خورد بندد باید که
 باشد بر طهارت برای اینکه دست نبرد آنرا
 مگر پاکیزگان گفت حضرت امام حسین علیه السلام که
 سفارش کرد بمن پدرم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
 علیه السلام سفارشش بسیار بود باین دعا و محافظت آن
 و گفت مرا که ای پسر من بگو این دعا را بر کفرت
 و گفت حسین بن علی علیه السلام و کرده آنچه فرموده بود
 مرا پدرم و این ^{دعا} سر مع الاجابه مخصوص ساخته
 الله تعالی بآن بندگان مقرب و خاص خود را و
 منع نکرده آنرا از اولیاء و اصفیاء خود و این
 دعا کفایت است از کجای الله تعالی و امید عامر ^{شست}

بنمای

بدعای جوشن ای جانم ایفک ما که آنجا شدی ^{فصل}
 آن قسم میدهم تو را بالله تعالی که ندی این دعا را
 مگر مؤمنی دو ستار اهل بیت که سزاوار آن
 باشد و لایق بآن باشد و اگر بدی آنرا یکی که
 سزاوار آن باشد از جمعی که نمی شناسند حق آنرا
 و استغفار و توبه می کنند بآن پس از خدا
 میخواهد که محروم سازد تو را از ثواب آن دعا
 و این که نفع آنرا خرد کند برای تو و این سفارش
 منست بتو در هر روز و دعای معروف بحجر جوشن
 خدای تعالی آنرا حزن و امان کند از آفتها و دنیا
 و آخرت برای کسب که میخواهد آنرا و گفت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله برای علی بن ابیطالب علیه السلام
 که ای علی یاد ده این دعا را با اهل بیت خود و فرزندت
 خود و ترغیب کن ایشان را باین دعا و وسیله
 جوی بدرگاه الله تعالی باین دعا و با اعترا ف
 و اقرار ^{شست} باین دعا و تحقیق حرام گردانید

بنمای

باعت خود این را که فاله هله آمل بمشركي اينكه
 مؤال عيكدن با الله تعالى هیچ حاجتی مگر آنکه میداند
 آنرا باو کارگزاری و میکند و نکاهدار میسکند
 و گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله کدای علی بحقیق شینا
 مرا جبرئیل علیه السلام از جمله مرتبه امده تا آنچه قولنا
 ندادم که بیان کنیم و نمیتواند شمرد آنرا یکی
 الله تعالى **اول الذیاء** الهی که من عدو و انبصنی
 علی سبب فدایت و تو عدلی بطنه بدایت
 و از هفت سنیا حدیه و ذاتی تو اول سمی
 و سدد تحوی صولتیب بهامیه و کدتم عت
 عن جراسیه و اخمراک یسومین المکره و
 یجری عن ذیاب مراریه فنظرت الی الضعفی
 عن اختمالک العفارج و تجری عن الانضمار
 من قصد فی محاربتیه و وحدتی فی کثیر
 سن تارانی و ارضادیه فی فیالم اعلم فید
 و کرم فی الارضادیه فیله کادری فی قولک

تقریر

تقریر

شفا
ای

تقریر باله
 عن مایات الجراح و
 فوس
 جاربتیه
 کثیره من کثیرین
 و ارضد

و شاد

و شدت از ذی تقریر و فله فی فیلیا خاره ده
 حدلته یصلو جمع حدیه و حسنه و اخلیت کیم
 علیه و رجعت مناسک و الی من تکامیده البیه
 و ردوت فی حجره و کدتم تنع علیه و کدتم و یرو
 حرارات غیظیه و قد عص علی انامیه و اذین
 مؤلیا فلا خفت سرا یا ه فاک الحمد یاریت من
 مقصدی لا یفعل و ذی اناء لا یعمل صل علی حجر
 و الی الحمد و اجعلنی لا یعمل من الشاکرین و
 لانک من المتاکرین بعضی از فقرات اینها
 در محیفه کامله در دعای دفاع کید الاعداء مذکور
 الهی من اولی است بخذف حرف ندا و اله بکسر ه است
 بروزن فعال و صاحب قاموس و جمیع دیگر آنرا
 بمعنی مفعول یا بنسبه اند و جناب استاد می فرمایند
 خلیل الله طایب ثله را مذهب اینست که از اینجا
 از اله بروزن مفعول فعلی معنی است بیت پس
 معولی محیی الله جناب غنی استحق می آید پس اله

تقریر
حدیه

علیه
که کشف علیه و لم
مجرد

تقریر

تقریر

تبعی اسم فاعل است معنی مستحق عبادت غیر خود بکر
 حاو دیگران مالو هیند معنی مستحق عبادت غیر خود
 بفتح حاو استلال نموده بران بظا هر عبادت دعا
 عرفانه محضه کامله و اله کلام الوه و خالق کل مخلوق
 و حدیث فریدی در کافی دو کتاب تو حید در باب
جمامع التوحید که کان و کلا ادلا مر یوب و الها
ادلا مالوه و عالم الاذلا معلوم و سمیعاً ادلا
مستوع و حدیثی دیگر که والله یقتضی مالوه او
 بالجله ازین مآخوذ است لفظ جلاله و اصلش
 الاله بوده همزه محذوف شده بجهت سختی و لا
 تعریف در لام کلام اذ قام شده و الف لام دران
 برای عهد خاریت معنی ان مستحق عبادت مشهور
 که خالق آسمان و زمین است پس لفظ جلاله نیز مشتق
 و صفت است مثل سایر صفات و علم نیست چنانچه
 بعضی بران زفته اند که در کرم عدد و خبر قیامت است
 برای تکثیر و محال از مجموع و مبتدا است من زائد

در تفسیر

در تفسیر مثل کرم من قربان که ها احد و بفتح
 عین بنقطه و ضم دال و فتحه یاء و ای معنی دشمن است
 و تذکره و تائید و افرازد و تشبیه و جمع دران مسنون
 و کاه منشی و مجموع مینباشد انصافی بنون و صناد با نقطه
 و الف منقلب از قوا یا از باب افعال است و باب افعالی
 اینجا برای منالغه است مثل کسب و اکتساب زیرا که
 مجرد و متعدیست و فائده منالغه اظهار نیاز
 نعمت و استعمال از باعلی برای تظلمین اصرار
 یا اقبال یا مانند است الامتنان کشیدن تمسکین
 بقضه زدن پس ذکر سیف تا نامی بر تخریب است
 عداوه بفتح عین اسم مصدر باب فاعله است
 معنی عداوات شخذه نشین با نقطه و طاء بنقطه
 و ذال با نقطه بصیغه ماضی باب منع و ضمیر متشبه
 راجع بعد قیامت الشخذه بفتح شین و سکون جا
 تید کردن کارد و مانند آن طبعه بضم طاء با نقطه
 و تحذیرت باء بکف طبعه و تا تا تیف عوص از و ای

در تفسیر

دم کار و مانند آن مدنی بضم هم و فتح و کسر نیم
 و سکون دال ببقطه و یاء دو نقطه در پایین
 کار در زیره و اضافه طبه بمدی لامیه است ^{هدف} آن
 بره ببقطه و فاما ضی معلوم با بسا فاعل است ^{فعل}
 نازل کردن دم کار و نون نیزه مانند آه اشبا
 بفتح شین مجهد و تخفیف باء موحده و الف مقصوره
 جمع شباهه است نظیر تهر و تهره الشباهه نون هر
 چیزی کویا میخورد باشد از شبوه که بمعنی ^{نیش}
 عقرب است حقه بفتح طاء مهمله و تشدید دال ^{است} مهمله
 وحد بلغی تندی و بمعنی طرف میتواند بود و
 بنا بر اول هر دو اضافه در سباحه لامیه است
 اگر تندی شخص خودش مراد باشد که آنرا در عین
 حدت نیز میگویند و استعمال فل بنوعی از مجاز
 و اگر مراد تندی کار دش و مانند آن باشد اجتناب
 ثانیه یاد می آید نسبت خواهد بود همچنانکه اگر
 مراد جلد طرف باشد و او هم مثل اصل جلال خود است

داف

داف بدل مهمله و فا از باب نظایست الدوف
 بر وزن خوف آبختر چیزی بختری و خیسانیدن
 دوا و غیر آن باب و مانند آن القواتل جمع
 قاتله کشنده ها التهموم بضم سین ببقطه
 جمع سم بفتح و ضم سین زهرها و بر تمام نیز جمع
 میشود و اضافه اولی در قواتل مجهولیه بمعنی
 من یا امانه صفت بموصوفت و ثانیه
 لامیه است سدد بمهلات از باب تفعیل
 التشدید است کردن و این در وقت اراده زور
 می باشد و آن خلاف تعرض ریح و مانند
 آنست که در وقت عدم اراده زور نیست نحوی
 بفتح نون و سکون طاء مهمله است و بتقدیر
 الی نحویست و در بعض نسخ بجای نحوی الی آ
 بحرف جر و ضمیر متکلم و بنا بر آن حاجت بتقدیر
 بتیسیق القواتل بفتح صا د مهمله و همزه و یاء
 موحده جمع صا د مهمله های در نسبت و کاصلا

داف

کجی در آنها نیست سهام مکسرین جمع سهم است و
 اجزایه در آن مثل قواثل هموم است ^{بصیغه} تم
 قایمه باب علم است عن در عنی برای سببیت است
 یا با اعتبار تضمین لم تم معنی لم تغفل است عنین فاعل
 لم تم است الحراسه بکجهاء ممله و تخفیف راه ممله
 و منین ممله یا سبانی و درین کلام استعاره
 مکنیه و تخمیل و ترشح است حیومی ممله غائب
 باب نظر است بر آن دو مفعول میدارد میگویند
 سمتة البلا یعنی بازو آوردم آنرا و بحر عنی
 بحیم و بلا ممله و عنین ممله غائب تفعیل است
 الخرج جمع جرحه جرحه اشامانیدن و غالب این لفظ
 در اشامانیدن محض و مکان مستعمل میشود
 الزفاف بضم ذال محجه و تخفیف عنین ممله و فاعل
 زهر و در حقیقه کامله بضم ذی و قاضی و
 آن یعنی آب سبب آن است که کسی را تاب اشامانیدن
 آن تابش را در بفتح میم و تخفیف راه ممله تلخیص

و درین

و درین کلام نیز استعارات سابقه هستند فاعل
 فنظرت یغیبیه است و در بعضی نسخ نظرت
 و بنا بر آن جمله بیانید خواهد بود ضعیف بفتح و
 ضم ضا و محجه و سکون عنین ممله استئمال
 تاب آوردن و بر داشتن الفواجج بفا و دال و
 حاء ممله جمع فادج چیزهای سنگین که انحصار
 انتقام عن متعلق بانحصار است بحار بینه
 متعلق بقصدنی و انحصار میتواند قیاسا بر
 اول اجزایه مصله بفاعال است و بنا بر دو م
 مفعول نیز میتواند بود و در بعضی نسخ لم حاد
 باللام جاره است و بنا بر آن متعلق بقصدنی
 و بس و اجزایه بفاعال است کثیر فی تنوین و
 و مضایفین است و در بعضی نسخ با تنوین و
 عنین یا من جاره و منین موضوعه است تا اول
 بیون و همزه که گاه منقلب بالف میشود ماضی یا
 مفاعله است المتناوین و شمی کردن ماضی است

و درین

اذوق بفتح نون و سکون و او و همزه که معنی
 برخاستن است چون هر کدام ایشان بجانب
 دیگری بر میخیزد و متوجه میشود برای دفع او
 ظاهراً و باطناً از صادم مجرور است بعطف
 خبر مدحی و در بعضی نسخ از صدام است
 بصیغه فعل ماضی و عطف بر نادانیت که در اینجا
 همالای مصدری باب افعال نظار کشیدن و
 بالام مستعمل شود مثلاً یجا یعنی مهتاب کردن است
 برای چیزی که استقامت دارد و قیام صارت از جنک و ما
 آنت ایلتی بنیاد و نقطه پایین و در ال همزه
 ماضی مخاطب باب تفعیل است التامید تقویت
 الازر بفتح همزه و سکون زاء مجمر و همزه نشین
 و معنی قوت نیز آمده و هر دو احتمال دارد
 بنظر من بی تاء است و در بعضی نسخ بنظر تک
 یا تاء است فللت بقاء و دو لام ماضی مخاطب
 باب تضرع است المائل صیغه تضرع کاد و همزه نشین

آن انداختن خدلته بخا و زال جمعین ماضی
 باب مضارع الخذلان بیکر یا یاری نکردن
 کسی یا عدده اگر بفتح عین مهمله و فتح دال است
 معنی لشکر است یعنی از مجاز و در اصل اسم
 مصدر عدت بشدید دال است بمعنی شمریدن
 و اگر بضم عین است بمعنی آنچه مهیا کرده میشود
 برای حوادث زمان از مال و براق و غیر آن
 و در بعضی نسخ حدیده است و آن چند معنی
 دارد یکی اسم مصدر حد که مذکور شد دیگری
 مانند و همتا دیگری حدای زه کان و همزه
 مناسبت و بنا بر آخر کتاب مجاز مینماید
 الحشد بفتح حاء بینقطه و سکون نشین بانقطه
 و دال بینقطه جماعت فراهم آورده شده و آن
 در اصل مصدر باب مضارع است بمعنی فراهم
 آوردن لشکر و مردم و در باب معنی فراهم آمدن
 نیز آمده و صاحب قاموس گفته حشد میخشد

بختند جمع و جوهری گفته شد و بختند و آن
 با اکثر ای اجتماع و بفتح شین نیز بمعنی جماعت
 قاموس بختند و بفتح کاف کعب بفتح کاف
 و سکون عین مهمله و براء بیکظ بر چهار از جمله
 یا اطلاق میشود اول بلند می نشت یا دو مر
 قاب است که چی قضبه کبری از دو قضبه است
 تا آن فرسیده سیوم استخوانی که میان عقب و
 ساقست چهارم قاب و خشی که چی قضبه صغری
 از دو قضبه است که بتدریج باریک شده
 و بنا فرسیده و هر تقدیر مراد است مجازا
 و مراد از احلا کعب است ^{تسلط} المکانه بنیاء دو نقطه
 در پائین جمع میکند و کیدها و مکرها و جاهای
 کید و مکر و آلتها آن و هم مناسبت ضمیر ددته
 لاجم بجمع الیه بالاجم باست و او در و لوم شیف
 حاله است و ضمیر لاجم بجمع ضمیر ددته است
 و فاعل است و غایبه معلول است و اگر بصیغه

معلوم است

معلوم است و اگر بصیغه مجهول است غایبه مرفوع
 و نایب فاعل است و اگر بصیغه غایبه معلوم است
 ضمیر مستتر لاجم بکانه فاعل است و اگر بصیغه
 غایبه مخاطب معلوم است ضمیر مستتر مخاطب
 فاعل است و بریزد و تقدیر غایبه معلول است
 الغلیل بفتح عین بانقطه حرارت تشنگی و کینه
 و علاوت و هر دو مناسبت و در بعضی نسخ
 بعین بنقطه است بمعنی بیماری و مراد از آن
 دل دشمن است که بیماری حسد و کینه و علاوت
 گرفتار است و شفای آن در ارضت که از نیفا
 خضم خود بکشد و لم ببرد بصیغه غایبه معلوم با
 نصر یا باب تفعیل یا مخاطب معلوم از آنها یا غایبه
 مجهول از آنها یا غایبه معلوم باب حسن است
 و بنا بر اول و دوم حرارت مکتور و مفعول است
 و بنا بر سیوم مرفوع و نایب فاعل است و بنا بر
 چهارم مرفوع و فاعل است و التبرید و التبرید

کردن الزوره خند شدن و غیظه بفتح غ
 معجه و سکون یاء و طاء بانقطه است عض
 بممله و معجه ماضی مضارع باب علم است
 برشته و متعدی بنفس و بابا و علی نیز مستعمل
 میشود پس علی نامله بحر فجر و بحر نامله میتوان
 بود و بحر فجر و یاء متکلم و نصب نامله
 میتواند بود الغض بفتح عین دندان کردن
 انامل جمع انمل است و آن بند سر انگشت است
 او بر بممله و موحده و مهمله ماضی معلوم باب
 اضالست الابدار نیت کردنیدن و در بور بضم
 دال نیز همین معنی است و تولیه نیز همین معنی
 پس مولیا حال و کده از فاعل او بر است و فاعله
 تاکید دفع توهم اینست که شاید نیت کردیند
 برای کرجین نباشد و کاه بر عکس نیز مستعمل
 میشود چنانچه در سور و غزل و قصص است که
دلم اندر او کمر عقوبت اخفقت بخاء بانقطه

وفا

وفا و قاف غایبه معلوم باب فاعل است اخفا
 بدست نیاوردن غنیمت از جنگ و بر کشتن
 ضیاء از شکار بی صید و بر نیامدن حاجت
 حاجتمندان و در محیفه کامله اخلفت بخاء
 بانقطه و فاء است الاخلاف و فاء بوحده نفوذ
 و متغیر شدن طعم خوردگی و غیر آن التریایا
 بفتح مهمله و واء مهمله و یاء و نقطه یا بدین جمع
 سریه مثل عطیه لشکرها من دروس معتقد در
 بیانیه است لایغلب بصیغه مجهول مخاطب
 یا غایب باب ضرب است انما بفتح هزه و تخفیف
 و الف است لایغلب بصیغه معلوم مخاطب یا
 غایب از باب علم انعم بصیغه جمع است و صا
 کشاف در آیه سور غل فکفرت بانعم الله گفته
 انعم یا جمع نعمة است بکسوف و بنابر اینکه اعتدال
 بناء ذکره اند و نظیر درع که جمع شده یا در
 آنرا بافتن جمع کرده اند و یا جمع نعم است بضم نون

وفا

و سکون عین نظیر یونی من و ابوس و نیستا بودی
 گفته که او را مضبوط بودن قواعد و عدم آتش
 بر این واداشته باشند و لاحاقی این تکلف
 نیست و اکثر گفته اند که جمع فعله بکسر فایر فعل
 میباشد و چون این وزن جمع قلة است شاره
 باینکه شاکر بودن بر نعمت قلیله مستلزم شاکر
 بودن بر نعمت جلیله است و نظیر این نکته را
 مفسرین در بابیه مرئوسه گفته اند و در بعض
 نسخ جای آن بغائب است و آن بالانک افقی است
 و بعضی عبارت از نعمت است که از آن بر صاحبش
 ظاهر شود و بناء این وزن بر اینست که آن جاری
 مجرای احوال ظاهر شده مثل حمل و عود **المعشوق**
 امر خدای من بسیار دشمن که کشید بر من شمشیر
 دشمنیش را و تند کرد برای من دم کار در ز کشتی را
 و ناز کرد برای من نولک تندیش را و در آب
 کفایتی را می بینم زهرهای کشنده اش را و راست

و ادانت

و ادانت بجانب من تیرهای راست روش را و
 خوا بید برای من چشم با سبانیش و در خاطر گرفت
 که وارد آورد بر من خوشیش را و بیاشاماند مرا
 زهر تلخش را پس نگاه کردی صبوی مستی من از
 برداشتن بارهای کران بلاها و صبوی ناتوانی
 من از انتقام کشیدن از کسی که وضعت من کرده
 تخمک خود و صبوی تنهایی و یکسوی من قیاس
 لشکر بسیار آنکس که با من دشمنی کرد و صبوی
 آماده و مهتیا کردن ایشان برای من و بیاب
 چیزی که بکار نرفتم من فکر و تدبیر خود را
 برای آماده کردن برای ایشان مانند آنچه را
 که ایشان آماده کرده بودند پس قوت دادی
 مرا بر وجود و بستی دشت مرا بیاری خود و
 ریختی برای عانت من نولک تند ی او را و دست
 برداشتی از مدد او بعد از آنکه فراهم آورده
 لشکر و یارانش را و بلند کردی سیاهی مرا برای

وروان کردی آنچه را که راست کرده بود بجانب من
 از جمله مکرهای او بجانب خوردش بر کردای او را
 بر حالیکه شفا داده بود سوزش تشنگی خورد را خنک
 نکرده بود که میهای چشم خورد را و تحقیق بدان زهر
 انگشتان خورد از پشمانی را ندوده و پشت کرد ایند
 که زبان بر حالیکه تحقیق بالمید بر کشند لشکرها
 او برین مکر مریه است ای صاحب کل اختیار من
 که توئی آن فرانکه مغلوب نشود و آن صاحب بر
 که شتاب زدگی نمیکند درود فرست بر محمد و آل او
 بگردان مر از جمله شکر کویان نعمتهای تو از جمله
 یا آورندگان احسانهای تو **بسم الله الرحمن الرحیم**
 من باغ بغانی میکانیده و نصیب دل **بسم الله الرحمن الرحیم**
 مصائبیده و در کل بی تفقید رعایتیه و اضبابه
 اضباب الشبع لطریده انتظان الانتظار
 فرضیه وهو بطاهر **بسم الله الرحمن الرحیم** و بسط
 لی وجهای غیر طاهر فلان **بسم الله الرحمن الرحیم** و خلک مسدود
 رقیع

حبابه
 ضباب
 فرضیه
 الفهمه
 فرضیه

و قبح ما انطوی علیه لشربکد فی ملتیه و اصبح
 محلبا الی فی بعبه اذ کسسته لام رأسه
 و انتیت بنیانته من اساسیه فصعته فی
 زبیده و اذ دیتیه فی موهوی حفریه و حلیه
 حده طبع الی راب رجلیه و شعلتد فی بدنه
 و رزیه و رزیه بحجره و حنقته بوری و
 و دکتیه عینا فضیه و کنبته الخیره و ردد
 کیده فی خیره و وقتیه بندامتیه و افیتیه
 بحسرتیه فاستحدک و استخذ او نصاءل بعدک
 نحوته و انفع بعد استظالته و کلبا لمانو
 فی ربق حبابیه التریکان یومیل ان یرانی
 فیها یومر سطوتیه و قد کنت یاریت لو لا
 رحمتک یحل بی ما حل بناحتیه فاک لحد بنا
 ریت من مقتدر لا یعلک و ذی ناة لا یحجل
 صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی لا یعلک
 من الشارکین و لا الایمان من التیاجیدین

از صمیره قلند ملتیه
 محلبا الی مجلیا
 حفریه
 حلیه
 کبیه
 رقیع
 فثاته
 استخیری
 حبابیه
 حل
 لغنائک

ان لغوی معنی استم و تعویذ علی بن ابی طالب علیه السلام
بعضی است از لغوی معنی

باخ و موحده و معجزه ماخوذ است از معنی اخیر چه اگر
ماخوذ از معنی اول میبود بنوعی نمیگفت مگر
آنکه از قبیل حذف و ایصال باشد لا شریک معجزه
و ممله جمع شریک بفتح شین و فتح راء اما شریک
اسم جنس است و احاطش شریک است مثل امر و قره و در
صحیفه کامله شریک است مصداق ممله و یاد و نقطه
در بابین و ممله جمع مصید مثل منبر و مصیده
بکسر میم التهای صید اضافه اشراک تصانیده
از قبیل اضافه حرفی بجمله در وقت ناپیدایی است
الترغایه بکسر ممله یا میدن چیزی و اضافه بیاید
اضبکاً بمعجزه و موحده و همزه ماضی معلوم باب
افعال است ماخوذ است از ضب و ضبو که معنی
شدن صیاد است رجائی برای صید و آن موحده
مضنه است میگویند و بمعنی چسبیدن بر زمین
آمدن و بر هر تقدیر میتواند بود که با فعلی معجز
مخرب باشد مثل غلت و غلتان و میگویند موحده که

برای

برای تقدیر باشد و معقول محذوف باشد تقدیر
نفسه و در صحیفه کامله اصحاب الی و آن بتضمین معنی توجه
و میل است اصحاب السبع معقول و مطلق برای تشبیه است
و در بعضی نسخ بجای اصحاب ضب و در بعضی ضبوا است
آنکه از قبیل لغت نبات است الطریق بفتح طاء ممله و کسر
باء ممله و سکون یاء و نقطه در بابین و ممله صید
انتظاراً منصوب و حالت بمعنی منظر یا معقول که
است الا نهان بیون و زای مصد باب افعال است
آوردن لغز بضم نون بمعنی فرصت است و اینجا
مخضر است آوردن همراه است چه فرصه مذکور است
فرصه بضم فاء و سکون راء ممله بمعنی توجه و وقت
و در بعضی نسخ بجای فرصه فرصه است و آن بفتح
فاء و کسر طاء و سکون یاء و ممله است بمعنی صیدی که
شیر آن را گرفته یا در عرض گرفته است ماخوذ است
از خبرین بفتح فاء و سکون راء که در اصل بمعنی گرفتن
گرفت است و در عرفان و در هر معنی کشیدن نیز مستعمل

عکس

میشود و در صحیفه کامله انتظار آلتها از الفصح
 لغزین است و او در وجه خالیه است الفصح
 بفتح موجه و تخفیف معج اول کتاده روی الملق
 بفتح میم و فتح لام و قاف و سستی مهر با فی صیما
 و کفتن زبان غیر آنچه را که در ولست چنانچه در
 نفاق میباشد و بکلام مرد منافق و سکون لام
 نیز در اخیر جایز است مثل کیف و کتف بیسط
 بموحده و مهملتین از باب نصر است البسط کشود
 غیر صفت و مجاز است طلق بفتح و کس و ضم مهمله و
 سکون لام و بفتح مهمله و کس لام و قاف شکفتنی
 و کتادگی و اول اینست که ملق بکلام و سکونش
 باشد و طلق نیز بر وزن آن باشد لیک در صحیفه
 کامله بفتح لام مضبوط شده و بالجمله مراد اینست
 که چون مرای بپند روی در هم کشیده خود را میکشند
 و شکفته میشود برای اظهار اینکه بجهت دیدن
 آنچه خالی شدیم و فعل بفتح مهمله و فتح جیم و میازد

سری

سریه مهملات بر وزن قبیله لاز که پنهان کرده
 میشود و اینجا مراد آن نیست مینویسند بود ضمیر انطوی
 راجع باج و سریه مینویسند بود و بنا برین انطوی ضمیر
 نخواهد داشت فی ملت بکسر میم و شد لام معقوله و
 دو نقطه بالاست و ظرف متعلق به اول است و در بعض
 فتح ملینه بفتح میم و فتح لام و شد موحده است و کویا که
 و کویا که اسم مکان باشد معنی جای آلتیه بفتح لام
 و شد موحده که بمعنی مختار است و مراد دل باشد و
 درین هنگام متعلق بانطوی است و بعضی گفته
 اند که ملینه بفتح میم و فتح لام یا ضم لام است و اسم مکان
 از لب بمعنی اقامه چنانچه در لبتیک گفته اند یا بکسر
 میم و فتح لام اسم آلت است از آن یا بضم میم و فتح لام
 اسم معقوله است ماخوذ است از البیت الفرس یخ
 بر سینه او نسیم لبنا یعنی سینه بند را تا زین حکم
 کرد و در هر تقدیر ظاهر اینست که مراد از آن اسلا
 باشد و در بعضی فتح جای میملیه قلبه است و آن

وآن ظاهر است مگر بنا بر آنکه ضمیر بعد از علیه بوده
باشد که تکلفی دارد و اصح عطف بر انطوی است و فیه
اول برای انطوی است و فقره اول برای بیان عداوت
باطنی است و ثانیه برای بیان عداوت ظاهریه
و در بعضی نسخ بجای او او است و بنا بر آن او یعنی
بل ترقی میتواند بود و برای تردید نظر باوقات
میتواند بود و معنی او میتواند بود بحالیا بحکم
موجه اسم فاعل باب فعالیت الاجلاب جمع کردن
شکر و در بعضی نسخ بجای با یک نقطه یا در نقطه
در پایان است و آن بصیغه اسم فاعل با تفعیل
یا باب فعالیت التجلیه و الاجلاب چیزی را آشکار
و ظاهر کردن و پرده اندوختن و کار برداشتن و مراد اینجا
اظهار عداوت نمودن و مواجحه با کسی شمنی کردن است
الی با حرف جر و تشدید یاء است که از قلب یا حرف
جر و ضمیر متکلم هم رسد و استعمال اجلاب و تجلیه
با الی متضمن معنی توحید و میل و مانند آنست

در بعضی

و در بعضی نسخ بجای آن است ارکنه بمهلین
مخاطب معلوم باب فعالیت الارکاس مرتب
کردن کسی را در وقت او تحت لام در لام راسه
بمعنی علی است مثل آن اساتر فلها یا بمعنی صدا
مثل قمر الضلوه لذلک الشمس و مؤید اول است
استعمال علی در نظیر اینجا مثل آنچه در حدیث وارد
شده اکتبه الله علی محرابه فی الشار و مراد با تم بر آن
جای مغز است که آنرا امر الدماغ نیز گویند و آن وسط
سراست و نظیر این عبارتت عبارت صحیفه کماله
ارحم کبونی محرومی و بعضی زبان معینهای دیگر
میکویند ایت بصیغه خطابت بنیان بضم موجه
و سکون نون و تخفیف حاتم است اساس بفتح
همزه و تخفیف همزه است بمعنی تبه دیوار که محکم
ساخته میشود که بنا بر آن گذاشته شود و مراد از
ایشان بنا از هیچ سرزگون کردن آنست نحو یکدانش
آنرا نماید و نظیر اینست کتب صوفیه و غیره فی الله

در بعضی

بدینا لغز من القواعد فخر علیهم التفتض ضعت بهملا
 بصیغه مخاطب بارتفع است الضرع افکدن الزین
 بضم میجر و سکون موحده و خاتمه کوی که کده میشود
 برای گرفتن شیطان و بدنه بهملا و خاتمه مخاطب
 باب افعالیت و در بعضی فتح و در بعضی از باب تفعیل
 الازداء و التردید اهلک منونی بفتح و سکون ها
 اسم مکان باز ضرب حای امتداد و مراد اینجا تک
 چاه است خفیه بضم هملاه و فتح فار سکون خاتمه و
 مصغر هم کوی مثل چاه و در بعضی بضم مصغر همیت
 زان فعلیله بمعنی مفعول است و در بعضی فتح خفیه
 الحد بفتح خا و تشدید هملاه کونه طبق بفتح هملاه
 و فتح موحده و قاف بمعنی برده است صحاح قاموس
 گفته الطبق محترکه عطاء کل شی و در او برده
 خاک یا نمودن کثافت الطبیعی است برای خاکساری
 و بر وی در انداختن و نمیتواند بود که مراد طبق
 طرف معروف باشد که بر آن میگویند در آن و هملا

این باشد

این باشد که در وی و لا در زیر خاک پای کردی حیا
 طبق در زیر مظروف میباشد پس اگر مراد از تراب
 و جل خاک است حقیقه پس این کلام کنایه از
 نگو نداری و معنی آن سخن و مراد نیست و اگر مراد خالک
 مطلقا و تعبیر تراب رجل مجاز و برای تفسیح و تشویر
 این کلام برای افاده و محض افنا و اهلاک و
 او در زیر خاک خواهد بود و بکر هملاه و سکون
 موحده بمعنی مطابق و موافق است چنانچه طبق
 بکریک نیز همای بمعنی آمدن و هر مناسب و موافق
 خفت بفتح و یون و قاف مخاطب معلوم باب نصر
 الخق بفتح خا و کسوف کلو که کردن کسی را دان
 کسر لا نیز خق گویند بر وزن مصهدش الو بفتح
 واو و فتح تا و دو نقطه بالا و هملاه ده کان و معنی
 آن و بفتح واو و سکون تا کینه و مکر بهار لغت اهل
 فالجه که ایشان را و درین معنی مکی و مکی گویند و در
 صحیح و مفتوح باهل مجاز و مکی این مکی گویند و

این باشد

تیمیون در هر دو معنی کرم میدهند ذکیت بخیر و
 خاتم مخاطب یا بتغییل است التذکیه ذبح المشا^{نقص}
 بفتح میم و میجر و کرفاف و مهمله جمع مشقص بکسر میم
 بیکانهای راز و همین کبیت بدو و موحده مخاطب باب
 نظر است الکتب بفتح کاف بر وزن ناخذن کسی را چون
 بیایا افعال نقل شود لازم میشود میگوید کبیته
 فاکت و این از نوادر است و مراد این نیست که همیشه
 لازم مستعمل میشود چنانچه از کلام اکثر مفهوم میشود
 چه صاحب قاموس کتب لا متعدی نیز ذکر کرده و
 چند حدیث نیز متعدی مستعمل شده که اکبه الله
 علی مخزیه فی النار و در بعضی نسخ کبیته بیاستند
 سکون باء دو نقطه باین است ماخوذ است از
 کبوه بفتح کاف و سکون باء و کبوه بضم باء و
 تشدید و او است یعنی برآمدن و از باب قلب
 باضعیف بیامین و اند بود مثل املیت در اصل
 و بنا بر این تخفیف باء بکف طو و یز جاز است و این

احتمال

احتمال او فوق است چه بنا بر اول از وای ماخوذ
 خواهد بود و قلب او و بیا و جی ندارد لام مخفی مثل
 لام لام بلاسه است و میان سندا الخی بفتح میم و سکون
 نون و فتح طاء معجمه و مهمله و بضم هر دو و بکسر هر دو
 و بفتح اول و کسر دوم اسم مکان باب نظر ضرب است
 جایی از بیتی که آواز دران میپیچد و آنرا خیشوم
 مینامند و بنا بر روم از قبیل مدین و منقل است
 و بنا بر سیوم کسر میم بجهت اتباع کسره خاء است و این
 از نوادر است چه وزن مفعول در کلام عرب یاد
 النحر بفتح نون و سکون خاء مهمله کوی بالائی سینه
 یا جای قلاده و مراد از آن در اینجا کلوست ظاهر
 او رد کید در سخن باصابت از این است که مکرا و را
 بر خودش فرود آوردی و بخورد خودش را دی
 موافق کریمه و لایحیوق لکر التی آلا باهله یا صارت
 از این است که این آرزو در دل او ماند و در گوش
 گوه نشد و معتصفاً آن بجزل نیامد و نقت به باء سه

احتمال

وقاف مخاطب یا بفعیل است و در بعضی نسخ بقیته
 برآید ببقیظه و با و کتفه از باب ضرب است ^{و نیز} الرقیب ^{بک}
 ضرب کوفتا کردن بر بقیه بکراه و سکون با معنی
 آنچه بر کردن اسیر میگذارند نام بفتح نون است
 افتیه بفا و نون و باء خانمه مخاطب باب ^{است} فاعل
 و در بعضی نسخ بقیته بقاء و تا، متناه فوق وقاف
 الفتن شکافتن و از هم دریدن و در بعضی نسخ
 فتنه بنون بجای قاف است و آن از باب ضرب ^{است}
 الفتن کداختن طلا و نقره و مراد اینجا مطلق ^{خفتن} کلام
 است و در بعضی نسخ فتنه تریبا و سه نقطه و همزه
 است الفتنه کند کردن چیزی استخدا ^{بمعنی} بجهتین
 از باب استفعال برای میالغ است نظیر ^{استقر} الرقیب
 الاستخداک بغایت ترک کردن کاری استخدا ^{بمعنی} بجهتین
 و همزه از باب استفعال است الاستخدا مطبوع و منقاد
 شدن و در بعضی نسخ برای ببقیظه است بجای
 ذال و بصیغه مجهول است و آن ماخوذ از ^{است} الرقیب

بغی

بمعنی رسوایی الاستخفاء طلب رسوایی کسی کردن
 تضاد ل بجهت ماخوذ از باب تفاعل است التضاد ^{حک} اول
 کردن اندام که در وقت نهایت عجز و فروتنی میباید
 النخوة بفتح نون و سکون مجرأ افتخار انفع بقیاف
 مهمله ماخوذ از باب تفاعل است الانقاع فرود کوفته شد
 الاستطاله بطاء مهمله کرد کشی الماسور بد و مهمله
 بسته شده باشه بفتح همزه و سکون سین و آن
 در اصل شتمیه است که گرفتار را آن می بندند
 و اینجا مراد مطلق گرفتار است الرقیب بکسر مهمله
 و سکون موحد و قاف ریسمانی که در آن حلقه ^{است}
 که هر حلقه بگردن حیوانی انداخته میشود و هر
 کدام از آن حلقه را ربقه میگویند و جمع از ربق
 بکراه و فتح باء است و اینجا هر دو محتمل است ^{است} حیا
 بکراه است بمعنی بای ام و مراد اینجا مطلق ^{است} دام
 و در بعضی نسخ حیا ناله بصیغه جمع است موقبل معاد
 باب تفعیل است و ^{است} الرقیب ^{است} و همان معنی است

بغی

التامیل والامل آرزو داشتن سقوط بفتح سین ممله
 و سکون طامه جمله آوردن و بر کسی غالب شدن
 بزود و شدت نیل ممله از باب ضرب است و آن خبر
 کت است و لولا حرکت جمله معتضد میان اسم و
 خبر کاد است و درین ترکیب تاویل باید کرد چه شرط است
 در خبر افعال مقابله اینکه منسند باشد بصیغه اسم
 آنها و اسناد آنها بسبب فاعل قلیل است مثل کاد
 یخرج فالامه مکرر منسند بسبب اول توان شد
 بمنسند بصیغه مثل کاد و یخرج نفسیه که بمعنی کاد
 یوت است پس این ترکیب نیز جاو است باینکه و
 کت یارب ابتلی بدانه و در بعضی نسخ بجای یجیل
 محل بلام و صیغه ماضی است بوقیم اینکه خبر لوات
 و این فاعل است چه خبر کاد باید مضارع باشد یعنی
 مقترن بآن غالباً یا مقترن قلیلاً و تمام التامیه
 بهلترین فضای پیش خالها **التعین** ای جدای من
 و چه کلمه یا و **تعلیل** که وظیفه و برای که ها و خبر لوات

خورد و واداشت برای من دامهای شکار کنند خورد
 و موکل و پاسیان کرد بر من جستجو و پایدین خورد
 و بر من چسبید برای من مانند بر من چسبید
 شیر برای شکار خوردش بر حالیکه انتظار میکشید
 جستن فرصت خورد را و او میمورد در ظاهر عین
 کشاده روی دوستی را و میکشود برای من روی
 در هر کشیده خورد را پس وقتیکه دیدی ضیاء باطن
 او را و بدی آنچه را که باطن او بران مشتمل شده بود
 برای شریک او در مذهب و ملتش و کرده بود بشکر
 کشنده سوی من بسببستم وجودش او یحیی او را
 بر مغزش و حراب کردی بنای او را از بنیادش پس
 انداختی او را در دامگاه خوردش و هلاک او را
 در گنج خوردش و کرد اسیدی روی او را پرده برای خا
 پای او و مشغول کردی او را باعتبار امور متعلقه
 بیدش و زرقش و زدی او را بسنگ خوردش و
 کالی که کردی برای او و خوردش و آنچه کردی او را به

بکلهای خودش واقفندی او را بر بینی اش و بر
 که اندی مکر او را در سینه خودش و در بندگی
 او را به پشیمانیش بر طرف کردی او را با ندوه و
 حسرتش پس ضعیف شد و مطیع شد و گویک شد
 بعد از تکبرش و فرود کوفت شد بعد از کردن کشیش
 خوار و گرفتار در حلقه های دامهای خودش که آندو
 داشت که بیند مراد آنها و در روزی فردی خود
 و تحقیق زد یک بودم ای صاحب کل اختیار من
 اگر رحمت تو نمیبود این که فرود آید بمن آن بالا که
 بخانه واده او فرود آمد پس تو راستت سپاس ای
 صاحب کل اختیار من تویی آن نواز که مغلوب میشوی
 و آن صاحب حلی که شتاب زدگی نمیکند در وقت
 بر محمد و آل او که و بگردان مر از جمله شکر کردی
 نعمتهای خود و از جمله یاد آورندگان احسانهای
 خود **تمه الدعاء** الی و کتم من حاسد مشرق
 حسده و شیخی بفرطه و مملکتی محمد لیثا سینه

و شایسته است بحسرت
 و شایسته است بحسرت

و در غیبت

و در غیبت یومر عینه و جعل عرضی عرضا لیر
 و قد فی خلا لا لکم نزل فیہ فنادتک یاریت
 مستحبرا بک و ایقنا سر عه اجابتک متوکللا
 علی مالک اذل اعرفه من حسن و فاجک عالما
 الله کن یضطهد من اوی الی ظل کفک و ان
 لا تفرح القوادح من حجا الی معقل الی انتصار
 بک فخصدتی من یاسیه بقدرتک فک الحمد
 یاریت من مقتدر الی یعلب و ذی انا و الی الحمد
 صل علی محمد و الی محمد و اجعلنی لا تبعک من
 الشاکرین و لا الایک من التاکرین شرقین
 معجبه و راء مهله و قاف معلوم باب علم است
 الشرق بر وزن فلق در کلو ماندن آب و مانند
 آن باد بحسده برای آتاست و در بعض نسخ
 حسده بحسرت است و در بعض نسخ بعد ازین
 فقره و قد تمسلی بحسده همت و مناسب فقرت
 دیگر است علی است شیخ نشین محمد و جم معلوم

در غیبت

و در غیبت یومر عینه
 و جعل عرضی
 و جعل عرضی
 نادرتک

انصر فیه
 لا و کتابتک و اهتمت
 یومر عینه
 ان لا تفرح القوادح

لنعمتک
 من الشاکرین

علم است الشیخ بر وزن فی استخوان و مانند آن در
 کلمه ما مذک سلفی بسین مهمله و قاف معلوم باب تصریح
 حد بفتح حاء بیقظه و تشدید الهمله است و در
 بعض نسخ بعد ازین فقره و وجهی بقنون غیبیه است
 و ظاهر اینست که آن بدل فقره و و خرفی بود و عینه
 باشد که بعد از اذنت حرکات آنها مشابیهت خطی
 دارند و الله اعلم و خبر مجیم معلوم باب تفعیل است
 لام درلی بمعنی الحاست مثل سقناه لبلد متب با
 در بقنون برای تعدیه است القنون جمع فن
 اقسام و انواع چیزی عیبیه بفتح مهمله و سکون حاء
 و موحده است و عیب مصرده آمده بمعنی نسبت
 دادن نقصی بکسی و اسم نیز آمده بمعنی اهل همان
 نقص یا بجای عین مهمله عین مجمر است الغیب
 مشک و بلکه کیفیت و هم مناسبست و خرفی بجای
 مجمر و زای از باب ضربت الخرف طعن و زدن نیز
 و عیر آن مؤن بضم میم و سکون هیر و قاف کوشه

چشم

چشم که در طرف بینی است و گاه بجای هیر و او میباید
 همان معنی و در صحیفه کامله بقرف عیب و بر است
 القرف بفتح قاف و سکون لا و فالحمت زدن و در
 بعض نسخ و خرفی بشیبا سنان است و در اول
 دعا شیبا مذکور شد و مراد از سنان در اینجا ابان
 علی الظاهر پس در این فقره استعاره مکینه و
 تخنیل و ترشیح است العرض بکسر عین مهمله و
 را و ضاد مجمر ناموس و در بعض نسخ بجای حیل
 عرضی و جعلنی است العرض بفتح معجمه و الهمله
 و ضاد معجمه نشانه المرای جمع مرماه بکسر میم که اسم
 التماس است الای رمی قلدی ماضی باب تفعیل است
 التقليد چیزی یا مثل قلاده بگردن افکندن
 بکسر خاء مجمر جمع خله بفتح خاء خصلتها فادرفنا
 تعقیبیه است و در بعض نسخ فی قاف است
 از باب ضربت و در بعض نسخ انعرفه از باب تفعیل
 التعرف بسیار شناسختن چیزی بضم طه و بضاد

و طاء مهمله و دال مهمله غایب محمول بآب افتعال
 است الاضطرها دغایب شدن و ستم کردن ای
 ماضی معلوم با ضرب یا باب تفعیل است الاوی
 بضم و کسر هزه و کسرا و التاویه فرود آمدن
 الکنف بفتح کاف و فتح نون و فاحصار محکم کاز
 آفات محفوظ است و در بعض نسخ بعد از کنفک
 چنین است و کفایتک و اعتضد بولایتک
 الاعتضاد تکیه بر چیزی کردن آن در آن لا
 تفرح مخفقه از مشقه است چون بعد از علم
 است پس لا تفرح بقاف و در مهمله غایبه باب
 منع مرفوع است القرح کوفان و در بعض نسخ
 لا تفرح بقا و ذای یا نقطه غایبه باب افعال یا
 باب تفعیل است الا قراع و التفریع کسی را خوف
 ترس از آنرا حقن و گاه بمعنی از آن خوف نیز میساز
 ضد معنی اول و آن ایجا مناسب نیست و در بعض
 نسخ بجای آن است و سایر آن فعل ماضی منصوب
 است

الفوادح

الفوادح بقا و دال بینه نقطه مرفوع و فاعل است
 من منصوب المحل و مفعول است و اگر بفرع بقا و ذای
 بصیغه غایب باشد الفوادح منصوب خواهد
 بود بتقدیر من الفوادح و من فاعل خواهد بود
 و در صحیفه کامله لفظ الفوادح نیست و در
 بعض نسخ بجای الفوادح الحوادث است المعقل
 بفتح میم و سکون عین و کسراف پناه و در بلک بر
 استعانت است **المعنی** ای خدای من و چه بسیار
 رستگ خوار که گرفت گره عصبه و در شکله کوشش
 و زورفت استخوان خشم و اندوه در حلقش و آزار
 کرد مرا به تندی زبان خودش و روانه کرد بجانب من
 اقسام بدکویی و نقص خودش را و طعنه در من
 بکوشه چشم خودش و کردانید ناموس مرا نشانده
 برای تیراندانهای خودش و کردانید ناموس مرا
 نشانده برای تیراندازهای خودش و بگردن من
 انداخت خصلتها و پاک همیشه آن خصلتها

الفوادح

بود پس درین حین من تو را خلدم بر حالیکه
 کینه بودم بتو عطا دکنده بودم بر زودی
 تو توکل کنده بودم بر آنچه همیشه میشناختم
 که آن خرب دفع کردن تو است آزار را از من
 بودم اینرا که هرگز مغلوب و عاجز نمیشود کسی که
 این بسایه پاسبانی تو را اینرا که نمیکوید و جز
 بارهای کران بلاها کسی را که پناه آورد بگریگاه
 انتقام کشیدن بوسیله تو پس محافظت کردی تو
 مرا از شدت و قوت او بتوانای خود پس تو را
 سپاسی صاحب کل اختیار من که تویی آن توانا
 که مغلوب نمیشود و آن صاحب کل که شتاب زدگی
 نمیکند درود فرست بر محمد و آل محمد و بگردان مرا
 از جمله شکر گوینان نعمتهای تو و از جمله یاد آورده
 احسانهای تو **نعمه السماء** الهی و که من سخاوت
 مکره و جلالتها و سماء نعمه امطرتها و جلال
 کراسه اجریتها و اعزبت اعدائت طمستها و

اجلیتها

ناشته

کرمه اجریتها و اعزبت اعدائت طمستها و
 رحمة نشرتها و حنة طافية اليستها و قوار
 کربات کشفها و امور جاریه قدرتها که
 تخرجک اذ طلبتها و که تمنع علیک اذ اردتها
 فلك لکد یارب من مقتدر لا ینکب و ذی اناة
 لا یجمل صل علی محمد و آل محمد و اجعل لی عمل
 من الشاکرین و لا یلک من الذاکرین الشاکر
 یفخ مهله و مهله دیگر و کس فرخ و موحده جمع سخاوت
 ابرها جلالتها عظیم و یا مخاطب معلوم باب تفعل
 و در بعض نسخ بصیغه باب فعالت سماء مذکر
 مؤنث مستعمل میشود و اینجا مؤنث مستعمل شده
 و سماء چند معنی دارد و مراد از آن در اینجا ابر است
 و در اصل یعنی هر چیزیست که سایه اندازد مثل سقف
 ابرین جمع ابر است که بعضی چشمه آب و چشم آمده و
 هر دو معنی مشابه میل است لیک مناسب محانب و جلا

میرک

لینما

ناشته

معنای اول است احداث بفتح هـ جمع حدث بفتح حـ است
 طمست بملین مخاطب معلوم باین خبر و ضرب است
 الطمس کور و بر طرف کردن ناشئه بزور و شین
 مجید و هنر است العوام بزمین و مجید و لاء جمع عامه
 فر و کیمندها مخفی غاند که چهار اضافه که در اول
 این فقره است از قبیل اضافه لوانم مشبه به
 بمشبهه یا اضافه مشبهه به بمشبهه است پس بنا
 بر اول در کلام استعاره مکینه و تخمیل و تر شیخ
 است و اضافه بضم آن قبیل اضافه صفت بموصوف
 و ششم مثل چهار اول و هفتم مثل بجم و توصیف
 امور بجانیه از قبیل توصیف در آیه و ما من آتیه
 فی الارض و لا طائر یطیر بجانیه است المعنی ای
 خدای من و چه بسیار ابرهای ناخوشی که بر طرف کرده
 آنها را و بسیار ابر نعمت که با آید آنها را و بسیار
 جوهرهای کرامت و حرمت که روان ساختن آنها را و
 بسیار چشمهای حوادث و آفات که کور کرده
 بسیار

بسیار چشمهای حوادث و آفات که کور کرده آنها را
 و بسیار رحمت تاز که بچین کرده و کسند و آنرا و بسیار
 سپهرافیت و فراغت که بچین سائید آنرا و بسیار و بسیار
 و مصدیات فرم کیمند که بر طرف کرده آنها را و بسیار
 کارهای روان که تقدیر کرده آنها را و بجز بکر کرده
 آن کارها در وقتیکه جستمی و طلب کرده آنها را و
 سران نزدیکان فرمان تو در وقتیکه خواستم آنها را
 پس تو راست سپاس ای صاحب کل اختیار من که
 تویی آن توانا که مغلوب نمیشود و آن صاحب بر با
 که شتاب نزد کنین کند در روز فرست بر محمد و آل محمد
 و بگردان مرا از جمله شکر گزاران نعمتهای تو و از
 جمله یاد آورندگان احسانهای تو **بسم الله الرحمن الرحیم**
 وَكَمْ مِنْ ظَنٍّ حَسِنٍ حَقَّقَتْ وَ مِنْ عَدَمٍ اِمْلَاقٍ
 جَبْرَتٍ وَ مِنْ مَسْكَنَةٍ فَادِحَةٍ حَوَّلَتْ وَ مِنْ صَرَعَةٍ
 مَهْلَكَةٍ اَنْفَسَتْ وَ مِنْ مَشَقَّةٍ اَمْرَحَتْ لَا تَسْتَلِ بِهَا
 سَيِّدٌ عَمَّا قَعَلَ بِالسَّيِّئِ وَ لَمْ يَنْهَ اَمْرًا وَلَا

کثیر
 معشت

بِنَقْصِكَ مَا انْفَعَتْ وَلَقَدْ سُنَّكَ فَأَحْطَيْتَ وَ لَمْ
 تَسْأَلْ فَاثْبَتَاتٍ وَ اسْتَفْحَجَ بَابُ فَضْلِكَ فَمَا الْكَلْبِيَّةُ
 اَنْبَيْتَ لَافِغًا مَآ وَ اَمْتِنَا نَا وَ اَلَا تَطُقُ لَ اِيَارِي وَ
 اِضْهَانَا وَ اَبَيْتَ اِيَارِي اَلَا اَسْتَهَاكُ حُرْمَاتِكَ وَ اَجْتَرَا
 عَلَيَّ مَعَاصِيكَ وَ تَعَدَّى بِالْحَدِّ وَ ذِكْرُكَ وَ عَقْلَةٌ عَنْ
 وَ تَهْدِيكَ وَ طَاعَةٌ لِمَدْرِي وَ حَلْفُكَ لَمْ يَنْفَعَكَ
 يَا اَلْهَيُّ فَارِي اِخْلَافِي بِالشُّكْرِ مِنْ اِقَامِ اِضْهَانِكَ
 وَ لَا تَحْجَرْنِي ذَالِكَ عَنِ اَرْتِ كِتَابِ مَسَاخِيكَ
 حَقَّقْتَ تَعَدِّي وَ حَقَّقْتَهُ اَسْتَ اَعْدَمَ بَضْمَ عَيْنِ مَهْمَلِ
 وَ سَكُونِ دَالِ مَهْمَلِ وَ بَفَتْحَيْنِ نَادِرِي وَ فَعْلَشِ اَنْبَا
 عِلْمِ اَسْتَ مِيكُو يَنْدِ اَعْدَمِ الشُّقْ اَعْدَمِ وَ جَوْنِ بِيَابِ
 اَعْمَالِ نَقْلِ شُرُوعِ مَسْتَعْمَلِ يَشُوْرُ مِيكُو يَنْدِ اَعْدَمِ الرَّجُلِ
 يَنْدَمُ وَ اَسْمُ فَا عِلْتِ اَعْدَمِ وَ عَدِيمِ وَ مَعْدَمِ اَمْدِهِ وَ اَيْنِ
 نَظِيرِ اَكْبَسْتَ كَمَا بَقَا مَدْرُوكُ شَدَا اَمَلِاقِ مَصْدَرِ
 كَا اَنْفِ اَسْتَ اِنْ بَا يَدِ فَعَالِ اَعْمَنِي دُرُوشِي اِضْهَانِ دُرُوكِ
 اَمَلِاقِ اَبْيَانِي اَعْمَنِي وَ دُرُوشِي اِضْهَانِ اَمَلِاقِ اَبْيَانِ

انبیا کا محرماتک
 حق سبتک

نیت و اگر املاق ماخوذ از معنی لازم ملقوب باشد
 از متعدی آن ماخوذ باشد که میگوید املاق الرجل
 ما معه یعنی آنچه فریاد و گنجینه اضافه مستبب
 بسبب خواهد بود و در بعضی نسخ بجای عدم کسرت
 و بنا برین اضافه مثل اخیر است لجر و معنی املاق
 جبریت بجم و موحده و لا جمله مخاطب باب نضران
 متعدیست پس جبریت بتقدیر جبریه است الجبر
 فقیر را تکرار کردن و شکسته را بسنن و از همین با
 مطاوع این دو معنی نیز آمده فادحه بفا و دال
 بینقطه و حاء بینقطه است الفتح سکن کردن
 بار کسی را القرع بفتح صا د بینقطه و سکون لا مهمله
 و عین مهمله افکندن و افکنده شدن انغشته
 و عین مهمله و شین محج مخاطب معلوم باب افعال
 جهری گفته نغشه الله یعنی نغشار و نغره و لا
 يقال انغشه الله انحت بزای با نقطه و حاء مهمله
 است الا نغشه لجر و نغره و مفعول محذوف ضمیر

راجع به شقت است و اگر برای مصلحت باشد بخند و فریضه
 صاحبها خواهد بود لا تسال اشاره است بآیه
 سورة انبیا لا یستل تمایفعل و هم یسألون ^{سبح} بیا
 دو نقطه در پایین و جاء بین نقطه مجهول بار استفتا
 الاستماع طلب عطا کردن اکرامت بدل مصلحت و یا خاتم
 مخاطب یا بیافعال است لا کما بر کردانیدن کسی از چیزی
 و کم خرج شدن کسی اینهاک مبالغه هک است مثل
 الکتاب و کتب و هک در اصل یعنی رهنه کردن
 استخوان است از گوشت و کفایه میتواند شد از
 برده برداشتن از چیزی و رعایت نکردن آن
المعنی ای خدای من و چه بسیار کان نیکو که
 بتو داشتم راست آوردی آنرا و بسیار شکستی
 از راه ناداری و بی چیزی که هستی و با صلاح آوردی
 آنرا و بسیار درویشی که بیست طاقت مرا کوان بار
 کرده بود نقل فرمودی آنرا و سنگینی آنرا انداختی
 و بسیار از کفایت ^{شست} هلاک کنی و صاحبها پیش که ^{شست}

آنرا و از خاک مذلت بر کفایت صاحبها را و بسیار
 آنرا و تعب که بر طرف کردی آنرا بر سیده و اعتراض
 کرده نمیشوی ای بهتر من از هر چه میکنی و محال
 بر سیده میشوید از کردهای ایشان و کم نمیکند
 خزینه قدرت و توانایی تو را آنچه خرج کردی و هر
 آینه تحقیق سوال کرده شدی پس جادی بعد از
 سوال هر سوال کرده نشدی پس خود ابتدا به بخشش
 آیدی و پیش از سوال بخشیدی و طلب نوازش
 کرده شد از درگاه فضل و احسان تو پس درنگ
 سر باز زدی و ابا کردی نواز هر چیز مکر احسان
 و نعمت دادن را و مکر عطا کردن را ای پروردگار
 من و نیکی کردن را و سر باز زدم و ابا کردم من از
 هر صفتی مکر رعایت نکردن فرقههای تو را و پس
 کردن بر نوازهای تو را و در گذشتن از قرار دادها
 تو را و بچین بودن از ترسانیدن تو را و فرمان
 برداری برای من ^{شست} خروج و دشمنی تو را که ^{شست}

باز نشد تو را ای خدای من وای یاری دهنده من
 ضایع و ناقص کردن من سیاسی و ستایش تو را از
 کامل کردن تو احسان خود را و همچنین منع نکرد مرا
 این شیوه پسندیده تو از مرتکب شدن جاهای خشم تو
 و غضب تو که گناهانست **تمتع الدعاء اللهم وهذا**
مقام صبر دلیل ضعیف اعتراف **لک بالتوسید**
و اقر علی نفسیه بالتصبر اذ اذ حقیق و شهید **لک**
یسوع نعمتک علیه و جمیل عادتک عنده و احسان
الیه فهدیک یا الهی و سیدی من فضلك ما اریده
سبب الی و محبتک و ائحده سلم اخرج فیر الی
مرضا نیک و امن ید من سخطک بعرض لک و طوبی
و یحیی بنیک محکم و الا یمنه صلوات الله علیه و
علیهم اجمعین فک الحمد یاری من مقتدر لا یملک
و دعی ناه لا یجمل صبر علی محکم و الی محکم و اجملنی
لا یحکم من الشاکرین و لا الی لک من الشاکرین
 هذا مقام صبر دلیل تا آخر گناهانست ایضا

عادتک
 از تده

لینما نیک

خود شاست توحید در اینجا مصلده با بقیع لآ
 برای مبالغه یعنی بغایت بیکانگی و بی همتای بیسوع
 مصلده با برضی است یعنی کامل و تام بودن اجزا
 جمیل عادت اضافه صفت خوب و صفت عاده ما خود
 است از عود یعنی رجوع و برگشتن و باین اعتبار
 صفتی لکه شخص کبر آنرا میکند عادت نامیده اند
 و احسانک عطف بر عادتک و بر جمیل میتوان بود
 جترک قسم است برای عادتی که در فحش شده سببا
 مفعول تا فی اریده است بضمین الاده یعنی جعل
 و تصبیرا و در بعض نسخ سببا نیست و بنا بر
 استعمال اراده بالی با صبارتضهین معنی میل است
 و در بعض نسخ کفمی ارتد بفتح هـ و را ببقطه و
 بیا و و نقطه در بالا و سکون دال ببقطه ضبط
 شده و ما خود از ارتداد یعنی طلب و جستجو
 و الی یعنی من کفر شده و مخفی نیست که مخروم بود
 فعلی محکم و الی و ارتداده میباشد مگر اینکه

خود مرا

خود مرا

سبب بر تشبیه ماء موصوله بما شرطیه باشد و این که
 شاهدی داشته باشد بدینست **المعین** خداوند
 این مقام که من در آن مقام بندایست خوار ناتوان که
 اعتراف کرده برای قوتهاست یکسان و شریک بند انسان
 و اقرار بنورده بر خودش بکمال تقصیر و کوتاهی در بحال
 حق تو و گواهی داده برای تو بر سالی و فراخی نعمت تو
 بر او و طریقه خوب و نیکی تو در نزد او و نیکی
 کردن تو بسوی او پس بخشش مرا ای خدای من و بهیمن
 من از جمله فضل تو آنچه را که گردانم آنرا بسبب تو بسوی
 رحمت تو و فضل اکرم آنرا زبانی که بالاروم در آن
 بسوی مرتبه رفاه تو و ایمین و خاطر جمع شوم بر سبب
 آن از عصبیت تو بجز بکثرت عزت و بزرگی تو از احسان
 تو و بحق بی غیر تو تجمل و نامنه صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
 پس تو را مست ستایش او خداوند من که تو را آن توانا
 که مغلوب و عاجز نمیشود و آن صاحب بر و باریکه
 شتاب زدگی نمیکند و در حق من عیب و عجز و کجاست

و بگردان

و بگردان مرا از جمله شکر کویان نعمتهای تو و از جمله
 با داد و ندادگان احسانهای تو **تقنه الذمات** الهی
 که من عبد امسلی و اصبح فی کرب بل لولیت و
 حشر حشر الضمیر و النظر الی ما تقشع منه لجلود
 و تقزع الیه القلوب و انا فی ظافیه من ذلک
 کله فکلت الخد یاریت من مقتدر لا یغلب
 و ذی اناة لا یجمل صل علی محمد و آل محمد و خطی
 لا ینعک من الشاکرین و لا الایک من الذاکرین
 کرب بفتح کاف و سکون را بمعنی جزین و اندوه است
 حشرجه بفتح حاء و سکون شین و فتح و لوجیم بمعنی
 حشره نفس و آمد و شد آگشت در وقت مردن
 استعمال فرغ بالی بتضهین معنی میل است و ظاهر
 که مراد از ما تقشع منه لجلود آتش حقیقت و عذابها
 آن باشد و مراد از ما تقزع الیه القلوب هبشت و
 نعمتهای آن باشد و اول نظر بنویسان و دوم نظر
 بکافز و آن باشد یا هر دو نظر هر دو باشد و این معنی

لینعمانک

و بگردان

بر اینست که مریدیت که هر کس در نظر مردن جای
 خوردن می بیند آن هبشت یاد و زخ و محمل است که الیه
 بمعنی منه باشد و مردان نیز آتش و عذابهای
 آن باشد و الله اعلم **المعنی** ای خدای من و چه بسیار
 بنده که بشام رسیده و بصبح رسیده بر حالیکه در اندوه
 و غم مردند و در حالت آمد و شد نفس است
 در حلقش و در حالت ملاحظه کردن و نگاه کردن
 بسوی چه نیست که میلزد از دیدن پوستها و
 بخوف و هراس می افتند بر حالت توجه بسوی او درها
 و من در عاقبت و خلاصی هر ستکار بر این بلاها
 همگی بر تو راست سپاس و ستایش ای پروردگار
 من که تویی آن توانا که مغلوب نمیشود و آن صاحب
 حلم و براری که شتابزدگی نمیکند درود فرست
 بر محمد و آل محمد و بگردان مرا از جمله شکر گوایان
 نعمتهای تو دران جمله یاد آورندگان احسانهای تو
نقته النعماء اللهم من عندك تسبيح واصبح

موجعا

موجعا مدينا في انبياء وعروبيل يتقلب في حمله
 ولا يجد حيصا ولا يسبح طعاما ولا يستغذب
 شرا با و انا في حجة من الكبدن رسلا مية من
 العيش كل ذلك منك فلك الحمد يا رب من
 مقتدر لا يغلب و ذمى نامة لا يجعل صل على محمد
 و آل محمد و اجعلني لا تنك من الشاكرين و لا اذك
 من التاكرين ان فقمه در بعض نوح بنست و
 ظاهر بود دست چه مضمون آن با بعضی از فقرات
 آینه موافق است لیک ما توضیح آن میبکیم موجب
 بصیغه اسم مفعول باب افعالست که ایماج بلید
 آوردن مدنف بصیغه اسم فاعل یا اسم مفعول با
 افعالست الادناف حسته کردن مرض بیمار را
 اتیان بصیغه اسم فاعل از اسمعنی برای شخص بیمار
 غیر قیاس است مثل اتیان محسن بصیغه مفعول
 از احسن بمعنی تزوج فی معنی مع یا برای طرفیت
 محبان یا اشت این مصدر تا بصیرت است بمعنی ناله

اشه
 فی الشفیر
 لنگانک

اصح

کردن و در بعضی نسخ بجای مد نفا فی این فی اینه
 است و اینه بفتح هزه و تشدید نون معنی این
 است عموماً اسم مصدر باب افعال است لا عوال
 بلند کردن آواز بگریه الحیض اسم مکان باب صفا
 گزین گاه بیسبغ مضارع باب افعال است لا ساغفر
 بردن طعام و شراب از کلو و صیتواند بود که آن با
 ضرب باشد چه ساخ لانه و متعدی و غیر متعدی
 از باب نصر و ضرب آمده الاستعداد نیکو و شریف
 شرف آب منک حار و مجرور و خبر کل است و
 میتواند بود که منک بفتح میم و تشدید نون
 باشد و الله اعلم **المعنی** ای خداوند من و بسیار
 بنده که شام رسیند و بصبح رسیند بر حالیکه بیمار
 باشد آرزو شده است خسته کرده شده بیمار نیست
 در ناله کردن و فریاد کردن است میغلظد در
 اندوه و حزن خورد با یعنی که کدورت و حزن
 اطراف او را گرفته می نماید که می آید و آسان فرود

مبینه

مبینه در ان کلو طعام میرا و شریف مبینه در در کام خرد
 آبی را و من قرین بندستی بدم و در سلامتی ننگ
 همگی این نعمتها از جانب توست پس تو راست سبب
 و ستایش ای پروردگار من که تویی آن توانا که غلظ
 نمیشود و آن صاحب برده ای که شتاب روی نمیکند
 در روز هست بر محمد و آل محمد و بگردان مران جمله
 شکر که از ان نعمتهای تو وان جمله یاد آورند که
 احسانهای تو **اللهم** و که من عبدانی
 و اصیخ خایفانم من بامسئله مشفقاً وحیداً
 و جلالاً هار با طریداً شریفاً **مخجراً** فی مصیبتی ان
مخجراً من الخاب قد ضاقت علیه الارض بما
 بر جها و لا یجد حيلة و لا یجی و لا ماوی و لا
 مهر با و انا فی امن و امان و طمانینه و حافیة
 من ذلک کله فاک الحمد یا رب من مقتدر لا یغلب
 و ذی اناه لا یجمل صول علی محمد و آل محمد و لا یجمل
 لا تعین من الشاکین و لا یجمل من الذاکرین

مخجراً

مخجراً

لنعمانک

مبینه

مغرب را ببنقطه و عین بنقطه است از عرب ضم لا
 و سکون و ضم عین معنی خوف و ترس است و اشتقاق
 آن مثل اشتقاق محوم و محلا و است مستهدا بسین
 بنقطه و ال بنقطه اسم مفعول باب تفعیل است
 التمهید کتبی را بجزاب کردن و در بعض نسخ بجای و ال
 بنقطه است و همان معنی است مشتقا اسم فاعل باب
 افتعال است و آن هرگاه مستعمل شود با فعلی معنی هر بابی
 و بقطه است و هرگاه مستعمل شود با من معنی خذیر
 تر است و در اینجا من مفعول است بقدر من عذره
 و در بعض نسخ بجای مشتقا محجور است و در بعض نسخ
 بعد از مشتقا وحید نیست طریقه بطا بنقطه و ال
 بنقطه و ال بنقطه فعل معنی مفعول است الطرم
 را بآن شریف بنشین با نقطه و را بنقطه و ال
 بنقطه است و اهل لغت شریف را تفسیر بظرف کرده
 یا آنکه سر را متعدی بظرف نموده اند و لازم آنرا معنی
 تفرق گفته اند و با اول غایت توجیه ممکن است و در

بعض

بعض نسخ شریف نیست مخجرا بنقطه و ال بنقطه
 است ال مخجرا از ممنوع شدن و در بعض نسخ مخجرا است
 معنی ممنوع و در بعض نسخ مخجرا است از باب تفعیل
 مخجرا بنقطه و ال بنقطه و هر دو است ما خود است
 از حب بنفح طاء و سکون باء معنی پنهان کردن و
 پوشانیدن و قلبه آن در مخجری با حاز است
 با در وجهها برای مصاحبت است المعنی ای خدا
 من وجه بسیار بنده از بندگان تو که هشام رسیده
 و بصیر رسیده بر جالیکه ترسان بوده و هر اسبان بوده
 مخجرا در زبان و بی هم و بی نشان و مضطرب
 خاطر که بران رانده شده از دوستان بر آکنده شده
 از خان و مان یا بر جالیکه خریده بوده در تنگنا
 یا کنجی پنهان از کنجها بجهت تنگ شدن روزی با آب
 کشادی و وسعتش بجهت اینکه در هر جا آری و در
 مهیاست و در هیچ جا خاطرش جمع نیست معنی باید
 برای هر چه جا بود و لا و نه جای هر جا و نه جای را میرا

نجم

و نه جای که نریزید و من در امنیت و خاطر جمعی و رستگاری
 ازین بلاها و محنتها همگی بی تو راست سپاس و ستایش
 ای پروردگار من که تویی آن توانا که مغلوب و عاجز
 نمیشود و آن صاحب علم و پرورد باری که شتاب نزدیک
 نمیکند درود فرست بر محمد و آل محمد و بگردان مران
 جمله شکر از این نعمتهای تو و از جمله یاد آورندگان
 احسانهای تو **تَمَّةُ الدِّمَاءِ** اَللّٰهُمَّ سَيِّدِي وَكَمْرِي مِنْ
 ضَبْدِ الْمَسِيءِ وَاصْبِحْ مَعْلُوًّا مَكْتَبًا يَا حُدَيْدِي يَا بَدِي
 الْعُدَاةَ لَا يَرُحْمُونَهُ وَقَتِي دَامِنْ اَهْلِيهِ وَوَلَدِهِ مُنْقَطَعًا
 عَنْ اِخْرَاجِهِ وَبَلَدِهِ يَتَوَقَّعُ فِي كُلِّ سَاعَةٍ يَا بَيْتِي
 قَتَلْتَهُ يُقْتَلُ وَيَا بَيْتِي مَثَلَةٌ يَمِثُلُ بِهِ وَاَنَا فِي طَائِفَتِهِ
 مِنْ ذَلِكَ كَلْبَةٍ فَالْحَمْدُ يَا رَبِّي مِنْ مَقْتَدِرِ الْاَعْتَدِ
 وَدَعِي نَاةً لَا يَجْعَلُ صِلَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَاَلْحَمْدُ وَاَجْمَلُنِي
 لَا تَعْلَمُ مِنَ الشَّاكِرِيْنَ وَلَا اِلَّا نَاكَ مِنْ لَدُنَّا كَرِيْمٌ
 مَكْتَبًا بِصِيغَةِ اسْمِ مَفْعُولٍ بِابْتِهَاجٍ اسْتِ التَّكْمِيْلِ
 كَسِيْلًا مَقْتَدِرًا صَاحِبًا وَكَسِيْلًا وَرِزْقًا حَسْبُ بِنْدِ كَرَامِ

فِي الْحَدِيدِ
 وَالْكَفَّارِ يَتَدَاوَلُونَ
 بَارِعٌ
 يَمِثُلُ

لَتَمَّا نَاكَ

کو بید

کتابی را گویند با خود دید متعلق بمغلوب و مکتبلا است
 بر سبیل تانغ و در بعضی نسخ بجای باقی است عداة
 بضم عین جمع عادیست بمعنی دشمن قتلہ بکسر قاف
 مثله بضم و سکون ناء سه نقطه اسم مصدر باب
 مضارست که لازم است و متعدی میشود بنا المثل
 بفتح میم و سکون ناء عداة که در کسب و بریدن بینی
 و اطراف کسب و در مغز چنین است مثله آنست که
 بعضی از اعضای شخص بریده شود یا روی و سیاه
 شود و میتواند بود که بکسر میم و مصدر نوعی باشد
 مثل قتلہ که در فقه سابقه است مثله بفتح میم و
 ضم و سکون ناء بمعنی نفس عقوق بناست و مصدر
 و در اینجا آن نیز محتمل است یمثل مجهول باب مضارست
 و از باب جذف و ایصال است زیرا که مثل لازم است
 پس بقدر یمثل به است و در بعضی نسخ به موجود
 اگر چه موافق صحیح نبود نش بهتر است و میتواند بود
 که یمثل مجهول باب تفضیل باشد صاحب قاموس

و کفّار یبتدوا و کفّار

لَتَمَّا نَاكَ

گفته مثل بفلان مثلا ومثله بالضم لكل مثل مثلا
وهي المثلة بضم التاء وسكونها لجمع مثلات جوهری
گفته مثل ببعین مثل مثلا ای کل نه والا المثلة بالضم
ومثل بالضمیل جدمه والمثله بفتح المیم بضم التاء العو
قتله ومثله جون تا نیت حقیقی ندارد رعایت
تذکیر و تا نیت هر دو می تواند که لهذا در اول ایه
مذکور شده و در دوم بای و در بعضی فتح در اول
نیز بای است **المعنی** ای جدای من و آقای من
و چه بسیار بنده از بندگان تو که بشام رسید و
صبح رسید و بر حالیکه حل کرده شده است بندگم
شده است با من گرفتار است در دستهای دشمنان
و کافران بر خالی که دستت بدست میگرداند او را
و شفقت بر او نمیکند و در ماندن از اهلش و دلش
بریده شده از بلادش و وطنش انتظار دارد
هر ساعت که آيا بکدام محی کشتن کشته خواهد شد
در دست دشمنان یا بکدام حقیقی میگردانند

کرده خواهد شد و من در دستکاری و عاقبتم ازین
بالها همگی پس تو راست سپاس و ستایش ای پرورد
من که تو بی آن توانا و خالیکه مغلوب نمیشود و آن
صاحب حلم و بردباری که شتابی بر زوکی نمیکند در
فرست بر محمد و آل محمد و بگردان مرا از جمله شکر
کران نعمتهای تو را جمله یاد آورند کان احسانها
توضیح الدامه الهی و سیدی و کرم من عبدی منسلی
و اصبح یفاسی الحرب و مباشرة القتال بنفسه
و قد عشیته الأعداء من کجانب و اللیب
و الة الحرب یقعقع فی الحدید مبلغ مجهوره
و لا یعرف حبله و لا یفتدی سببلا و لا یجد نرا
قد اذیف بالجر احاط او متخطا بیدیه تحت
الشناوب و الا زجل یتمی شریبه من ماء او
حبه من ماله او نظره الی اهله و عدله و لا
یقدر علیه اذ انانی طافیه من ذلک کله
فانک الحمد یا ودستین یقیدر الی غلب و ذی الاله

غشته
تذکیر

فلا شربت الارض من دینه
واکلت السباع من الطیر
مؤخره 22

لنعمانك

لا تجعل صل على محمد وال محمد واجعلني لا نعمانك
 من الشاكرين ولا الايك من التاكرين المقاساة
 بگردن كرفق چیزی بعنوان رنج و محنت عشیه
 بعین بانقطه و شین بانقطه و بلاء ماضی قایبه معلو
 باب علم است ماخوذ از عشی بمعنی فرود کردن چیزی
 کسی را بر پوشتانیدن چیزی چیزی را یا از عشیان بمعنی
 آمدن بجانب کسی و غاشیه که نام روز قیامت است
 ماخوذ از یکی ازین معانی میتواند بود و از کلام
 جوهری ظاهر میشود که از معنی دوم است و در
 بعضی نسخ یا موجود نیست و بنا بران شین مشد
 از باب تفعیل است ماخوذ از تعشیه بمعنی پوشانیدن
 چیزی بچیزی و میتواند بود که شین مخفف باشد
 ماخوذ از عشو بفتح هین و سکون شین که بمعنی
 آمدن است و فعلش عشاء یعنی شام است چنانچه
 صاحب قاموس نقل کرده و السیوف و الله الحرف عطف
 بر الأعداء است و در بعضی نسخ السیوف و الأعداء

جای

جای السیوف و الله الحرف است و بر هر تقدیر
 یقعق استیناف است التقعق اضطراب و حرکت
 کردن مبلغ منصوب و صفت مصدر محذوف است
 و بمعنی مقدار و اندازه است و در بعضی نسخ مبلغ
 قد بلغ است محمود بمعنی جهاد است مثل مقنون
 که بمعنی فتنه است و متخطط عطف بالمعنی
 بر یقاسی مقدر او و متخطط و عطف آن بالمعنی بر
 یقعق یا بر ادنف نیز محتمل است التخطط اعشیه
 و آلوده شدن بچیزی سابلخ شین بنقطه و بن
 و کسر باء بک نقطه جمع سنبل است بضم سین و سکون
 نون و ضم باء بک نقطه که بمعنی طرف هم است
 استر و مانند آنهاست و لا رجل عطف بالسنانیک
 است و اول نظر سیوران لشکر است و دوم نظر به
 بیادگان او حبه من ماله در بعضی نسخ نیست و در
 بعضی نسخ بعد از لا یقدر علیها این فقه هست که
 قتلش بهتر است از کشته شدن او و کلمه الاستماع و الطیر

جای



من بحر و فقرة دوم آرمشمل بحاز مشا و فرست
 چنانچه محقق بنیت **المعنی** ایضای من و اقا
 من و بحر بسیار بنده از بندگان تو که بشام رسیده و
 بصبح رسید بر جالی که بگردن گرفته و مشقت و محنت
 جنک را و متوجه شدن کارزار را بدین خود تحقیق
 فر گرفته اند و در آتشها و آلت جنک اضطراب میکند
 برای خلاص خود در میان آهن بقدر طاقت و توان
 خردش و نمی بدید حمله و چاره را و نمی باید که بر کاهوی
 محقق عاجز کرده شده زخمها یا بر حالیکه آغشته شده
 بچون خورش در زیر سهای اسبان و پاها و مردمان
 آرزو میکند شرف از آب با حذر از مالش یا نکا
 دیوی عیالش و فرزندانش و مقدودا و غیشود و
 میسرش نمی کرد و من در عاقبت دستکایم ازین
 کوفه بلواها همی آن بیرون است سپاس و ستایش
 ای پروردگار من که تویی آن توانا که مغلوب و عاجز
 میغشود و آن صاحب خطر و پروردگار یک ستمنازک
 نمیکند

نمیکند درود فرست بر محمد آل محمد و بگردان مرا
 از جمله شکر گزاران نعمتهای تو و از جمله نازادان و نوا
 احسانهای تو **تمه الذمات** اللهم کرم من عبدک
 امنی و اصبح فی ظلمات البحار و عواصف الرياح و
 الاهوال و الامواج يتوقع العرق و الهلاك
 لا یقدر علی حيلة او یسئل بصا عقیه او هدم
 او غرق او شرف او خرف او خسف او مسخ او
 قدف و کافئ عافیة من ذلک کله فذلک الحمد
 یارب من یقتدر لا یعلب ذوی ناة لا یجمل
 یجمل علی محمد و آل محمد و جعلنی لا نغفک من
 الشاکرین و لا الایة من التاکرین فی ظلمات
 حال فاعل امسی و اصبح است اضافة در عواصف الرياح
 اضافة صفت بصو صفت العصف تند و زید و یاب
 الاهوال معطوف بر بحار و ظلمات می تواند بود و محبت
 است الامواج او یسئل عطف بر فی ظلمات و خبر است
 و اصبح است با عطف بر اصبح و صفت عبد است

لینما ناک



هدم بسكون والبعثى خراب کردن بناست و بفتح
والحرف نیست که محاشدان کنایه از غیر و غیر آن الغرق
بفتح و ماضی باب منع است لشرق بفتح و لا کوا کبر شد
از آب یا غیر آن الحرف بفتح یا بمعنی آتش و بانه آتشت
المخفف در فتن و در زمین المسخ تبدیل صورتی بصورتی
در یک زبون ترا القذف زدن بسنگ **المعنی** ای خدا
من و جنیان بنده از بندگان تو بشام رسید و
صبح رسید بر حالیکه در تاریکیهای مهر یا هاست
و در بادهای تند و زنده است و در بختها در صحن
در اینها انتظار میکشد غرق شدن را و هلاک شدن
توانا نیست بر حمله و چاره یا بر حالیکه گرفتار شدن
با کثر آسمانی یا بحر شدن بنای یا بحر شدن با
یا بکلی کبر شدن و طعامی یا شرابی یا سوخته شدن
با کثرت یا بفر و رفتن زمین یا به تغییر و تبدیل صورت
یا بسنگ سار شدن و من در عاقبت و در بسنگ
اذا یضاهی کبیر و لا یستعجاب من سلتنا فیس اعلم

سجده

من که تویی آن توانا که مغلوب عاجز نمیشود و آن
صاحب برده باری که شتابندگی نمیکند و درود
فرهست بر محمد و آل محمد و بگردان مرا از جمله شکر
کرانان و نعمتهای تو از جمله یاد آورندگان احسانها
توضیح القامه الخ و کبر من عبدی امشی و اصبح
مساقر شاحطاً عن اهلته و وطنه و ولده مخیر
في المناوین فاتها مع الوحوش البهائم و الهوام
و حیواناتی که لا یغیر من جمله و لا یفتدی سبب
اف مآذیر یا بمر و او حمر او جوع او عری او غیره
من الشدائد اما انا منته خلوق و فی طایفه من
ذالك کله فلك الخ یا وقت من مقتدره لا
یغلب و ذی ناه لا یجمل صل علی محمد و آل محمد
و اجعلنی لا یغلب من الشدائد و لا انا من
التاکیدین شاحطاً بشین بانقطه و طابینقطه
اسم فاحل باب منع و علم است و در بعض نسخ بجای
ببینه و طاب بانقطه بجای طاب ببینه طاباً در

شاحطاً شامطاً

ارغطشون

لینغابک

ببقظه اسم فاعل باب منع است در بعضی نسخ شط
 شین باقظه و میم و طاء مستط است و هر دو مناسب
 و اول ماخوذ است از شط بفتح شین و سکون و فتح
 حاء یا شط بضم شین و سید اما در حدیث آمده
 آنرا شط گفته بر وزن بعد و کلام قاموس و صحاح
 دلالت بر آن ندارد و در ماخوذ است از شخوص
 بمعنی رفتن از شهری بشهری و سکون ماخوذ است
 از شط بفتح شین و سکون میم بمعنی آمیخته کردن
 دو چیز مغایر یکدیگر همچو چنانچه موی سیاه و سفید
 شط گویند بفتح شین و میم و مرد را شط و زن را
 شط گویند و صحاح را شط گویند برای آمیخته بودن
 سفیدی و زردی سیاهی شیب بر اینقیاس سایر معانی
 آن و چون این معنی متضمن معنی افترا و است صحیح
 استعمال آن با عن و میتوانند بود که ماخوذ باشد از
 قول ایشان که ذهاب یوم شط طیط و جادت الخیل
 شط طیط ای تنفر و مفردش شطط است بر وزن

تندیل

تندیل وصال الثوب شط طیط ای تشقق و مفردش
 شطط است بر وزن کوباس و این تخریج را سید
 داماد علیه السلام کرده الوحید فی هدم الفرید تنها
 ای خدای من و چه بسیار بنده از بندگان تو که بشنا
 رسید و بصبح رسید بر حالیکه مسافر است و در
 شده از اهل خرد و وطن خرد و فرزندان خرد بر جای
 سرگردانست در بیابانها حیرانست با وحشیان
 صحرای چهارپایان و جانوران گزنده بر حالیکه بی
 هدم و تنهاست نمیشناسد چاره و حیل را نمیند
 راه را یا سفر کرده بر حالیکه در آثار و محنت است
 بسبب همایا که مایا که سنی یا برهنکی یا غیر آن از
 سختیها از آنچه من از آنها فارغم و خلاصم در رعایت
 و لاحق از آن گونه بلاها همچو بی تو راست سپاس
 و ستایش ای خدای من که تو یگان توانا که مغلوب و
 عاجز نمیشود و آن صاحب بر داری که ستار بندگی
 نمیکند در روز دشت رحمت آن خرد و کبر و من و اله

تندیل

جمله شکر از ان نعمتهاي تو ان جمله ياد آورند کان
 احسانهاى تو **نعمه الدماء** الهى وسيدى وگفته
 عبداً اسنى واصبح فقيراً طارياً طارياً ملقاً مخفياً
 محموراً اطافاً طافاً طافاً ما ينظر من يعور عليه
 بفضله ان عبداً وجيه هو وجيه من عندك
 ان اشد عبادة لك مغلوباً مقهوراً قد حمل
 ثقلاً من تعب العتاة وشدّة العبور ثمة وكلفة
 الرق وفتل الصريرة او مبتلى ببلاء شديد
 لا قيل له بغير الا يفتك عليه وانا الحمد ومن المنعم
 العلى المكرم فى ما فيه فاهو فيه فلك الحمد
 يارت من مقتدر لا يعلى ورفى انا لا يعجل
 صل على محمد وال محمد واجعل من لا نعم من
 الشاكرين ولا لا انك من الشاكرين ملقاً اسم
 فاعل بارى فعال ولازم استلاملاق درو شش
 مخفياً بجاه بانقظه وفاقب نیز اسم فاعل بارى
 ولازم استلاملاق درو شش

مطلوب
 محمداً
 بفضل
 و

على ذلك كله

لنعمائك

نیاورد

نیاورد و بشکار رود و صید نکند و حاجتی را طلب
 کند و نیاید محمود در اینجا ما خود استان محمد فتح
 جیم بمعنی مشقت میگویند جمله را جل بصیغه مجهول
 و در بعض نسخ بعد از محمود را محمور نیز هست ظناً
 غیر منصرف است زیرا که مؤنث آن ظالی است پس
 اذخالت مؤنث در ان چنانچه در اکثر نسخ است بنما
 اخوات و ست و در بعض نسخ بی تو نیست بیود
 ما خود استان عاده بمعنی احسان بفضله بظهور
 راجع بمولاست و در بعض نسخ بی ضمیر است و مراد از
 فضل در اینجا نماند ان جمله مالست و اگر مراد از ان
 احسان بوده باشد و در یهود در کتاب حج بید
 نمود و مستقار بود که بفضله با تا بوده باشد و
 مراد از ان نیز نماند ان جمله مالست جوهری گفته و
 الفضلة والفضالة ما فضل من شیء الضربیه بضم
 بانقظه و راه و راه بدینقظه و باء یکنقظه ما که ما
 بنما بکرم چون المومنین لا رد و غیره ما و می کند که باء

نیاورد

هر روز یا هر هفته یا هر ماه یا هر سال محسوس از غنا
المعنی ای خدای من بچه بسیار بنده از بندگان
 تو که بشام رسیده و صبح بیدار بر حالیکه در وقت
 عیال بالاست برهنه است و بضاعت است نا امید
 نمشقت افتاده شده است و سادست که سادست
 نشسته است نظار میکند کسی را که هر طایفی کند بر او
 بچشستی یا چه بسیار بنده از بندگان صاحب قدر
 منزلت تو که او را منزلت بیشتر است از من در نزد تو یا
 عبادت و بیشتر است برای تو بر حال است که در غلظ
 زنجیر بندگی است مغلوب و مقهور است و تحقیق
 با کرده شده با سسکیمی از محنت آزار کشیدن
 سختی بندگی کردن و مشقت غلامی و سسکیمی با تو
 مالی که بر او مقر شده با بر حال است که مبتدی و گرفتار است
 بسیار سختی که معاومتی نیست و در آن بلا فکرها
 و شفقت تو بر او و من آقام خدمت کرده شده ام در
 دستکار و خجاست از آن که بنده بلاها که او را در اینست

پس

تو راست سپاس و ستایشی ای پروردگار من که تو
 آن توانا که مغلوب و عاجز میشوی و آن صاحب
 شباب ز که نمیکند در روز فرست بر محمد و آل محمد و
 بگردان مرا از جمله شکر اگر ان نعمتهای تو وار جمله
 یاد آورندگان احسانهای تو **نعمته الدعاء** مولای
 و سیدی و کرم من عبده امین و صاحب طریقتی با
 حیرانناستحیر احاطا بفاضا سرا فی الصحاری
 و البراری قد احرقه الحرق و البرد و هو فی حرق
 من العیش و صنیک من الحیوة و ذل من المقام
 بنظر الی نفسه حسرة لا یقدر لها علی غیرها
 نفع و انا حلو من ذلک کله یجورک و کرمیک
 فلا اله الا انت سبحانک من مقیدها لا یغلب
 و ذی نایة لا یجمل صل علی محمد و آل محمد و علی
 لا یغلبک من الشاکرین و لا انک من التذکرین
 و از حمتی بر حمتیک یا از رحم الراحمین حیران در
 بعضی نیت منصرف است و در بعضی نیت منصرف است

الهی

ادققه برین

لنیعالتک

مالک

صحیح است زیرا که اگر اتفاقاً فعلاندر اعتبار کنیم شرط
 الف و نون مزید تین در تا نیز محقق خواهد بود
 اگر وجود فعلی را اعتبار کنیم محقق نخواهد بود چه
 مؤنث آن حیرت دارد و آمده اگر چه مناسبت اخوات نیز
 محرز حرف پیش و دانسته اعلیٰ محذیر امبالغه حیرت است
 بین تا حیران موافق است با ترقی حاسر بحرف ممالا
 بمعنی کثیر است که اولاندره و کلا هر دو نباشند و اگر
 بانقطه باشد بجای جا بانقطه بمعنی یا کار و مقصود
 زده خواهد بود المراد جمع رقیه بفتح باء و تشدید
 لاء و باء مستدرة زانده بیا باها ضرر در ضمن العیش
 ضم ضاد و تشدید لاء بديقه است بمعنی نونی حال
 لا غری نیز آمده و در بعضی نسخ برض بفتح باء یکنقطه
 و سکون لاء و ضاد بانقطه است بمعنی چیز اندک ضنک
 بفتح ضاد بانقطه و سکون نون بمعنی تنگی است فخر
 ضرر و لا نفع بفتح ضاد است **المعنی** اعیان من
 وجه بسیار است از این که در کتب و کلام بسیار
 در این باب

رسید بر حالیکه دور کرده شده است بر آنگه بر پیشانی
 کرده شده است مدعوی است و که بنیاست بر پیشانی
 است برهنه است در صحیها و بیابانها بجهت سوزاننده
 او را که او سها و او در حالت سختی از زندگان نیست و
 حالت سختی از زندگان نیست و حالت تنگی از رسیدن
 و حالت خواری از نبودن در دنیا است ملاحظه و کا
 می کند بخود نیز از روی حسرت و بچارگی توانا نیست
 برای خودش بر دفع ضرری و نه بر جلب نفعی و منجان
 و فارغ از این محنتها همگی برکت بخشش تو احساس
 تو نیست خدای مگر تو بغایت منزهی تو که تویی آن
 توانا که مغلوب و عاجز نمیشود و آن صاحب برج با
 که شتاب زده نمیکنند در روز فرست بر محمد و آل محمد
 و بگردان مران جمله شکر از ان نعمتهای تو و از جمله
 یاد آورندگان احسانهای تو و در خم و بخشش کن مرا
 بخشش خودت ای بخشنده تر بخشندگان **تمت القیامه**
 مولای من سید من و کرم من و عزیز من و صاحب من و
 مولا من

الهی

تجارتش
تقلب

مریضاً سقماً مدافعاً علی فرش العیلة و فی لباسها
تقلب مینماید و شما الا لا یعرف شدیداً من لذة الطعم
ولا من لذة الشراب یسیر الی نفسه حنرة لا
یستطیع لها فراراً ولا نفعاً و ناخلو من ذلك کله
یحودک و کرهک فلا اله الا انت سبحانک من
مقتدر الایکب و قولنا لا یجزل صل علی محمد
وال محمد واجلین کتبت من الشاکرین
ولا الایک من التاکرین و از حتم بر ختک یا ارحم
الراحمین مدفع بصیغه اسم فاعل یا اسم مفعول
باب فعالست اذا فحست کردن مرض بیمار را این
استان بصیغه اسم فاعل از ای معنی که متعدی است با
بیمار بغير قیاس است چنانچه سابقاً گفتیم فرش بضم
فا و ضمه را و شین با نقطه جمع فراش بکسر فاء است و
در بعض نسخ فراش مفر است و می تواند بود که
فرش بفتح فاء و سکون را بوده باشند و این موافقت
بالباس و ظاهر فراش و بالجملة لغتاً فرش و کمال

لک من العابدین و
لغماً یا لک
ملاک

بعثت

بعثت از قبیل مشبه به بمشبهه است یا از قبیل لغتاً
اطفال المیتة است یا فرش و لباس حقیقی مراد است
ای قایم و معتبر و چه بسیار بنده که در تمام سید
و صبح رسیدند به حالیکه ناخوش است بیمار است در
است بر فراش در و مندی و لباس آنست میغلطد نظر
راست و جب غمی بد در کام خود چیزی از لذت طعام
و لذت شراب نگاه میکند بسوی خود مشرب و در وقت
و اندوه توانایی ندارد برای خود شرب و دفع محنتی و غیر
جلب نفعی و من خالی و فارغ از آنگونه بالاها همی بکرت
احسان و بخشش تو بر نسبت خدای مکر تو نیز بر تو
میکنم که تو بی آن توانا که مغلوب عاجز نمیشود و آن
صاحب بر در بار یک شتاب در کی نمیکند در روز فرست
بر محمد و آل محمد و بگردان از جمله شکر گزاران نعمتها
تو و از جمله یاد آورندگان احسانهای تو و بر بخشش
به بخشش خود ای بخشنده بر بخشندگان **تعالی**
مولا و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره

بعثت

حیاضه حیاضه

ذاتی یومۀ من حقیقۀ و قد احدث بی ملک الموت
 فی احوالیه یعالج سکرات الموت و حیاضه قد
 عیناه یمینا و شمالا ینظر الی اجنابیه و اودانیه
 و اخلانیه قد منع من الكلام و یحب من الخطاب
 ینظر الی نفسه حسرة فلا ینتطیع لها ضرا و لا
 نفعاً و انا خلوت من ذلک کله یجودک و کرمتک
 فالله الا انت سبحانک من مقتدر لا یغلب
 و ذی اناه لا یجمل صل علی محمد و آل محمد و یصل
 لک من العابدین و لنعما لک من الشاکرین و
 از حنین بر حمتک یا ارحم الراحمین سکرات بقیع
 سیرت و فتح کاف جمع سکره بفتح سین و سکون کاف
 که در جمع مفتوح میشود و آن بمعنی سختی و اندوه
 و بهوش حالت مرگ است حیاض جمع حوض است یا
 منقلب از اول است و حیاض چون استعاره شده
 برای حالات و احوال آن باعتبار تشبیه آن عجزی
 که هر جا اندازی آن شود آن و جمع از این تا جایز

مالک

و درین

و در بعضی شیخ حیاض بخا با نقطه مکسوره است و
 آن مصدر حیاض محض است بمعنی دخول و آن با جمعیت
 سکرات نام لایم است المعنی **المعنی** علی قای من و متر
 من و چه بسیار شده از بندگان تو که دیشام رسید
 و بصر رسید بر حالیکه نزدیک رسید و روزی که
 او نسبت بر دیش تحقیق احاطه کرده با و حضرت
 ملک الموت با مله کالان او چاره جوئی میکند
 سخنهای مردن را و وارد شدن مرصهای آنرا
 میکرد و چشمهای او در چشم خانه بجانب راست و
 چپ نظر میکند سوی دوستانش و هوادانش و
 محبانش تحقیق منع کرده شده از سخن گفتن و در بر
 کرده شده از گفتگو کردن نگاه میکند بسوی خود
 از روی حسرت و اندوه بپر قدرت ندارد برای
 خودش بر دفع ضرری و نه جلب نفعی و من خالی و
 فالعجم انان کونه بلاها همی بوسیله احسان تو
 و بخشش تو و هر وقت که تو بخواهی تو را میگویم

سکرات

سکر

و درین

که تو بی آن توانا که مغلوب نمیشود و آن صاحب برود
 که شتاب و کوشش کند در روز فرست بر محمد و آل محمد و
 بگردان مران جمله عبادت کنندگان تو و از جمله شکر
 کز آن بختهای تو و بخشش بر این بخشش خود ای بخشند
 تر بخشندگان **نعمه القدر** مولای و سیدی و گد
 من عبدی منسی و اصبح فی ضایق الحیوس و السجون
 و کز همها و کز بیتهما و ذکرها و حدیدها تبتدا و له
 اعوانها و ذبا و یومها فلا یذری ای حال یفعل
 و ای مثلها یفعل به فیه من العیش و
 صنیک من الحیوة یبظر الی نفسه حنرة لا یستطیع
 لها ضرب الا نفعها فانما جلت من ذلك کله یجود
 و کرمک فالالعالا انت سبحانک من مقتدر
 لا یغلب و ذی ناره لا یجعل صلی علی محمد و آل محمد
 و اجعلنی لک من العابدین و لیغفر لک من الشاکرین
 فان صحت من صحتک یا انجم المراجین مضایق
 بانقطره و یا در نقطه باین و عا شیب و قلیب

و کز همها تبتدا و ذکرها

و لا الایک من القاکون مالک

جمع همزه جایز نیست مثل معایش الزمان بر وزن کرام
 جمع زبینه بر وزن شرمه آنجا است که با مر پادشاه
 و کلند بکارهای سخت مثل جو بکیان و در یکایان
المعنی ای آقای من و مهتر من و چه بسیار بنده از
 بندگان تو که بشام رسیده و بصبح رسیده بر حالیکه
 رفتار بوده در تنگناهای بندها و زندانها و ناخوش
 آنها و اندوه آنها و خواری آنها و آهن آنها دست بند
 بسیار زند و لاعلم آن زندانها و موکلان آنها پس او
 نمیداند که چه کار کرده میشود با او چه عقوبت فرود
 آورده میشود بر او پس او در ناخوشی معاش و زند
 ملاحظه میکند بسوی خودشان از روی اندوه و حسرت
 قدرت ندارد برای خودش دفع مکر و محرومانه جلب
 نصیر و من خالی و فاضل از آن همگی به برکت بخشش
 تو و احسان تو پس نیست خدای مکر تو تنزیه میکنم
 تو را که تو بی آن توانا که مغلوب عاجز نمیشود و آن
 صاحب برود یک شتاب و کوشش کند در روز فرست

جمع همزه جایز نیست

جمع همزه جایز نیست

بر محمد و آل محمد و بکر جان مرا از جمله عبادت کندگان
 برای تو و از جمله شکر گزاران نعمتهای تو و بر بخشش
 بخشش خود ای بخشنده تر بخشندگان **نعمه الاله**
 سَتَدِي وَمَوْلَايَ وَكَذَمِي مِنْ عَبْدِ امْسِي وَاصْبِرْ قَدِ اسْتَمَرَّ
 عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَاحْدَقَ بِرِيبِكَاةٍ وَالْكَفَارُ وَالْأَعْدَاءُ
 وَآخَذَتْهُ الرِّمَاحُ وَالسِّيُوفُ وَالسَّهَامُ وَجُدَّ لَ
 صَرْبًا وَقَدْ شَرِبَتْ لَأَرْضٍ مِنْ دَمِيهِ وَكَأَلَتْ السَّبَاعُ
 وَالطَّيْرُ مِنْ كَحْمِي فَأَنَا خَلَوْتُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ بِجُودِكَ وَ
 كَرَمِكَ يَا اسْتَحْسَنَ وَصَحْتِ يَا آلَ اللَّهِ الْآنَ أَنْتَ سَخَا نَكَ
 مِنْ مَقْتَدِرِي لَا يَغْلِبُ وَدِي نَاةٌ لَا يَجْعَلُ صَبْلًا عَلَى حَجَلِي
 وَالْحَجَلُ مَا جَعَلَنِي لِيَتَمَّ نَكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَالْأَلَدُ
 مِنَ الدَّاكِرِينَ وَأَرْحَمِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
 قضا اگر بگفت و بمعنی قضا سوء باشد استمر میتواند
 بود که ما خود از مردود هاب باشد و میتواند بود
 که ما خود از مرتب یعنی تلذ و با استفعال برای مبالغه
 باشد و اگر قضا با باشد استمر از قضا بمعنی استحقاق

حَدِيدٌ

يَا مَالِكُ

اطراف

اطراف و جالب و صعوبت خلاص و مخرج خواهد
 بود صاحب قاموس گفته که بعضی مستمر ای قوی محکم
 جدل محمول با ب صرب و با ب فعیل میتواند بود الجدل
 و التجدیل انداختن جداله یعنی جیم که بمعنی است
 صریح حال مؤکلاست چه صریح نیز بمعنی انداختن
 بر زمین است **المعنی** ای آقای من و مهتر من و
 چه بسیار بنده ان بندگان تو که بشام رسید و صبح
 رسید بر حالیکه بحقیق تلذ شده بر او قضا و قدر تو
 با بمعنی قضاهاش که در مذاق کفاله است در حق
 او بجز آمده و محیط شده با و بلا و کفار و دشمنان و
 گرفته او را نیزها و شمشیرها و نیزها و انداخته شده
 بر زمین و بحقیق شامیده زمین از خون او و خون
 در دندکان و مرغان از گوشت او و من خالو و فادغم
 اناها همگی برکت بخشش تو و احسان تو نیز بوسیله
 استحقاق از من ای آنکه نیست جدای مکتوبت نیز میکنم
 تو را که بوی آن بوی آنکه مغلوب و غلبه شدی و آن صاحب

اطراف

بر د با یک شتاب در کی غنیکند درود فرست بر محمد و آل
 محمد و بگردان مرا از جمله شکر گزاران نعمتهای تو روان
 جمله یاد آورندگان احسانهای تو بخشش مرا بخشش
 خورت ای بخشنده تر بخشندگان **تمنای الدعاء** مولای
 و سیدی و گم من عبدی امسوی واصبح فلا استان الی
 اللّٰه انی اللّٰه ارضیت فیها الی خاطر بنفسیه وما الی حرمها
 منه علیها وقد کتب لفلک و کسرت هو فی افاق
 العجائب و نظرها بنظر الی انفسیه حشره لا یقیدها
 علی حرم ولا یفزع و انا اخلو من ذلک کله بحورک و
 کرمک فالاله الا انت سبحانک من مقتدر الی
 یغلب و ذی اناه لا یجمل صلی علی محمد و الیه
 اجتمع لب من العابدین و لیتعالمک من الشاکرین
 و لا یخفی برحمتک الازم التاجم این فقره فقیر
 آینه در بعض نسخ نیست الخاطره مشرف شدن بهلا
 باد بنفسیه برای تعدی است و باور به برای ملا
 است **الحمد** ای قاری من دعا بک من دعا بک

و لا یخفی برحمتک

بنده از بندگان تو که بشام رسیده و صبح رسیده بر تو
 مشتاق شده بسوی دنیا برای خواهش و میل خاطر آن
 تا کار بان رسیده او را که مشرف به هلاک ساختن خویش
 و مالش را بجهت سواد شده کشتیم با او شکسته شده
 آنها با او پس او که فنا است در خاطر او در ایاها و تاریکیها
 آنها نگاه میکند با حال خود از روی حسرت قدرت نما
 برای خودش بر دفع ضرری و نه بر جلب نفعی من خالی و
 فارغ از نیکنه بلاها همی برکت بخشش و احسان
 نیست خدای مکتوب تزییر میکند تو را که تویی آن توانا که
 مغلوب عاجز نمیشود و آن صاحب بر داری که شتاب
 زد که غنیکند درود فرست بر محمد و آل محمد و بگردان
 مرا از جمله عبادت کنندگان برای تو از جمله شکر
 گزاران نعمتهای تو و رحم و بخشش کن بر من ای بخشنده
 بخشندگان **تمنای الدعاء** مولای و سیدی و گم
 من عبدی امسوی واصبح فلا استمر علیک العطاء
 و احسن الی الی فانک ارحم الراحمین

اخلاءه وامنسحقيرا اسيرا اوليلا في يد الكفا
 والاصلاء يتداولونه يمينا وشمالا قد خلق في المطامير
 وتقتل بالحد يد لا يرى شيئا من جنات الدنيا و
 لا من روحها ينظر الى نفسه حسرة لا يستطيع لها
 حرة او لا فعما وانا خلق من ذلك كماله بحدوث
 كرمك فلا اله الا انت سبحانك من مقتدر الا
 ينقلب ورواية لا يجعل صله على محمد وال محمد
 لك من العابدات ولتغناك من الشاكرين وارتجى
 برحمتك يا ارحم الراحمين المطامير جمع مطورة سياه
 جاهها المعنى اي قامن واي مبرهن وجه بسياه
 ان بندگان تو كصبي رسيد وبنام رسيد بر جاي
 بغايت تلخ شده بروفضاي تو و فو كه گفته او ابلاي
 جدا شده استنابان خود را و محبان خود را و دوستدار
 خود را و كرده بي قدر و اعتبار خود را و دستهاي
 جماعت كفار و دشمنان بلكه در دست بدست
 متكرر شده و بطرف راست و چپ و بالا و پائين و راسته

حصر طقم
 كبريه
 و الا انك من الناس

درسيه چالها و سنگين كرده شده اعضاى او بفعل و بغير
 آهن نمى بيند چيزى از روشنى و نياد و نه چيزى از
 نسيم آنكارا نگاه ميكند با حلال خود از زوى حسرت
 توانايى ندارد براى خودش دفع ضرر و بلا و نه جلب نفع
 و من خالى و فادغم از نيكونه بلاها هر كى بر كس بخشش
 تو و بجان تو دين نيست خدايى كه تو نيزه ميكند تو را
 كه تو يى آن توانا كه مغلوب و عاجز نميشود و آن صاحب
 بر داري كه شتاب و كوشش تو در دست بر محمد و آل
 محمد و بگردان مر از جمله عبادت كنندگان بر اى تو
 و از جمله شكر گويان نعمتهاى تو و بخشش مراى بخشنده
 بخشنده كان **تمت الدعاء** و عزت يك يا كرم لاطنين
 يا اذيك و لا تحزن عليك و لا تحزن اليك و لا تمد
 يدى نحوك مع جرمها اليك فممن امور يا ارب
 و يمن الورد لا اجد طرا لا انت اقر ذوق و انت معز
 و عليك متكلى استنك يا سيك الذي وضعته
 على السماء و انت تحتها و على الارض و انت فوقها

بقرتك و جلالك

متكلى

وَعَلَى الْجِبَالِ قَرِيبًا وَكَانَ اللَّيْلُ فَأَظْلَمَ وَكَانَ اللَّيْلُ فَأَظْلَمَ وَكَانَ اللَّيْلُ فَأَظْلَمَ
 فَاسْتَنَارَ أَنْ فَضَّلَ عَلَى الْجِبَالِ وَالْحُكْمُ أَنْ تَقْضَى
 لِي جَمِيعَ حَوَائِجِي وَتَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي كُلَّهَا صَغِيرًا هِيَ
 وَكَبِيرًا هِيَ وَأَتَوْسِعَ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ مَا تَبْلُغُنِي
 بِرِثَتِكَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ لَا حُنَّ
 بِاللَّامِ مَوْطِنُهُ قَسَمَ وَجَاهُ بِنِقْطَةِ مَضَاعِ مَسْكَمِ وَجَدَهُ
 أَنْ يَلْجَأَ إِذَا فَتَلَّاسَتْ بَنُونَ تَقِيلُهُ يَا خَفِيفَهُ الْإِلْحَاحُ الْبُرْ
 وَبِالْعَدْوِ رِطْلُ جَزِي لَاجَانِ بِاللَّامِ مَوْطِنُهُ وَجِيمُ
 بَصِيفَةُ مَسْكَمِ وَجَدَهُ أَنْ يَابِغَ بِإِعْلَامِ مَنْ كَدَّ بَنُونَ تَقِيلُهُ
 يَا خَفِيفَهُ حَوْلُكَ تَقْدِيرُ إِلَى حَوْلِكَ اسْتِ لَاجِدِ جِيمُ صِيفُهُ
 مَسْكَمِ وَجَدَهُ وَفِي مَضَاعِ اسْتِ بِنَابِ بَرِي صِفِيهِ مَفْصَلُ
 مَرْفُوعِ دَرَا لَانتِ نَائِبِ صِفِيهِ مَفْصَلُ مَنْصُوبِ سِتِ دَرُو
 بَعْضُ نَبِيخِ لَاجِدِ جَاهُ بِنِقْطَةِ لَإِي فِي جِبْتِ اسْتِ وَبِنَا
 بَرِي صِفِيهِ جَالِ حَرْدِ اسْتِ مَعُولِ بَقِيحِ وَوَأَسْمِ مَكَانِ اسْتِ
 مَسْكَمِ تَقْتَدِيهِ بِأَوْفَرِ كَافِ صِدْقِ مِجِي اسْتِ دَرُو بَعْضُ
 نَبِيخِ جَاهِي وَنِ مَسْكَمِ اسْتِ وَكَانَ فِي نَبِيخِ كَافِ صِدْقِ مِجِي

حوائجی کللاً

مین

مینی

مینی است نسبت به بندقه و سبب بندقه ناقصه و ای
 با و بخر است از سه روزن محو و از سه روزن صبق
 ثابت و با بر جاشدن **المعنی** قسم بعزت و بزرگی تو
 ای کرم که هر ایند سؤال میکنم از تو از آنچه در نزد تو است
 و هر آنچه الحاح و ابرام میکنم بر تو و هر آنچه ملجئ میشود
 و میکنم بسوی تو هر آنچه در لایه میکنم دست خود را
 بجانم تو با وجود ستم آن در درگاه تو پس بکه بپناه بگو
 ای صاحب کل اختیار من و بکه بگویم غیایم برای خود
 مگر تو را آیا پس بر میکنم ای بر او حال آنکه تو محل اعتماد
 منی و بر بست بکنی من سؤال میکنم از تو بوسیله نام تو
 آن نامیکه گذاشتی آنرا بر آسمان پس بلند شد و گذاشت
 آنرا بر زمین پس فراد گرفت و گذاشتی آنرا بر کوهها پس
 ثابت و محکم شد و گذاشتی آنرا بر شب پس بیرون و تار
 شد و گذاشتی آنرا بر روز پس روشن و تابان شد
 اینک درود فرستی بر محمد و آل محمد و اینک بر او دعا
 برای من جمع و طلب بر او بسیار پس گذاشتی آنرا

مینی

مین

آنها که چنانچه آنها را بزرگ آنها را و فرسخ کنی بر من از
 جمله روزی آنچه را که برسانی مرا بزرگی دنیا را آخرت
 ای بخشنده تر بخشنده کان **تَمَّةُ الدَّمَاءِ** مَوْلَايَا بِكَ
 اسْتَعْنَتْ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَالْحَمْدُ وَالْمُحَمَّدُ وَالْمُحَمَّدُ وَالْمُحَمَّدُ
 اسْتَجِبْتُ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَالْحَمْدُ وَالْمُحَمَّدُ وَالْمُحَمَّدُ وَالْمُحَمَّدُ
 مَطَاعَتِكَ عَنْ طَاعَةِ صِيَادِكَ وَيَسْأَلُكَ عَنْ سَلْمَةِ
 خَلْقِكَ وَأَنْفَلَنِي مِنْ ذَلِّ الْفَقْرِ إِلَى عِزِّ الْغِنَى وَمِنْ
 ذَلِّ الْمَعَاصِي إِلَى عِزِّ الطَّاعَةِ فَقَدْ فَضَّلْتَنِي عَلَى كَثِيرٍ
 مِنْ خَلْقِكَ جُودًا مِنْكَ وَكَرَمًا لَا اسْتِحْقَاقَ صِغِيرَةٍ
 الْهِيَ فَالْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَالْحَمْدُ
 مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي لِنِعْمَتِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَالْإِلَاحَاتِ
 مِنَ الدَّاكِرِينَ وَأَرْحَمِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
 استغثت بغیران بقطره و تاء سه نقطه معتل العزیز
 وادی باب استغناست الاستغانه طلب عوت وینا
 کردن و اغثنی امر باب استغناست از همان ماده و در
 بعض نسخ استغثت بعین بی نقطه و تون استغانه

استغثت
اغثنی

طلب عوت

طلب عوت واری نمودن و اعن امر باب استغناست از
 همان ماده **المعین** ای قای من بجانب تو در خوا
 کردم پس در روز فرست بر محمد و آل محمد و دادی کن
 مرا از جانب تو طلب جار و همسایگی کرده ام پس در روز
 فرست بر محمد و آل محمد و مرا در حجار و همسایگی خود جا
 ده و بی نیاز کن مرا بوسیله فرمان برداری خود از
 فرمان برداری بنده کانت و بوسیله سؤال خود از
 سؤال مخلوقات و برابریان از بخاری درویشی
 بیسوی عزت تو انگری و از بخاری نافرمانها بیسوی
 عزت فرمان برداری چه تحقیق ترجیح وادی مرا بر
 بسیاری از آفریدگان کانت از راه بخشش از تو و احسان
 نه بوسیله استحقاق از من کس بود است بسیار
 ستایش بر این نعمتها همگی در روز فرست بر محمد و آل
 محمد و بگردان مرا از جمله شکر گزاران نعمتهای تو و
 از جمله یادآورندگان احسانهای تو و بخشش مرا بر
 بخشش خودت ای بخشنده تر بخشنده کان **شکر**

شکر

سجده علی السلام و قال سجده سجده و سجی البالی
 الفانی لوجهك القائل الباقی سجده و سجی الذلیل
 لوجهك الغزیر الجلیل سجده و سجی الفقیر لوجهك
 العلی الأكبر سجده و سجی و سبوی و بصری و سجی
 و دمی و جلدی و عظمی و ما اقلبت الارض منی لله
 رب العالمین اللهم عذ علی جعلی حلیك و علی
 تقربی بعینك و علی ذلی بعزك و علی صنعی بقویك
 و علی خوفی بامتنك و علی خطایای بعفونك و
 رحمتك یا رحمن یا رحیم اللهم انت ادر ابك
 فی نخیر فالان بن فالان من اعود بك من شره
 فأهنبه بما كفتت به انبیاك و اولیاءك و
 صالحی عبادك من قرأ عنك عبادك و طغاة أهلها
 و شر جمیع خلقك برحمتك یا ارحم الراحمین
 انك قلی اكل شئ قلی و صلی الله علی محمد و آله
 اجمعین نتم سجده تا آخر و اكثر من سجده نیست و بر
 تقدیر سجده مراد فالان بن فالان محمدی بن

المتین

رسلطانك

دعوتك

عذاتك خلقك

مهدی نیست چرا و هلاک شده بوده و این دعا بجهت
 ادای شکر نعمت بوده چنانچه از روایت اولی مستفاد
 شد پس شاید مراد هرگز یا عزیز او باشد یا هلاک
 شدن او که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت
 امام موسی کاظم علیه السلام خبر داده بمعنی شرافت بران
 باشد یا مراد تعلیم شیعه باشد که اگر خواهند بعد از
 دهام و ششمین روز دنیا نفرین کنند روشنی آزاد
المعنی بعد از آن سجده کرده حضرت امام موسی کاظم
 علیه السلام و گفت در سجده اش این را که سجود کرد روی
 کهنه و اعتبار بقبای من برای ذات ثابت دائمی تو
 سجود کرد روی کهنه در ویش مسکین من برای ذات
 بلند پایه بزرگ قدر تو سجده کرد روی من و گوش
 من و چشم من و گوشه من و خون من و پوست من
 و استخوان من و جمیع آنچه برداشته آنرا زمین از جمله
 اعضای من بر آنکه که صاحب کل اختیار عالم است خدا
 خداوند مفضل کن بر ادای من بر داری خود

تبعاً

تدلیکات

تدلیکات

تدلیکات

کن بر رویش من بتواند زی خود و تفضل کن بر خواد
 من به عزت خود و تفضل کن بر ناتوانی من برود مند
 خود و تفضل کن بر ترس من با منیت خود و تفضل
 کن بر کناهان من بخشش و مهر با بی خود ای بغایت
 مهر با ای بخشنده کناهان خداوند ابدی مستحق که من
 دفع میکنم بلا را بوسیله تو در خلق فلان بن فلان
 و پناه میکنم به تو از شر او پس کفایت کن مرا بخیر
 کفایت کردی و محافظت نمودی با من پیغمبران خود
 و دوستان خود را و نیکان بندگان خود را از شر
 فرعون صفتان بندگان و کردن کشتن دشمنان
 و از شر جمیع آفریدگان ترحمت و بخشش خودت
 ای مهربانتر مهر بانان بده هستیکه بر من
 توانایی و درود کناد الله بر محمد
 و آل محمد بنام حق
 بمحمد الله تعالی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله رب العالمين كما في فضل
 صلواته على خير خلقه محمد وآله
 وصحبه أجمعين
 رواه أبو جعفر باقر عليه السلام
 قال كان رسول الله صلى الله عليه
 وآله سيرا لا يعلمه إلا قليل فلما
 حضر عليه
 كان يقول وأنا أقول لعنة الله
 على من سبوا محمد وآله
 ورواه أبو جعفر باقر عليه السلام
 قال كان رسول الله صلى الله عليه
 وآله سيرا لا يعلمه إلا قليل فلما
 حضر عليه
 كان يقول وأنا أقول لعنة الله
 على من سبوا محمد وآله

صالح

[Faint bleed-through text from the reverse side of the page, mostly illegible.]

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى غَيْرِ ثِقَةٍ فَأَكْتُمُوا
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بسوی غیر امانی پس پوشانید
 سِرِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَيَّتْ
 راز سینه را را صلی الله علیه و آله چه بدستیکند
 سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ
 شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می گفت که
 يَا عَلِيُّ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَا أَحَدٌ نَكَرَ الْأَمَّا سَمِعْتَهُ
 ای علی بن ابی طالب که حدیثی که تو را که آنچه شنیده است
 أَذْ لَيْ دَرَّ طَاهُ قَلْبِي وَفَطْرِي وَبَصْرِي إِنَّ كَيْدَ
 دو گوش من و جاده آنرا دل من و نگاه کردم بر آن چشمم اگر نکرده باشد
 بِيَكُنْ مِنَ اللَّهِ قُرْبَ رَسُولِهِ نَعِيمٌ خَيْرٌ نَيْلٍ عَلَيْهِمْ
 آنچه که شنیده ام از جنت پس جانبی سوره از پیغمبر خیر نایل علیهم
 فَأَيَّاكَ يَا عَلِيُّ أَنْ تَضِيْعَ سِرِّي هَذَا فَأَيَّتْ
 پس در روایت از علی از نگاه نابود و فاش گزرازم که نیست چه بدستیکند
 دَعْوَتِ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَدِينَ مِنْ بِلْضَاعِ
 خواستام از ضای تعالی تا ای که پیشند کس که نگوید و فاش کند

و نظر الیه

تایید

ادع

سری

سِرِّي هَذَا جَرَأْتُ بِمَجْهَمِ اعْلَمُ أَنْ كَثِيرًا
 راز مرا که این راز از شهرت بر چشمم بدان ایضا که بسیار
 مِنَ النَّاسِ وَإِنْ قَلَّ تَعَدُّهُمْ إِيَادًا فَعَلُوا مَا
 از مردمان هر چند کم باشد خاسته و بندگی ایشان را نگاه آنرا
 أَقُولُ لَكَ كَانُوا فِي اسْتِدْالِ الْعِبَادَةِ وَأَفْضَلِ الْأَجْمَلِ
 که نمیگویم بر اثر توبه ایشان در مرتبه سخت تر بندگی و فاضل تر از بهتر بندگی
 وَكَوَلَا طَعْنًا هَذِهِ الْأُمَّةَ لَنَتَّبِعَ هَذَا السِّرَّ
 و اگر توبه کردند این است هر آینه متفق در آن جمیع مردم کنیم
 وَ لَكِنْ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ الدِّينَ إِذَا يَضِيْعُ
 ولیکن تحقیق دانستم ایضا که دین در نوقت نابود میشود و
 أَحَدٌ أَنْ لَا يَتَّبِعِي ذَلِكَ إِلَّا إِلَى ثِقَةٍ إِنَّ
 دوست میدهم ایضا که نرسد این راز که بسوی شخص معتد بر دستیکند
 لَمَّا اسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ فَأَتَمَّكَتِ إِلَى السَّمَاءِ
 و فکر سیر در شب فرود آمد بسوی آسمان پس بسوی آسمان
 السَّابِغَةَ فَفُجَّحَ لِي بِبَصْرِي إِلَى قُرْبَةٍ فِي الْعَرْشِ
 رفتیم که کشته شد بر اثر چشمم بر سر خود و فاش در عرضش

اعلم ان صحت

این راز را

و

و

تَعُوذُكَ قَوْمًا الْقُدُورِ فَكَأَنَّكَ أَرَدْتَ أَنْ لَا يَصْرُفَا
 که بچوشید مثل بچشدن دیگران پس قید کرده بودم بازگشتن را
 أَفْعَدْتُ عِنْدَ تِلْكَ الْفُرْجَةِ ثُمَّ نَوَيْتُ
 تشاییده شدم در نزد آن رخنه و شکاف بعد از آن ذکر کرده شدم
 يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ
 که ای محمد بدستی که بر روی تو میخواند بر تو سلام را و میگوید که
 أَنْتَ أَكْرَمُ خَلْقِهِ عَلَيْهِ وَعِنْدَهُ عِلْمٌ قَدْ
 تو عزیز تر خلق او ایسر بر او و در نزد او علم است که تحقیق
 زَوَاهٍ عَنْ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَمِيعِ أُمَّمِهِمْ خَيْرُكَ
 بهمان نموده آنرا از هلی بقیه ان و هلی استان ایشان سوار تو
 وَغَيْرُكَ أَشْرَكَ لِمَنْ لَمْ يَرْضَ لَكَ اللَّهُ مِنْهُمْ
 و سوار است تو جایز است بر کسی که را میفرستد بر او از ایشان
 أَنْ يَكْفُرُوا لِمَنْ بَعْدَهُمْ لِمَنْ لَمْ يَرْضَوْا
 ای که فخر سازند از آن سرا بر کسی که بعد از ایشان باشد بر کسی که راضی باشند
 لِلَّهِ مِنْهُمْ رَأَى أَنْ لَا يَصْرُفَا بَعْدَ مَا أَقُولُ لَكَ
 برای تو از ایشان چه بچوشد که بر کسی که بعد از تو میگوید

ذنب

ذَنْبٌ كَانَ قَبْلَهُ وَلَا حَافَةَ تَأْتِي مِنْ بَعْدِهِ
 که گزیده پیش از آن و نه خوفی و ترسیمی که بر آید بعد از آن
 وَلِذَلِكَ أَمَرْتُ بِحِجَابِهِ لِئَلَّا يَقُولَ الْعَالَمُونَ
 و برای این امرت که امر کردم تو را به پنهان کردن آن برای آنکه گویند عالمیان
 حَسْبُنَا هَذَا مِنَ الطَّاعَةِ ذَعَاءُ أَوْلَادِ
 که بس است ما را این عمل از عبادت خداوند

برای محو گناهان کبیره
و پاک شدن آنرا

يَا مُحَمَّدُ قُلْ لِمَنْ عَمَلٌ كَبِيرَةٌ مِنْ أُمَّتِكَ فَأَرَادَ
 ای محمد بگو برای کسی که کرده باشد گناه بزرگ از عبادت تو پس حجت است
 حَوَّاهَا الظَّهْرَةَ مِنْهَا فَلْيَطْلُبْ لِي بَدَنَهُ وَتَبَّأُ
 بر طرف کند آنرا و پاک شدن آنرا سرا پس باید که پاک کند بر آنی پیش از او چنانکه
 ثُمَّ لِيُخْرِجْ إِلَى بَرِّيَّةٍ أَرْضِي فَلْيَسْتَقْبِلْ وَحْدِي
 بعد از آن باید برودن رود بر صحرا از زمین پس باید که متوجه شود در روی بخت
 يَعْنِي الْقَبِيلَةَ حَيْثُ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ ثُمَّ لِيُفْرَغِ
 یعنی قبیله را در جاییکه نه بیند او را کسی بعد از آن باید بگریزد
 يَدِيهِ إِلَى فَاتِهِ لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ حَائِلٌ
 دوست خود را بسوی من چه بچوشد که میان من و تو میانگردد

ذنب

وَلَيْقُلْ يَا اَسْمَاعِيْلُ احْسِنْ هَانْدِيَه وَ يَا
 و بايد كه بگويد از فراخ رحمت بخوبى احسنش و اى
 فَضَل رَحْمَتِيَه وَيَا مَهْدِيَا لِيَشْدُو سُلْطَانِيَه
 بر ياد حق و قش و در پيشه بر سر ستر پادشاه امينش
 وَيَا رَا حِمَابِ كُلِّ مَكَانٍ ضَرْبًا اَصَابَةَ الصَّرِيحِ
 و اى كه كشته خلق در جاني و موعظي كه رسيد به اول اسب سخي
 فَخْرِيَكِ الْبَيْتِ مَسْتَعِينًا بِكَ اَيْتًا لِيَكِ هَانِيَا
 پس برون آمد به بسوز بر طايكه پناه بدينه با تورو جمع كند به بسوز
 لَكَ يَفْعُولُ عَمَلَتْ سَوْءٌ وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَ لِيُغْفِرَ لَكَ
 برابر تو ميگفته با كرده ام بد را و قسم كرده ام خود را و بول از سرش
 حَرَجْتُ لِيَكِ اسْتَجَابُ بِكَ فِي خُرُوجِي مِنَ
 برون آمده ام بجا نيب پناه بديج بگو در برون آمدن خود از
 التَّارِ بِعِزِّ جَلَالِكَ تَجَاوَزْتُ فَجَاوَزْتُ يَا كَرِيمُ
 آتش برفت نيز تو الله و تو تجاوز كرده ام پس بگذر از او بديج
 يَا كَرِيمُ الَّذِي تَسَمَّيْتُ بِهِ وَ جَعَلْتَهُ فِي كُلِّ
 تو سيد نامم تا كنن اسمي بديج و بديج نامي و كره بديج نامي و بديج نامي

تسليم
 ملكوت
 ملكوت
 ملكوت

عظمتك

عَظَمَتِكَ وَ مَعَ كُلِّ قَدَمَتِكَ وَ فِي كُلِّ سُلْطَانَتِكَ
 بزرگي خود و با تمام تواناي خود و در تمام پاوش هر خود
 وَ صَيَّرْتَهُ فِي قَبْضَتِكَ وَ نَوَّزْتَهُ بِكِتَابِكَ هُ
 و كرده انديده آنرا در دست تصرف خود و روشن كرده انديده آنرا بكتاب خود
 وَ اَلَيْسَتْهُ وَ قَادِرًا مِنْكَ يَا اَللَّهُ يَا اَللَّهُ اَطْلُبُ
 و پوستانديده آنرا بكتاب خود از قبضه خود و ابراهيم الله سيمو ا هم
 اَلَيْكَ اَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَقُو
 بسوز اينرا كه در روز قضا بر محمد و آل محمد و اينرا كه بر طرف
 عَمِّي مَا اَتَيْتَكَ بِهِ وَ اَنْ تَخْرُجَ بَدِي عَنْ مِثْلِهِ
 از من آنچه را كه آمده ام تر و توان و جدا كنم بدن مرا از مانند آن
 قَاتِلْ بِكَ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ اَعْتَصِمُ وَيَا سَمِيحًا لَكَ
 چه بديج كرم بترويت خداي كرم تو چيك بديج نم و تمام توان نامي
 فِيهِ تَقْضِي اَلْاُمُورَ كُلَّهَا مُؤَمَّرًا هَذَا
 در ان هست چه كردن كارها را بديج بديج نامي و اقر كنده ام اين
 اِعْتَرَا فَا لَّا تَحْدِثْ لِي وَ هَبْ لِي حَافِيَةً وَ لِي
 او را در رحمت بسوز تو بديج كرم و بديج نامي و بديج نامي و بديج نامي

بديج
 ملكوت
 ملكوت
 ملكوت

فيله

عظمتك

مِنَ الذَّنْبِ الْعَظِيمِ هَلَكْتَ فَتَلَا فِي حَجْرِ حَقْوِكَ
 از گناه بزرگ هلاک شد امیر برب را می خفتند
 كَلْبًا يَا كَرِيمُ فَارْتُدَّ إِلَيْهِ بِمَا أَمَرَكَ بِهِ
 گلهایا یا کریم چه بدست کسی شخص هرگاه لاده نموده با آنچه فرمودم تو را
 غَيْرِي خَلَصْتَهُ مِنْ كِبَرِيَّتِهِ تِلْكَ حَتَّى اعْتَفَرَهَا
 غیر من خلاص می نمود او را از گناه بزرگ آن گناه معلوم با برتری که
 لَهُ وَالْأَطْفَالُ الْأَبْدُ مِنْهَا لَا تَفْقِدُكَ
 انبیرا و پاک میکنم او را و عارفان را که از گناه بزرگ آن گناه فراموشی تو را
 اسْمَاءُ أَحَبُّ إِلَيْهِ الدَّاعِي دَعَاءُ دَوْمٍ يَا مُحَمَّدُ
 نامهای که احب میکنم پسند آنها دعا را که دعا کند
 مِنْ كَثْرَتِ ذُنُوبِهِ مِنْ لَمْتِكَ فَيَمَادُونَ
 کیسه بسیار باشد گناهان او از جمله است تو در چیز که با این تر
 الْكَلْبُ حَتَّى يُشْفِرَ بِكَثْرَتِهَا وَيُفْقِتَ عَلَى
 از گناه آن بزرگ گناه تا اینکه شود و فرود شود بسیار از گناه و دشمنی در آن
 اِشْبَاعِهَا فَلْيَعْتَدِلْ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ
 پرندگانش پس با هر که خصم کند از نزد برادر من خلیفه و صاحب

مرگ زخم آن کبره را کرده
 کنه که دیگر کند ۴۴
 حجت صحیحان
 صفتی

تفسیر

بزرگ آن صغیر ۴

أَوْ قَبْلَ اهْتِزَالِ الشَّفَقِ وَلَيْسَ صَبْرًا وَجْهَهُ الْهَيْكَلُ
 یا پیش فرو رفتن سر مغرب و باید صبر کرد در دروغ و سب و سبوتی
 وَكَفَيْتُكَ سُدَّ يَدَ حَيَاؤِهِ مِنْكَ لَتَعْرِضَ حَيْثُ
 و باید که بگوید از برود گناه از برود گناه فلان کس بر فلان کس
 نَبْدَةٌ تَحْتِ سَحَابِ بِنَهَائِهِ شَرُّهُ أَوْ انْتِزَاعِ سِرِّهِ كَرْتِئِ
 رخت پوش تو را بر بار می بردن او بر چیز که نه خفت تو از آنچه از
 الذَّنْبِ الْعَظِيمِ يَا عَظِيمُ ارْتِعَظْ عَظِيمَ مَا أَكْبَدْتَ
 گناهان بزرگ از بزرگ برتره بر سبب بزرگ آنچه ایان تمام تو را
 يَدُ لَا يَعْلَمُهُ حَيْرٌ كَقَدْ شَمِيتُ بِهِ فِي بَيْتِ الْقُرْبَى
 آورده ام آنرا نمیدانند از اسرار تو تحقیق شهادت غمخیز در آن باب نزدیک
 وَالْبَعِيدِ وَاسْأَلْنِي فِيهِ الْعَدُوَّ وَالْحَبِيبَ
 و دور و دوست بر داشته از دشمن در آن دشمن و دوست
 وَأَلْقَيْتُ بِسَيْدِي إِلَيْكَ طَمَعًا لَا يَفِرُّ وَاحِدًا
 و افکنده ام خودم را در دله که در گمراهی تو را بر من و از برتره که خیم

وكلمني ذلك في رحمتك فان رحمته ياذن الرحمة
وطع فاشق ان اذندوم در رحمت نضل تيسر کم کن را رحمت
الواسعة وتلافني بالمغفرة والعصمة
کنده و فراغ در با بره با هم زرش و گنهاران
من الله يذوب ان في النيك متضرع استسئلك باسمك
از کن کن ان بديستیک من سبوتوا رکننده ام مجوام از تو بنام
الذي يزيل اقدام حمله من ربك ذكره و
ان يا من انما سبغ اندمه بر در ان کن کنش او شامه باد ان نام
تعد لي ماعه ان كان العرش الحاسن سئل الخوم
ولبرزه اندخته ميشود بر ارضه که با په تخت باوشه تا باين تر حد
اننا سئلك بعين ذلك الاسم الذي
ببر کن کن مجوام از تو بر نتم کن نام ان نام ما ان غرضه که بر حست
ككل شيء دونك الاله جئتي باستجارتي
هر چيز را بعين تو مجوام از تو بر نتم کن نام ان نام ما ان غرضه که بر حست
اليك باسمك يا عظيم اقدامك يكنا وكذا
سبوتوا رکننده ام مجوام از تو بنام ان نام ما ان غرضه که بر حست

در بعضی نسخ و افزای آنکه ما در حیات
و آرزو حق بر آفتاب علی رحمت
در با بره با هم زرش و گنهاران
الذبح وان لم يعلو عنك ملك
التقوى لا يخرج
من جنتي الكتاب يا اياك
و از تو بر نتم کن نام ان نام ما ان غرضه که بر حست
و اطلو استسئلك باسمك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك

و كسبتي الامرا الذي في ربه فاغفر لي تبعته
و نام مجروان کار که ایمان بان کرده پس با بره با هم زرش و گنهاران
و طافني من اتباعه بعد مقامي هذا يا رحيم
و عافيت و گنهاران بخش از بر نتم کن نام ان نام ما ان غرضه که بر حست
فانك اذا قال ذلك بدلت دوني احسانا
چون بگویم و گنهاران گفته به اینرا تبدیل میکنم کن ان او را به منگی
ورفعت دعاءه مستجابا و علمت له هواه
و بلند میکنم دعا او را اجابت کرده و مندوب میبخش بر او و گنهاران
دعاءه مستجاب يا محمد ومن كافرا و اراد
ارنج و هر که بده به کافر و خواسته به
التوبة والايام فليطهر في بدنه و نيابة
با رکنش با و ایمان را پس باید که پاک سازد بر نتم کن نام ان نام ما ان غرضه که بر حست
ثم ليستقبل قبلي وليضع حجر جديته لي
بعد ان باید که روی شود قبله او و باید که گزارد اصل بستان خود را بر نتم کن نام ان نام ما ان غرضه که بر حست
بالسجود فارتد ليس يبقه في حلال الجمل
سجود چه بگویند نشانی سبوتوا رکننده ام مجوام از تو بنام ان نام ما ان غرضه که بر حست

در بعضی نسخ و افزای آنکه ما در حیات
و آرزو حق بر آفتاب علی رحمت
در با بره با هم زرش و گنهاران
الذبح وان لم يعلو عنك ملك
التقوى لا يخرج
من جنتي الكتاب يا اياك
و از تو بر نتم کن نام ان نام ما ان غرضه که بر حست
و اطلو استسئلك باسمك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك
و ان لم يعلو عنك ملك

و كسبتي الامرا الذي في ربه فاغفر لي تبعته
و نام مجروان کار که ایمان بان کرده پس با بره با هم زرش و گنهاران
و طافني من اتباعه بعد مقامي هذا يا رحيم
و عافيت و گنهاران بخش از بر نتم کن نام ان نام ما ان غرضه که بر حست
فانك اذا قال ذلك بدلت دوني احسانا
چون بگویم و گنهاران گفته به اینرا تبدیل میکنم کن ان او را به منگی
ورفعت دعاءه مستجابا و علمت له هواه
و بلند میکنم دعا او را اجابت کرده و مندوب میبخش بر او و گنهاران
دعاءه مستجاب يا محمد ومن كافرا و اراد
ارنج و هر که بده به کافر و خواسته به
التوبة والايام فليطهر في بدنه و نيابة
با رکنش با و ایمان را پس باید که پاک سازد بر نتم کن نام ان نام ما ان غرضه که بر حست
ثم ليستقبل قبلي وليضع حجر جديته لي
بعد ان باید که روی شود قبله او و باید که گزارد اصل بستان خود را بر نتم کن نام ان نام ما ان غرضه که بر حست
بالسجود فارتد ليس يبقه في حلال الجمل
سجود چه بگویند نشانی سبوتوا رکننده ام مجوام از تو بنام ان نام ما ان غرضه که بر حست

يا من تعشني لباس الثور الساطع الذي
 ارادك بوشده جانده زكورا
 كه بلند و ناپهنت آن خونر كه
 استخضاء به اهل سمواته و يا من سخن
 ركني جسته زبان الهات ساهار او
 واز انكه پنهان نموده
 رؤيتد عن كل من هو دونك و كذلك ينبغي
 ديدن خود را از هر كس كه
 غير اوست و همچنين سزاوار است
 لوجه الذي عننت و حوه الملائكة
 بارزات له ان ذابك فو تزكده رواد
 فرشته گان
 المقربين له ان الذي كنت لك فيه
 صاحب قربت بران برسيكده كو بودم من برار تودان
 من عظمتك حاجدا استك من كل يفاق
 از بزرگي تو منكره غير تو سخت تر است از هر نفس
 فاعف عني مجودي فاق انبتك ثانيا وها
 پس باز بر من انك مرا چه برسيكده زنده ام نزد تو تو بزرگوار ايكنه
 انما اذا احترق لك على نفسي بالفرية عليك
 من هاندم از ترس تو و بزرگي تو بر خودم گمانه و در حق بر تو

فاذا امهلت لي في الكفر ثم خلصتني منه
 پس من سر نهان را با همت واد مراد و دارا كردم با زور را با كيم بعد از ان را با يد و او مراد
 انان
 فطوبى مني حيا لايمان الذي اطلبه منك
 پس طوبى من كردن كيم كه در ايمان و اعتقاد حق ان با كيم طلب كنيم امر از تو
 و تحملا لك من الاسماء التي صنعت من دونك
 و تحملا لك من الاسماء التي صنعت من دونك
 بجز و حمت كه بر تو است از جمله نامها ان نامها ميكنم كردم و كرا كه غير
 علمها العظم شانهها و شنده جلالها و بالاسم
 و بزرگيها را بر بزرگي مرتبه ان اسمها و سخن بزرگي مرتبه ان نامها و بان نام
 الواحد الذي لا يبلغ احد حصة كنهه
 يكانه ان ناميكه نبرسه همچس بيان كردن حقيقت انرا
 و يحققها كلها اخرج ان اعود الى الكفر بك
 و بجزرت ان نامها تا بر آنها پناه دهه و از اينكه با كشت كنم بسويكاه و فندان
 سبحانك لا اله الا انت عفا لك افي كنت
 تنزيه ميكنم تو را نيست عبود سوا تو معوا هم كز شوق را برسيكده نبردم
 من اللطالمة فانك اذا قال ذلك لم يرفع
 از بزرگي تو كه ان چه برسيكده و بر كرا كه بگويد ان و اما بر كرا

نَاسَهُ الْاَعْيُنُ رَضِيَ مَعِي وَهَذَا لَهُ قَوْلٌ دَعَا
 رَجُلًا مِنْ رُكْبَانِهِ خَشَعُوا لِرَأْسِهِ وَانْبَغَا بِرَأْسِهِ قَبْلَ
 جِهَادِ يَدَيْهِ وَكَيْفَ كَثُرَتْ هَوْمُهُ فَلْيَدْعُ عَنِّي
 اِرْحَمِي وَكَيْفَ لَيْسَ بِهَا اَنْدُوهُارَ وَارْحَمِي مَتَى
 سِدًّا وَكَيْفَ يَأْتِي الْاَحْمَرَانِ وَيَا مُوسَى
 مَا دَرَبْتَنِي وَبَايَعْتَنِي اِرْحَمِي وَكَيْفَ لَيْسَ بِهَا اَنْدُوهُارَ
 الصَّبِيحُ وَيَا اَوْسَى جَلِّتَهُ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَيَا
 مَتَى وَارْحَمِي مَتَى جَلِّتَهُ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَيَا
 فَاطِمَةَ تِلْكَ النَّفْسُ وَعَلَيْهَا فُجُوهُهَا وَ
 اَرْحَمِي مَتَى اِنْ رُوحَهَا وَجَانَهَا وَبَارِدَتِهَا بِاَكْرَادِهَا وَبَارِدَتِهَا
 التَّقْوَى تَمَلِكُ يَا فَارِجِ اَلْهَمِّ هَمُّ ضَمَّتْ
 وَجْهًا دَارِيكَ نَهْرًا فَوَدَّعَهُ اَنْدُوهُارَ كَيْفَ لَيْسَ بِهَا اَنْدُوهُارَ
 بِهِ ذَرْعًا وَصَدْرًا حَتَّى حَسِبْتَ اَنْ اَكْرَمْتَ
 بِيَدِكَ اَرْزُقْ طَائِفَتَ سَيِّدَتِي تَالِكَةَ تَرْسِيمِ اَزْ نِيكِهِ بُوَدَّعَهُ
 عَرَضَ فَمَنْتَ يَا اَللَّهُ وَيَدُّكَ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ
 تَسْتَأْتِي بِهَا عِيَانِ اِرْاَءِ اللَّهِ وَبَادِ تَوْفِيقِ اَمْرٍ مَكْرُومٍ وَجَاهِ

جهت بر طرف شدن
 اندوهها

تسلی و تسکین

یا مقالب

يَا مَقَالِبَ الْقُلُوبِ قَلْبِي مِنْ اَلْهَوَمِ اِلَى الرُّوحِ وَ
 اِرْحَمِي مَتَى دَهَارُ حَاتِرِي اَلرُّكْبَانِ اِلَى اَلرَّحَالِ اَنْدُوهُارَ اَلرُّكْبَانِ
 الدَّعْوَةَ وَلَا تَشْتَغَلْنِي عَنْ ذِكْرِكَ بِرُكْبَانِكَ مَا بَدِي مِنْ
 وَاكْرَمِ وَفَافِي سَاوَرَا اَزْ يَادِ تَوْسِيْبِي اَلرُّكْبَانِ اَلرُّكْبَانِ
 الْهَوَمِ فَاقْتَبِلْ لِيكَ مَتَقَرِّحْ اَسْتَمْلِكَ يَا سَمَكُ
 اِرْحَمِي مَتَى اِرْحَمِي مَتَى اِرْحَمِي مَتَى اِرْحَمِي مَتَى
 الَّذِي لَا يُوَصِّفُ اِلَّا بِالْمَعْنَى لِيَكْتَمُنَاكَ هُوَ فِي
 اَنْ تَاكُرَ بِيَاكُ كَرِهَ يَلْسُوهُ مَلِكٌ قَدْ صَحِبْتَهُ بِالْفِطْرِ اَلرُّكْبَانِ
 عَيْنُكَ ذَاتِ التَّوَرِ اَجَلٌ حَقَّقَهُ اَحْرَابِي اَلرُّكْبَانِ
 دُخْلٌ وَخِيَابِي اِرْحَمِي مَتَى اِرْحَمِي مَتَى اِرْحَمِي مَتَى
 صَدْرِي بِكَسُوْطِ مَا بَدِي مِنَ الْهَمِّ يَا كَرِيْمُ قَاتِلِ
 كَيْفَ لَيْسَ بِهَا اَنْدُوهُارَ اِرْحَمِي مَتَى اِرْحَمِي مَتَى
 اِذَا قَالَ ذَلِكَ تَوَكَّلْتُ عَلَىكَ هَوْمُهُ فَلَئِنْ
 جَمْرًا كَوَيْدِ اِسْرَافِ اَرْحَمِي مَتَى اِرْحَمِي مَتَى
 تَعُوذُ اَلْبَيْتِ اَبَدًا اِرْحَمِي مَتَى اِرْحَمِي مَتَى
 اِرْحَمِي مَتَى اِرْحَمِي مَتَى اِرْحَمِي مَتَى

جهت دفع درد
 و تسکین

یا مقالب

تزلت به قارعة من فقر في دنياه فاخبت
 فردايد باو بلاز محتر از راه در شير دره نيار او پس دوست
 العافية منها فليزل في فيها وليقتل
 نجات و شكار بل از ان بلا پس بايد فرود آيد ب سبب ان بلا و بايد بگويد
 يا محل كوز اهل الغنى و يا معني اهل
 ارحمكم كجنا ارباب تو اكرم و ارحم مناز كننده ارباب
 الفاقة من سعة تلك الكوز العائدة
 در و ايش از فراغ كتم كجنا باحسان
 اليهم و انظر لهم يا الله لا يمتحن غيرك
 بسورشان و در با نيز برشان ارا الله ناميده نميشود سوار تو
 الهاتما الالهة كلها معبوده و تو تلك يا
 سبحان و اينست كه خدايان بگفته اند بر شانه پسته شده است فيرتو سبحان
 الفرية والكذب لا اله الا انت يا ساد
 افترا و دروغ نميشود خلق مگر تو ارضه بند
 الفقير و يا حاجي الكثر و يا كاشف الضر
 در اختيار و سگت بنده شكني و ارحم مناز كننده محنت تو

ويا عالم السلايم ارحمهم في اليك ميت
 از دامن چنبا بنده ارحم من كرض من اسير تو از جنت
 فقر استسلك باييك الحال في غناك الذي لا
 در شير سوال كنيم تو را بوسيد نام كطول كره و در بنابر تو ان ناميكه
 يقتصر ذا كره ابد ان تعبد في من لزوم فقر
 در شير نميشود يا كننده ان نام كتر ارباب سوال كنيم كجنا و در ازل ناميكه
 استنى به الدين او بسوط عين افتقن به
 در شير كوز ايش كنم بآب و اين با هر شدن و فرا شدن تا كره و زعفران
 عن الطاعة بحج اسمائك كلها اطلب
 شوم بسبب كوز ارفان و در ارفق نامها تو تا مر آنها طلب ميكنم
 اليك من ذوقك كفاقا للدنيا تعصم
 بسور تو از روز تو كفاق برار دنيا كفاق و ارحم
 به الدين لا احد غيرك معقادي الا ارحم
 بان دين را ارحم بليبايم بر ارحم غير تو را انرا از روزها خلق
 عندك فانفعني من قدرتك فيها عيا
 در تو دست بسبب لغز جهان را از تو انا بده تو دست و ارحم مناز كننده

تَنْزِعُ بِهِ مَا تَزَلُ بِهِ مِنَ الْفَقْرِ يَا عَفِي قَاتِلَهُ
 نَفْسُكَ صَالِحٌ وَبِطْرَفِ صَالِحٍ لَيْسَ كَيْفَ لَكَ تَوَدُّهُ مِنْ أَنْ يَجِدَ رَيْبًا مِنْ بَابِ صَبْرٍ
 إِذَا قَالَ ذَلِكَ تَزَعْتَ لِفَقْرٍ مِنْ قَلْبِهِ وَعَشِيَّتَهُ
 جَنَابِ كَوْبِهِ إِنْ هَذَا كَيْفَ لَيْسَ فِي رَيْبٍ مِنْ أَنْ يَزَلُ أَوْ يَرْتَابُ أَوْ
 الْغَنَى وَجَعَلْتَهُ مِنْ أَهْلِ الْفِتْنَةِ دَعَا شَسْتُمْ
 لَيْسَ تَكُنْ رَيْبُكَ وَأَنْ أَوْلَى مِنْ بَابِ قَامَتْ
 يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ تَزَلَتْ بِهِ مَصِيبَةٌ فِي نَفْسِهِ
 أَيْ عَمْرٍ وَكَيْفَ فَرَدَّ يَدَ بَاوِ مَحْتَرٍ وَبَلَايَةٍ فِي رُخْوشِ
 أَوْ دِينِهِ أَوْ دُنْيَاةٍ أَوْ أَهْلِيهِ أَوْ مَالِهِ فَأَحْتِ
 يَادِرْ مَيْشَ يَادِرْ مَيْشَ يَادِرْ مَيْشَ يَادِرْ مَيْشَ يَادِرْ مَيْشَ
 فَرَحًا فَلْيَنْزِلْهَا فِي وَكَيْفَ تَلْ يَا مُتَمَتَا عَلِي
 كَيْفَ أَنْ مَحْتَرٍ لَيْسَ يَادِرْ فَرَدَّ وَأَوْلَى مِنْ بَابِ كَوْبِهِ أَرْمَتْ كَلِمَةً بِر
 أَهْلِي الصَّبْرِ يَتَطَوَّبُ بِكُمْ بِالذَّمِّ الَّتِي أَدْخَلْتُمَا
 أَرَابِ كَيْسِيَا بَرُونَ الْفَتَنَ تَوَشَّيْنَا بَانَ رَحْمَتِ كَوْبِهِ كَرَمِ
 عَلَيْهِمْ دَعَا عَيْتِكَ لِأَحْوَالِ وَالْفَقْرَةَ الْإِلَهِيَّةِ
 رَحْمَةً بِرَأْسَانِ سَبِيحَانِ بِرَوَيْتُ كَرَمِ كَوْبِهِ كَرَمِ كَوْبِهِ كَرَمِ

بجست طلب صبر
 ودر طرف شدك آنها

کویسید تو

قد صحتی

فَدَحْتُمْ مَصِيبَتَهُ قَدْ فَتَنْتُمْ وَلَا عَمِيَّتِي
 سَكِينٌ كَرَمِ مَصِيبَتِهِ كَرَمِ حَقِيقٌ بَقِيَّتَهُ الْفَتَنَةُ وَالْحَسْبَةُ وَالْمَدْرَةُ كَرَمِ
 الْمَسْأَلُ لَكَ لِحْرٍ وَهَجٍ مِنْهَا وَأَضْطَرَّ فِي إِلَيْكَ
 رَاهِبًا سَلُوكَ بَرَارٍ حَرُونَ شَدَانِ أَنْ مَصِيبَتِ عَجَاهُ وَطَجَاهُ كَرَمِ الْبَسِيرِ
 الطَّمْعُ فِيهَا مَعَ حَسَنِ الرَّجَاءِ لَكَ فِيهَا فَمَنْ يَشِ
 طَعِبَ بَيْتُهُ مَصِيبَتِ بَانِكِي أَمِيدِ بَرَارٍ بَرَارٍ تَوَدُّرَانَ بَابِ لَيْسَ كَرَمِ
 إِلَيْكَ نَفْسِي وَأَنْفَعْتَ إِلَيْكَ لَصْرِي وَرَجْوَتِي
 بَسِيرِي بِجُودِ وَكَيْفَ جَمْعُ شَسْتُمْ بَسِيرِي تَوَدُّرَانَ حَسْرَةٍ وَغَمْتِ دَهْرِي
 لِدَعَايِي قَدْ هَلَكْتُ فَأَعْفِنِي وَأَجْبِرْ مَصِيبَتِي
 بِبَرَارٍ عَمْرٍ حَقِيقٌ كَرَمِ بَرَارٍ مَصِيبَتِهِ مَصِيبَتِهِ مَصِيبَتِهِ
 جَلَالًا كَرَمِهَا وَأَدْخَالَكَ الصَّبْرَ عَلَيَّ فِيهَا
 بِرَطْفِ كَرَمِ أَنْ مَصِيبَتِ وَهَلْ مَصِيبَتِ سَكِينًا بِرَبِّهِ زُرَانَ مَصِيبَتِ
 فَأَتَاكَ أَنْ خَلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ مَا أَنَا فِيهِ هَلَكْتُ
 جَدِيدِ سَكِينَةٍ وَكَرَمِ الْفَتَنَةِ مِيَانِ مَصِيبَتِهِ مَصِيبَتِهِ مَصِيبَتِهِ
 فَلَا صَبْرِي يَأْتِي الْإِسْمَ الْجَامِعَ فِيهَا فِيهِ عَظِيمِ
 حَسْرَتِ صَبْرِي وَكَرَمِ بَرَارٍ كَرَمِ كَرَمِ كَرَمِ كَرَمِ كَرَمِ

مَصِيبَتِهِ
 مَصِيبَتِهِ

قد صحتی

الشيون كلها بحسبك اغثنى بغير مصيبت
 كار ما بهما كفاي خورت كه فبا ورس لكشا واذن مصيبت
 عشي باكره فواته اذا قال ذلك اعمته و
 ازما ار صاحب كم چه بسنيكه او چه كويده ايند عارا و در ان اكنم او
 طوقته الشكر و فرجبت عنه مصيبت
 و توانا ميگردانم او در بزرگوار و در طرفه كم از مصيبت او را
 بجزاها و جاه هضم يا محكم ومن خاوت شيئا
 بدين كبر مصيبت ار چه و چه كسيكه تر مند چتر را
 دون من كنيده الاخلاء والاصحاب
 عزيزن از چه كرو صيد و دشمنان و در زمان
 فليقتل في المكان الذي يخاف ذلك فيه
 بر بايد كه كويده در ان كه كايكه ميرسد ان كرا و در ان كرا
 يا احدا منها اصي خلقه بها الى قدره والمنفذ
 او را كرده موار شيئا از نيك كاش بغير ازه و مقداش و ار كرا كرا
 فيها حكمة و ظالما و جاهل قصا فيه لها
 در ان كرا و در بزرگوار با ايند ايند انها و كرا و در ان كرا و در ان كرا

بجهت فريد شمان و در زمان

والشافع و كرا شانه آنها

غالبا

غالباً و كلهم ضعيف عند عكبتك و فقت
 غالب و بطور و كرا شيان سست و ما تو در نرد و غالب و بجز او اعما و كرا
 بك يا سيدي عندك تو عيم اذن مكب و اضعف
 بتو اقا من در نرد و نرد و خلقان بديسنيك من بجز اضعف
 و ليقوتك على من كرا دي تعرضت لك
 و بار و نرد تو بر انكه مكره مرا سر راه كرا ام تو را
 فسئلني منهم اللهم فان حلت بدينهم و بدين
 بر سلطنت را از شيان بارضا يا بر كرا و بطور و نرد و شيان و شيان
 فذللك الرجوع منك وان اسئلتنني اليهم
 بر انكه اميد دارم از تو و كرا را كرا و و كرا از السور شيان
 غير و اما بي من نعيم يا خير المنعمين صل على
 و كرا ان سرانده كرا كه با نرد نرد تو را بديسنيك من بجز اضعف
 محمدا و آل محمدا و لا تحمل بغير نعيمك على يد
 و كرا و آل محمدا و كرا ان كرا ان نرد نرد تو را بديسنيك من بجز اضعف
 احد وهو الله لا تغيبها انت بي فقد
 و كرا نرد تو و كرا ان كرا ان نرد نرد تو را بديسنيك من بجز اضعف

بر كرا نرد

و از شيان بديسنيك من بجز اضعف

كرا و چه بديسنيك من بجز اضعف

غالبا

الذی برادبی فحل بدین و بیان شری هم بحوت
 آنچه را که اراده کرده و شیعیان را بر سر ایشان میزدن است
 ما یه تستجیب الدعاء یا الله رب العالمین
 آنچه بجهت آنکه مستجاب کند دعا را از الله که پروردگار عالمیست
 فاقوله اذا قال ذلك نصرته على اعدائهم
 چه بدستیکه مخصوص کرده گوید اینرا بایر میکنند اورا بر دشمنانش
 وحفظته دعاء هشتم لا تحکد و من خاف
 و حفظ میکند اورا *خوفی غیر و کسیکه ترسد*
 شيئاً مما في الارض من سبع اوها متة
 چیزی از جمله آنچه در زمین است از درندگان یا کزندگان
 فليقتل في المكان الذي يخاف ذلك فيه
 پس باید که بگوید در مکانی که ترسد *آنرا در آن مکان*
 يا ادرى ما في الارض كلها يعليه بعلمك
 ار که فریفته آنچه در زمین است که از زمین بدشتر خود بدشتر تو
 يكون ما يكون متادرات ذلك السلطان
 موجود میشود آنچه موجود شود و آنچه آنرا برده و مخصوص است تسلط او را

کتاب
 در دفع ضرر و برادر
 و جانوران

على الماء ذرات ذلك السلطان العاشر على
 بر آنچه خلق کرده و مخصوص است پادشاه کفالت بر
 كل شئ ذواتك يا عزيرى يا منيع اذ اعوذ بك
 از هر چیزی غیر تو از صاحب قدرت از صاحب بزرگی از صاحب بزرگی از صاحب بزرگی
 ويقدرتك على كل شئ من كل شئ ويصير
 و تواناید تو بر هر چیزی از هر چیزی که ضرر میرسد
 من سبع اوها متة او عارض من سائر الدعوات
 از جمله درندگان یا کزندگان یا آنچه رود بر از جمله جمیع جنبندگان
 يا خالقها يفيطرتهم اذ راها عني واخجرتها
 ار که فریفته آنها منوع خلقش دفع کند آنها را از من و مانع شود آنها را
 ولا تسلطها علي وعافني من شرها و باسها
 و که از آنها را بجزم و عافیت و برکتی را از یکسب آنها و ضرر آنها
 يا الله ذا العلم العظيم خطي بحفظك من جنائز
 ار الله که صاحب دانش بزرگ است نگاه دار که مرا از جنایات و گناهانم
 يا رحيم فاقوله اذا قال ذلك لم تقصره ذوات
 ار رحیم کننده چه بدستیکه شخص را که بجا یاید دعا را بر او را جنبندگان

الْأَرْضِ الَّتِي تَرَى وَالَّتِي لَا تَرَى دَعَاءُ نَهْمُ يَا
 نَعِينِ أَنَّهُمْ كَرِيمَةٌ يَشُودُونَ أَنَّهُمْ كَرِيمٌ يَشُودُونَ
 حَكْمٌ وَمَنْ خَافَ تَمَّا فِي الْأَرْضِ جَانًا أَوْ شَيْطَانًا
 فَخَرُّوا كَيْسًا تَرَسَدَ أَرْجُلُهُمْ فِي الْأَرْضِ هَيْبَتٌ جَنَانًا يَأْتِيَانِ رَا
 حِينَ يَدْخُلُهُ الرُّوحُ يَا اللَّهُ الْإِلَهَ الْأَكْبَرَ
 وَتَرَكُوا فَمَنْ يَشُودُ أَوْ رَاضٍ أَرَادَهُ كَرِيمٌ كَرِيمٌ
 الْفَاهِرُ بِقَدْرَتِهِ جَمِيعَ عِبَادِهِ وَالْمَطْلُوعُ
 غَالِبٌ بِتَمَانِيهِ خَوْشٍ كَمَا تَمَّ بِشُكْرِهَا لَوْ فَرَّانَ بِرُوحِهِ
 لِعِظَمَتِهِ عِنْدَ كُلِّ خَلِيقَتِهِ وَالْمُخَصِّي مَشِيئَتِهِ
 بِنَارِ بَرَكَاتِهِ وَنَزْدِ تَامَرِ مَخْلُوقَاتِهِ وَكَذَلِكَ كُنْتُمْ هَيْبَتُ عَمَلِهِ
 لِسَابِقِ قَدِيرِهِ أَنْتَ تَكَلَّمَ مَا خَلَقْتَ بِاللَّيْلِ
 بِرَأْسِهِ كَرِيمَةً تَقْدِيرُهَا تَوْحِيدُهَا بِأَكْبَرِ الْأَكْبَرِ فِي شَيْبِ
 وَاللَّيْلِ لَا يَمْتَنِعُ مِنْ أَدْوَتِهِ بِهِ سَوْءٌ
 وَرَوْزٍ وَسِرَابٍ نَمِيزُهُ كَيْسًا أَرَادَهُ فَامِرٌ تَوَابُورٌ
 يَتَنَبَّأُ مِنْ ذَلِكَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 بِرَأْسِهِ خَيْرٌ تَوَابُورٌ

بجهت دفع ضرر جن
 وشیاطین

قلین قل
 باین که بگوید

که تکرار کرده

أَحَدٌ دُونَكَ بَيْنَ أَحَدٍ وَمَا تُرِيدُ بِهِ مِنْ
 بَعْضِ سَوَاءٍ وَرَمَانِ كَسٍ وَبَعْضِ أَرَادَهُ يَكُونُ كَسٍ
 لَخَيْرِ كُلِّ مَا يُرَى وَمَا لَا يُرَى فِي قِبْضَتِكَ
 حَسْبُ تَمَرٍ أَكْبَرُ دِيمَةٌ يَشُودُونَ وَبَعْضِ تَرَفُّفِ لَسْتِ
 وَحَجَلَتْ قَبَائِلُ الْحَيْتِ وَالشَّيَاطِينِ يَرْفَعُونَ
 وَكَرَامَتُهُ تَوْطَأُ جَنَانًا وَدِيَانًا بَيْنَ رُوحِهِمْ
 وَلَا تَرْتَمُهُمْ وَأَنَا لِكَيْدِهِمْ خَائِفٌ فَأَمِيتُ
 وَمَا تَرْتَمُهُمْ بِرَأْسِهِمْ بِرَأْسِهِمْ تَرَسَدَ بِرَأْسِهِمْ
 مِنْ شَرِّهِمْ وَبِأَسْمِهِمْ بِحَقِّ سُلْطَانِكَ الْعَزِيزِ
 أَرْتَمِيهِمْ وَضَرْبَانِ بِحَقِّ سُلْطَانَتِهِ بِأَسْمِهِمْ تَوَكَّلْتُ
 يَا عَزِيزِ قَرَاتُهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهِ
 أَرْتَمِيهِمْ بِرَأْسِهِمْ تَمَرٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ
 مِنْ لِحْيَتِ وَالشَّيَاطِينِ سَوْءٌ أَبَدًا دَعَاءُ دَعْمِ
 أَرْتَمِيهِمْ وَدِيَانِ بَرَكَاتِهِ
 يَا مُحَمَّدُ مَنْ خَافَ سُلْطَانًا أَوْ أَرَادَ إِلَيْهِ
 أَرْتَمِيهِمْ بِرَأْسِهِمْ بِأَسْمِهِمْ بِأَرَادَهُ نَابِئُ سَوْءٍ

بجهت دفع خوف از
 سلاطین و طلب حاجت
 از حیثان

طلب حاجه فليقتل حين يدخل عليه يال
 خستن حاجه را پس بايد كه گويد در وقتي كه داخل ميشود بر او امر
 ممكن هلا تما في يد يه و مسلطه على كل من
 توانا كنده اين را كه در دوست است و غالب كنده او بر هر كس كه
 هو ذونه و معتبره في ذلك لامتحان
 او نيز دوست است و در عرصه نماز و دين كار بر او را زود
 دينه على كل من ذونه انه يستطو
 دين او بر جميع كنه نيز دوست است و بر او گرفتار
 بمرجه فيما اتيت من الملك و يحور فينا
 سبب محال بيار و در با آنچه داده او را زود بپوشد و در بيان ما
 و يقهر يا فتخاره بالذمى بتكليفه به من
 و كبريكه بسبب از او زود با آنچه كوز مايش كرده بان او را كه ان
 العظيم عهد عبادك استلك ان تسلبه
 جزويت بزرگ و همت قدرهت در ديدگان موعود از او بزرگه كز ان
 ما هو فيه انت بقره لامتناع له عهد
 آنچه را كه او در است تو موعود بان نيز و موعود بر او زود است او را

ارادتك

ارادتك فيما اتيك امتنع من شئ هذا
 خستن تو در ان وقت پس بگويم من بر او زود است اين مرد
 بخيرك و اعوذ من قوتك بقدرتك اللهم
 بخير تو و پناه ميگيرم از قوت تو و تواناي تو خداوند
 اذ فقد عني و امين من جداري منه بحت
 دفع كن او را از من و امين ساز او را ضابطه كرهن از او بحت
 و جحك و عظمتك يا كبريه و كيقول اذا اراد
 ذات تو و بزرگتر تو را صاحب كرم و بايد كه گويد در وقتي كه اراده
 طلب حاجه اليه يا من هو اولي هذا من
 خستن حاجه را پس او را كه او صاحب خيانت است اين را
 نفسه و يا من هو اقرب اليه من قلبه
 خودش او را كه او نزديكتر است سوز اين مرد از دلش
 و يا من هو اعلم به من غيره و يا راز رفته
 او را كه او داناست با اين مرد از خيانتش و او را زود دهند
 ثما هو في يد يه ثما احتاج اليه اليك اطلب
 از آنچه آن در دوست است و محتاج است به او و بزرگتر است او را

حاجتكم

هَذَا بِنَا لَأَمْرَيْنِ وَتَسْمِيَّتِيهَا أَحَبَّ مَا
 این دو کار و نام میسر آن دو کار را محبوس
 إِلَيْكَ وَأَرْضَاهَا لَكَ وَأَقْرَبَهُمَا مِنْكَ
 آن دو را بس تو و پسندیده تر آن دو را بر تو و نزو کتر آن دو را از تو
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي تَرْتَبِتُ
 بار خدا با بر کسیکه من میخواهم از تو بپسند آن توانایی که چنان نمودی
 بِهَا عِلْمَ الْأَشْيَاءِ عَنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ أَنْ تُصَلِّيَ
 بپسند آن دانش چیزها را از تمام آفریدگان تو این را بجز
 عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَهَوَايَ
 فرست بر محمد و آل محمد و خاندان او را و خواهم را
 وَسِرِّي وَعَلَانِيَتِي بِأَخْذِكَ وَأَسْفَعُ
 و پنهانم را و آشکارم را بگرفتن تو بیزد آن خوشی و بدی بگوشان
 بِبِأَصْبِيَّتِي إِلَى مَا تَرْتَبُهُ لَكَ رِضَى وَرِضَا لِحَا
 موردش تا در امور آنچه من نیز آنرا از بر تو پسندیده و در آن موافقت
 فِيمَا اسْتَخِيرُكَ فِيهِ حَتَّى تَكُنْ مِنِّي مِنْ ذَلِكَ
 در باب آنچه طلب جز میگویم ترا بدان تا بگردد آن از من از آن جمله

مجال خود را مگذار

أَمْرًا لَرَضِي فِيهِ بِحُكْمِكَ وَأَتَكَلَّمُ فِيهِ عَلَى
 کار را که در من باشد در آن بوزن تو و میگویم در آن باب
 قَضَائِكَ وَالْكَتْفِي فِيهِ بِعَدْلِكَ وَلَا تَقْلِبْنِي
 قضای تو و انصاف تو در آن باب توانایی تو و بر گردان مرا چنانکه
 وَهَوَايَ لِهَوَاكَ مَخَالِفًا وَلَا مَا أُرِيدُ لِمَا
 خواهم جز بر خواست تو مخالف باشد و نه آنچه می خواهم اراده دارم بر آنچه
 تَرِيدُ لِمَخَارِبِكَ أَعْلَبُ بِعَدْلِكَ الَّتِي
 تو اراده داری بر من که نه خالصش تو توانایی تو آن توانایی
 تَقْضِيهَا أَحَبَّتْ عَلَيَّ مَا أَحْبَبْتَ هَوَاكَ
 که حکم میکنی پسند آن آنچه را که محبتت بر آنچه محبتت بخواهم شرف
 هَوَايَ وَبِتَرْتَبِي لِلنَّيْسَرِي الَّتِي تَرْضَى بِهَا
 خواهم را و آسان کن بر آموختن بر طریق همان توان طریق خوشتر و بیشتر
 عَنْ صَاحِبِهَا وَلَا تُخَذِّلْنِي بَعْدَ تَقْوَى صِفَتِي
 آن از صاحبش دست بردار از دم بعد از آنکه شرف من
 إِلَيْكَ أَمْرِي بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ
 بس تو که هر چه را بر رحمت تو آن رحمت که گنجایش دارد

سَمِعُ اللَّهُمَّ أَوْقِعْ خَيْرَ تِلْكَ فِي قَلْبِي يَا فَتْحَ
 جَنْبِزِ بَارِضًا سِنْدًا بَرْكَزِيَةً فَخْتًا دَرْدَلَمَ وَبُكْشًا
 قَلْبِي لِلزُّوْمِهَا يَا كَرِيمَ امِينِ قَرَأْتَهُ إِذَا
 دَلَّهَا بَرَّصِيئِينَ أَنْ كَرِيهًا رَجَبًا كَرِيمًا جَبَلِيًّا جَبَلِيًّا شَخْصًا رَكَاةً
 قَالَ ذَلِكَ اخْتَرْتُ لَهُ مَنَافِعَهُ فِي الْعَاجِلِ
 كَوَيْدِ أَنْزَا بَرَّصِيئِينَ بَرَّارًا وَجَاهِلِيَّةً أَوْرَا دَرْدَلَمًا وَدَرْدَلَمًا
 وَالْأَجَلِ دَعَا دَوَائِدَهُمْ يَا مُجِدُّ وَمَنْ أَصَابَهُ
 أَخُوهُ أَرْحَمُ دَرَكًا بَرَّعُودًا وَرَا
 مَعَارِضُ بَلَاءٍ مِنْ مَرَضٍ قَلْبِي نَزَلَ فِيهِ
 تَبْرَأْسُ بَلَاءٍ مِنْ مَرَضٍ بَلَاءٍ مِنْ مَرَضٍ بَلَاءٍ مِنْ مَرَضٍ
 وَكَيْفَ يَا مُصْخِرَ أَسْدَانٍ مَلَا يَكْتَبُهُ وَيَا
 دِيَاكُ كَبِيرِ أَرْحَمِ كُنْفَةِ بَرْهَائِي فَرَشْتَكُنْشِ وَيَا
 مَفْتَرِحَ تِلْكَ الْأَسْدَانِ لَطَائِفَتِهِ وَيَا خَالِقَ
 فَارِغِ سَائِرَةِ أَنْ بَرَّهَا بَرَّارًا وَرَبَّارًا وَرَأْفَتِهِ
 الْأَدْمِيَّةِ صَحْبًا وَصَيْتَلِي وَيَا مَعْبَرِضَ
 أَوْمِيَّانِ تَدْرِيصَتْ وَبَحْتُ زَوْدَهُ وَارِ دَرْعَتَهُ دَرَّوْرِيَّةً

تجلیتے سے بجا رہا

اهل

أَهْلِ السَّقَمِ وَأَهْلِ الصَّخْرِ لِأَجْرِ وَالْبَيْتِ
 اهل بیمار و اهل تندرستی بزرگوار و استخوان
 وَيَا مَدَاوِي الْمَرْضَى وَشَافِيَهُمْ بِطِبِّهِ وَيَا
 دار دواکنده بیماران و شفا دهنده ایشان بصلاح خود و ای
 مُصْخِرَ أَهْلِ السَّقَمِ بِالْبِائِسِينَ حَافِيَتِكَ وَيَا
 تندرست کننده اهل بیمار بپوشانیدن ایشان بپس برکتش و ای
 مَفْرُجَ عَنِ أَهْلِ الْبَلَاءِ يَا لَيْلًا يَا لَيْلًا يَا لَيْلًا يَا حَمِيْلَ رَحْمَتِهِ
 برطرف کننده از اهل محنت محنتنا برطرف کن ترا بزرگ رحمت خود
 قَدْ تَرَكْتُ فِي سِنِّ الْأَمْرِ مَا دَرَضْتَنِي فِيهِ أَقَارِبِي
 تحقیق فرود آورده ام بکسی از جمله کارم آنچه ترک کرده ام در آن با نزدیکان
 وَأَهْلِي وَالصَّادِقِ وَالْبَعِيدِ وَمَا شِئْتُ فِي
 و اهل نزد و دورست و دور و آنچه خواستمالا نموده ام
 فِيهِ أَحَدًا فِي حَتَّى حُرْتُ مَذْكُورًا بِبَلَاءِي فِي
 در آن با دشمنان من تا آنکه گویم یا کرده شده محنت من در
 أَقْرَابِ الْخَلْقِ وَأَعْيَتِي أَقَارِبِ أَهْلِ
 در نهان مخلوقین و اختراعات و کارهای گفته ام اهل

یا مفرجاً حایل

اهل

الأرض لعلهم يدركوا دوائهم وطيب
 زمین برارگر دهنش این دوا می دردمز و علاج
 دوائهم عندك مشيت فانفعني
 دوا من در دهنش است در ز تو ثبت کرده شد همت پس نفع
 بطيبك فلا طيبك ارجى عندى منك ولا
 مرا علاج خیرت چه نیست علاج کننده که امید به پیشتر در ز تو و نه
 حميم اشهد تعطفنا منك على قد غيرت
 خوشی که پیشتر به ما نداد از تو بر من جفتی در گون کرده
 بليتك يعك على تحول ذلك عنى الى
 محنت تو نغمه نوزاد بر من پس بدان آنرا از من بسوی
 الفرج والفرجاء فانك ان لم تفعل ذلك
 کشادر و راحت چه بدرسید که کنز آنرا
 بل لمد ارجه من غيرك فانفعني بطيبك
 بمن آید و در خواهم چو آنرا از غیر تو پس نفع رسان مرا علاج
 ودوائهم يدواك يا رحيم فانته اذنا
 دوا کن ما بر دار خودت ای رحیم که سینه من را

قال

قال ذلك صرفت عنه ضره وعاقبت منه
 گوید ایضا بر میگردد آنم از تو محنت او را در سگهار میبخشم
 دعاء سينهم يا محمد ومن ترك بيد الفخط
 ارجمه و هر که زود آید با تو از خشک
 من امتك فاني ائنا ابتلى بالخط اهل
 از جمله همت تو پس بر سینه من زانین است که گفتا و حکیم بر اهل
 الذنوب فليجأوا الي سمعاً او ليحأرو
 کن ما ترا پس باید ز یاد دشمنان کنه سب من مکرشان یا باید دشمنان
 الي جائرهم وليقتل يا مديننا علا ديننا
 بسوزن سگهارشان و باید گوید ای ما را کننده ما بر دین ما
 يا صبايه انفسنا بالذي نشر علينا موت
 بسینه ما در این اوجانها را بر سینه آنچه برکنده نموده بر ما از
 رذقيه ترك بنا امر عظيم لا يقدر على
 رذیش خود داده ما کار بزرگ توانا یا ندارد
 تقربه عتاً غير منزله يا منزله محبذ
 بر طرف کردن آن را غیر که زود آورنده است از زود آورنده ما را

بجست رفع قط
مکرات

یا فغان کننده ایشان

قال

العباد عن فرجه فقد اشرقت الابدان
 نیکان از بر طرف کردن آنچه تحقیق نزدیکه بنهار بندگان
 على الهالك فاداهلك الابدان هلك
 بر هکت و هرگاه هلاک شود بدنها هلاک میشود
 الذين ياديان العباد ومدبر امورهم
 دین افراد بنده بندگان و تدبیر کننده کار ایشان
 يقدر اذراهم لا حول لشيء بيننا و
 باز او قادر است بر او را که هیچ و قوه مشا الله بر او بر زمین ما
 بين رذولك وهنتنا ما اصبحنا فيه من
 زمین روز تو و گوارا ساز ما آنچه کرده ایم بر او هرگز
 كرامتك لك متعزضين قد اصاب من لا
 کرامت است بر تو سر راه کندگان تحقیق که افتاده بر بلا
 دنت له من خلقك يدؤينا فارحمتنا من
 دنت که از خلق تو بسبب ما ما پس کن ما را حق که
 جعلته اهلا لذلك حين تسئل به يا
 کرده اند او را اللوح بر این شفاعت بدو قیامه سوال کرده شود

رحيم لا تحبس عن اهلا الارض ما في السماء
 ارحم کننده بازدار از اهل زمین آنچه که در آسمان است
 واشتر علينا رحمتك وانسط علينا كفك
 و بر کنده کن بر ما رحمت خود را و بگستران بر ما برده حفظ خود را
 وعد علينا يقبولك و خافنا من العنت
 و تفضل کن بر ما به پسند خود و ترسنا کن ما از آزار خود
 في الدنيا والدينا و شامة القوم الكافر
 در دین و دنیا و دنیا و زخمتها طاعت کافران
 ياد النفع والضر ان اجبتنا فيلا
 ارحم نفع و ضرر بر کنده تو اگر بر ما نه ما از این بلا پس نه
 تقدم منا لا عمل حسنة ولكن لا تقام
 بسببش فرستاد نیست از ما کار نیکو را ولیکن از بر او تمام
 ما بيننا من الرخصة وان رددتنا فيلا
 کون خبر نیست که ما از رخصت اگر بر ما را و دعا ما را بسبب
 ظلم منك لنا ولكن مجتبا بيننا فاعف عنا
 ستمت از تو ما را ولیکن بسبب گناه ما سبب پس عفو کن از ما

بِسْمِ اللَّهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خَيْرٌ مِنْ دَرَاهِمِ كَثِيرَةٍ
 قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِ وَبِأَذْنِهِ خَرَجَتْ رَقَدٌ مَلِكَةٌ
 نِيَامَ صَهَبَتْ بِرُونَ أَمِنْ نَوْمِ وَرَحْمَتِ بَرُونَ نَوْمِ وَتَحْقِيقِ كَوْنِ
 قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ خَرُوجُهُ قَدْ أَحْصَى حَالَهُ مَا
 بِشِئْنِ أَنْكَ بَرُونَ رَوْمِ بَرُونَ نَوْمِ وَتَحْقِيقِ كَوْنِ وَضَعُوكَ
 فِي مَخْرَجِ وَمَرْجِي تَوَكَّلْتُ عَلَى آلِهِ الْكَبِيرِ
 كَدِ بَرُونَ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَسْتِ اعْتِمَادِ نَوْمِ بَرُونَ بَرُونَ كَرْتِ مَشِ
 تَوَكَّلْتُ مَعْقُوفِ إِلَيْهِ أَمْرَهُ وَمُسْتَعِينِ بِهِ
 اعْتِمَادِ نَوْمِ كَرْتِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ
 عَلَى شَيْئِهِ مَسْتَرْبِدِ مِنْ فَضْلِهِ مَبْتَرِ عِي
 بِرَهْمَاتِ حَوْطِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ
 نَفْسَهُ مِنْ كُلِّ حَوْلٍ وَمِنْ كُلِّ قُوَّةٍ إِلَّا
 خَوْشِي أَنْ يَرِي بَرْتِ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَوْمِ
 بِهِ خَرُوجِ ضَرْبِ خَرَجِ بَصْرَهُ إِلَى مَنْ يَدْرِيهِ
 بِوَسْطِ أَوْشِ بَرُونَ نَوْمِ خَاصِ نَوْمِ بَرُونَ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَوْمِ
 وَخَرُوجِ بَقِي خَرَجِ بَقِيهِ إِلَى مَنْ يَسُدُّهُ
 وَشِئْنِ بَرُونَ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَوْمِ

بِسْمِ اللَّهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خَيْرٌ مِنْ دَرَاهِمِ كَثِيرَةٍ
 قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِ وَبِأَذْنِهِ خَرَجَتْ رَقَدٌ مَلِكَةٌ
 نِيَامَ صَهَبَتْ بِرُونَ أَمِنْ نَوْمِ وَرَحْمَتِ بَرُونَ نَوْمِ وَتَحْقِيقِ كَوْنِ
 قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ خَرُوجُهُ قَدْ أَحْصَى حَالَهُ مَا
 بِشِئْنِ أَنْكَ بَرُونَ رَوْمِ بَرُونَ نَوْمِ وَتَحْقِيقِ كَوْنِ وَضَعُوكَ
 فِي مَخْرَجِ وَمَرْجِي تَوَكَّلْتُ عَلَى آلِهِ الْكَبِيرِ
 كَدِ بَرُونَ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَسْتِ اعْتِمَادِ نَوْمِ بَرُونَ بَرُونَ كَرْتِ مَشِ
 تَوَكَّلْتُ مَعْقُوفِ إِلَيْهِ أَمْرَهُ وَمُسْتَعِينِ بِهِ
 اعْتِمَادِ نَوْمِ كَرْتِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ
 عَلَى شَيْئِهِ مَسْتَرْبِدِ مِنْ فَضْلِهِ مَبْتَرِ عِي
 بِرَهْمَاتِ حَوْطِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ
 نَفْسَهُ مِنْ كُلِّ حَوْلٍ وَمِنْ كُلِّ قُوَّةٍ إِلَّا
 خَوْشِي أَنْ يَرِي بَرْتِ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَوْمِ
 بِهِ خَرُوجِ ضَرْبِ خَرَجِ بَصْرَهُ إِلَى مَنْ يَدْرِيهِ
 بِوَسْطِ أَوْشِ بَرُونَ نَوْمِ خَاصِ نَوْمِ بَرُونَ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَوْمِ
 وَخَرُوجِ بَقِي خَرَجِ بَقِيهِ إِلَى مَنْ يَسُدُّهُ
 وَشِئْنِ بَرُونَ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَوْمِ

بِسْمِ اللَّهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خَيْرٌ مِنْ دَرَاهِمِ كَثِيرَةٍ
 قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِ وَبِأَذْنِهِ خَرَجَتْ رَقَدٌ مَلِكَةٌ
 نِيَامَ صَهَبَتْ بِرُونَ أَمِنْ نَوْمِ وَرَحْمَتِ بَرُونَ نَوْمِ وَتَحْقِيقِ كَوْنِ
 قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ خَرُوجُهُ قَدْ أَحْصَى حَالَهُ مَا
 بِشِئْنِ أَنْكَ بَرُونَ رَوْمِ بَرُونَ نَوْمِ وَتَحْقِيقِ كَوْنِ وَضَعُوكَ
 فِي مَخْرَجِ وَمَرْجِي تَوَكَّلْتُ عَلَى آلِهِ الْكَبِيرِ
 كَدِ بَرُونَ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَسْتِ اعْتِمَادِ نَوْمِ بَرُونَ بَرُونَ كَرْتِ مَشِ
 تَوَكَّلْتُ مَعْقُوفِ إِلَيْهِ أَمْرَهُ وَمُسْتَعِينِ بِهِ
 اعْتِمَادِ نَوْمِ كَرْتِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ
 عَلَى شَيْئِهِ مَسْتَرْبِدِ مِنْ فَضْلِهِ مَبْتَرِ عِي
 بِرَهْمَاتِ حَوْطِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ كَوْنِ
 نَفْسَهُ مِنْ كُلِّ حَوْلٍ وَمِنْ كُلِّ قُوَّةٍ إِلَّا
 خَوْشِي أَنْ يَرِي بَرْتِ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَوْمِ
 بِهِ خَرُوجِ ضَرْبِ خَرَجِ بَصْرَهُ إِلَى مَنْ يَدْرِيهِ
 بِوَسْطِ أَوْشِ بَرُونَ نَوْمِ خَاصِ نَوْمِ بَرُونَ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَوْمِ
 وَخَرُوجِ بَقِي خَرَجِ بَقِيهِ إِلَى مَنْ يَسُدُّهُ
 وَشِئْنِ بَرُونَ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَوْمِ وَرَبِّتِ نَوْمِ

کتاب

وخرج عاتل خرج بعينيه الى من يعينها
 وخرج من ربه الكبر ثقته واعظم
 رجائه وافضل امنيته الله ثقته في
 جميع اموري كلها به فيها جميعا استعين
 ولا شئ الا ماشاء الله في عليه اسأل الله
 خير الخراج والمدخل لا اله الا هو اليه
 المصير فاتق الله اذ قال ذلك وحث له
 في صلح خله وخرج الشراء اذ بينه سالما
 في صلح خله وخرج الشراء اذ بينه سالما

وخرج عاتل خرج بعينيه الى من يعينها

صحة قضاي علاج

دعاء بانزد هم يا محمد ومن اراد من اهلك
 اكل يحول بينه وعائنه وبين جانيك واث
 اجيبه لا اتم امر شاء عظيما كان او صغيرا
 اقضي حاجته قبل ان يذول فليقتل اخر
 دعائه يا الله المانع بعقدته خلقه والمنا
 بها سلطانه والمسكط بما في يدي كل
 من جحد وذك يخيب رجاءه واجيبه وراجيك
 من جحد وذك يخيب رجاءه واجيبه وراجيك

از آنچه اراده نمايد
 وامن اراده نمايد
 وامن اراده نمايد

مستور ولا يخيب سنا لك بكل رضى لك من
 نوحته ان تاسد نيشود بخوام از تو بچي از نعم خوشنود که تو را بدينا
 كل شئ انت فيه ويكل شئ تحب انت
 بسبب خيبر از عبادت که در آن عهد و پیمان خيبر که دوست مباد از آنرا که
 تذكريه وياك يا الله فليس يعبد لك
 یاد کرده شومان خیر و بقی خود ترا الله چه نیست که عدل و نظیر شود ترا
 شئ ان نضلي على محمد وال محمد وان نحو طيب
 خيبر اينرا بخوام که رحمت فرستد بر محمد و آل او و اينرا که مفاصلت
 والدي و ولدي و اخواني و اخواني
 و پدر و مادر ما و فرزندان ما و برادران ما و خواهران ما
 و مالي و محفظك و ان تقضي حاجتي في كذا
 و عالم را بچفظ نگاه دار خيبر و اينرا که برآور حاجت و طلبت در باب بن
 و كذا فاتته ادا قال ذلك فضيت حاجته
 و همین چه بهتر که شخص هر که بگوید اينها را بر آورم حاجت او را
 مثل ان يردل من مكانه و جاء مشا من هم
 مثل آنکه بچیند از مکان خود رفته و بیاقتند بسوی او

بجست طلب خيبر حرکت
 و فتح کارها

يا محمد

يا محمد ومن اراد طلب شئ من الخير الذي
 او هر که در هر که اراده کند چيستن خيبر از خيبر را آن خيبر که
 يقرب به العباد الى واحب ان افصح
 نزدیکی بخواند بچيستن آن نیکو که بسوی او دست در شمشاد اينرا که کس نام
 له به كائنا ما كان فليقل حين يرد ذلك
 بر او را آن خيبر چه با آن خيبر چه با پس با که بگوید او را شمشاد اراده میکند اينرا
 يا ذا النعمة المتنازع لا نفسنا من لزم
 اي زده نامی با بر ما هر نفع بر ما بسوی خود ما یا ما که انما جسميه ان
 طاعته و يا هادي بنا ليعباديه التي جعلها
 زمان و در هر که و اي هدایت کننده ما بر ما بر ما ان عبادت که کرد انما
 سبيلنا الى ذلك رضاه انما يفتح الخير
 را هر بسوی در رايقتن خوشنود او خيبر انما يفتح الخير
 وليته يا ولي الخير قد ادعت منك لكذا
 صاحب خيبر را صاحب خيبر حقیقی که اراده کرده ام از تو چيستن
 وكذا ويسمى ذلك الامر وكنه احمد اليه
 و چيستن را و نام ميسرود آن خيبر را اراده کرده و بياقتند بسوی او

يعني خواه خيبر که
 و خواه که چکند

سبيلنا

يا محمد

بَاب

سَبَب

بَاب سَبَبٍ مَقْتُوْحًا وَلَا نَاهِجٍ طَرِيقٍ وَلَا حِجٍّ وَلَا
 اِنْ دَرَا اَهْرَا كَشَدَه وَنَدَاوَه رَاهِرَا كَجِدَانِيَانِ شَه وَنَه
 قَصِيْدَةً سَبَبٍ تَعْبِيْرًا اَعْتَمَدْتُمْ فِيْهِ جَمِيْعَ اُمُوْرِي
 اَمَادَه كَرُوْن وَبَسِيْطَه اَسَانِيْر اَلْمُرَانِ كَاخْتِيْصَه اَمَادَه اَدْرَاكِيْن تَاوَكُلًا بِرَايِ
 كَلِمًا فِي الْمَوَارِدِ وَالْمَصَادِرِ وَاَنْتَ وَاَنْتَ وَاَنْتَ الْفَتْحُ
 اَكَلِيْ اَهْمَا دَرُوْا اَهْلِيْ نَدَمًا وَبِرْكَتِيْن وَاَنْتَ وَاَنْتَ اَبْتَدَا اَبْتَدَا
 لِيْ سَبَبِيْكَ لَا اَنْتَ دَلَلْتَنِيْ عَلَيْهِ فَلَا تَحْظُرْ
 بَرَايِ اَنْ كَارِبَر اِيْكَ تَوَاوَه نُوْدُوْا اَبْرَانِ بَرَسِيْطِيْ مَكْنِ اَنْدَا
 عَمِيْ وَلَا تَجْمَعْنِيْ عُنْتَرِيْ قَلِيْسَ يَفْقِدُ عَلَيْهِ
 اَزْمِيْ وَدَسْتِ بَرَسِيْطِيْ اِيْكَ اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ
 اَحَدُ غَيْرِكَ وَاَنْتَ عِنْدَ اَحَدٍ اَعْنَدَكَ
 كَسِيْ فَيَرُوْا وَبِيْطَه نَزْدَه كَسِيْ اَبْرَانِ اَبْرَانِ
 اَسْئَلُكَ بِمَعْنَايِ عِيُوْبِيْكَ كَلِمًا وَجَلَالِ
 بَرَسِيْطِيْ اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ
 حَالِكَ كَلِمًا وَعَظِيْمَ سُنُوْبِيْكَ كَلِمًا اَبْرَانِ
 اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ

عَمِي

عَمِيْ بَرَاوِيْحٍ قَلْبِيْ وَتَهْنِيْتِكَ اِيَّايْ نِعْمَكَ
 حَشْمِيْ رَاوِيْحٍ وَاَسَاوِيْحٍ دَلِيْ اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ
 عَلَيَّ بِتَعْبِيْرٍ وَبَصِيْرَةٍ حَوَالِيْ وَتَخَلُّكِيْ فِي
 بَرَسِيْطِيْ اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ
 حَوَالِيْ مَنْ نَحْتَحْتِ حَاجَتَهُ مَقْضِيَةً لَا
 حَاجَتَهُ اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ
 قَلْبِيْ حَقِيْقًا عَنِ اِعْتِمَادِيْ لَكَ اَلَا بِهَا فَاَنْتَ
 كَرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ
 اَنْتَ الْفَتْحُ بِالْخِيْرَاتِ وَاَنْتَ عَلَيَّ كَلِّ شَيْءٍ
 بَرَسِيْطِيْ اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ
 قَدِيْنِ فَيَا فِتْحًا يَا مَلِكِيْ هَمِيْ لِيْ تَعْبِيْرٍ
 تَوَانَا اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ
 سَبَبِيْهَا وَسَهْلٌ عَلَيَّ بَاب طَرِيْقِيْهَا وَاَفْتَحُ لِي
 سَبَبِيْهَا وَهَمَا اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ
 مِنْ غَيْرِكَ بَاب مَدْخَلِيْهَا وَكَيْفَ تَعْمَلُ حَارِيْكَ
 اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ اَبْرَانِ

بَرَسِيْطِيْ

فيها يا رحيم **فانته** اذا قال ذلك فحتم له
 در باغ اختیار کند چه برکتی شخص مرگه گوید اینرا می کشیم برای او
 باب الحیر برضائی عنه وجعلته لی ولایتا
 در خیر و خیر را بخشنود شدن از او و دیگران او را بر حقیم و سزاوار
دعا همد هم لا محله ومن اراد من امتك
 ای محمد و هر که خواهد از امت تو
 ان اعا فیه من العیال والحسد والزلزله
 این را که مانع از پیش آمدن او را کند و ریش و خود نمایی
 والفجور فلیقل **حين یسمع** تاذین السحر علی
 و فاسق بودن پس باید که گوید در وقت میشنود آواز کفن میفید و صرا
 مظنی الانوار بیویره و یا مانع الابصار
 ای خداوند کند جمیع کوششها بر شوهرش ای رخ کند و جمیع دید
 من رؤیته و یا حکیر القلوب فی سآئیه
 از دیدن تو شش و ای حیران کننده جمیع دلهای را بکار خودش
 انک طاهر مطهر مطهر **بطهرتک** من طهر
 بر سینه تو باکی پاک کننده پاک بشود سینه ای تو هر که پاک سازد او را

بجهت ستکباری
 نیکند صد بار
 و شوق

الشقی

لها و لکن من **انک احد** اجمع الی طهر
 بان که نیکو کردی که با این **انک احد** اجمع الی طهر
 ایاه معی لیدین **لیلی** فایة خال
 اورا از من از جهت من و من و دل من پس هر کدام حالت را
 كنت فيها محبا لئلا لك في الطاعة و الهوى
 کبوده باشم از دلان جا مجاور همسایه بر تو در فرمان برادر و غم من دل
 ما از من و این کرمت حث طاعتک
 پس چندان بر آن حالت هر چند ناخوش داشته باشم دوست فرمان برادر تو را
عجی محمل جلالک منک حتمی انال فضيلة
 بجای جایگاه بزرگی تو از تو که آنکه در ایام فضیلت مرتبه
 الطهارة منک **الجمع** ششونف دیت واجعل
 پاک را از تو بزرگوار کنی ای پروردگار و بگردان
 ما طهر من طهرتک علی بدنی طهارة
 آنچه را که آشکار شد از پاک تو بر من پاک
 خیر حتی تطهر به منی ما اکون فی صدق
 خیر و خیر تا آنکه پاک سازد من از من آنچه را که صدق و سینه ای

وَأَجْعَلَنِي

وَأَحْفَبِهِ فِي نَفْسِي وَأَجْعَلَنِي عَلَى ذَلِكَ أَصْبَتٌ
 وپنهان مینمایم آنرا در خاطر خود و مخلوق کنیز را برین روش خواهی نوشت
 أَمْ كَرِهْتَ وَأَجْعَلْ حَبَّتِي تَابِعَةً لِحَبَّتِكَ
 خواه تا خوشتر باشم و بگردان دوست را پیرو از برادر دوستی تو
 وَأَسْأَلُكَ بِنَفْسِي عَنْ كُلِّ مَنْ دُونَكَ
 و مشغول کن مرا بخودم از هر کس که سوائی است
 شُغْلًا لِيَدْرُمَ فِيهِ الْعَمَلُ بِطَاعَتِكَ وَأَشْغُلْ
 مشغول کن من را به کاری که در آن عمل کردن بفرمان پروردگار مشغول
 عَذْرِي عَقْبًا بِالْعَافَاةِ مِنْ نَفْسِي وَمِنْ جَمِيعِ
 غیر مرا از من به گذشته چشم پوشیدن از مردم و از تمامی
 الْمَخْلُوقِينَ فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ الرَّهْمَتُ
 آفریده شدگان هر یک را بخشاید و گاه بگوید این را لازم میدانم
 حُبَّ أَوْلِيَائِي وَبَعْضَ عَدَائِي وَكَفَيْتُهُ
 دوستی دوستانم را و دشمنی و کینه دشمنانم را و کارسانانم را
 كُلِّ الَّذِي آتَى عِبَادِي الصَّالِحِينَ
 یکی آنچه کارسانان میکنند همه کاران خودم را که نیکوکار باشند

دعاء هجدهم هم يا محمد ومن كان له
صغافى

دعاء هجدهم هم يا محمد ومن كان له
صغافى
 حَاجَةً سِوَا الْبَالِغَةِ مَا لَمْ تَلِغْ إِلَيَّ أَوْ إِلَى
 مطلبی بجز آن رسیده باشد آن مطلب را بجا کرده باشم خواه بجز آن خواه
 عَذْرِي فَلْيَدْعُ عَنِّي فِي حَوْفِ اللَّيْلِ خَالِيًا
 بسوزغی بجز آنکه بخواند مرا در دل شب در جایگاه خالص
 وَلْيَقُلْ وَهُوَ عَلَى طَهْرٍ يَا اللَّهُ مَا أَجِدُ أَحَدًا
 و باید که بگوید بر حالیکه او بر پاکی باشد ای الله نمی یابم هیچ کس را
 إِلَّا وَأَنْتَ رَجَاؤُهُ وَمِنْ أَرْحَمِ خَلْقِكَ
 مگر بر حالیکه تو امید اوئی و از جمله امیدوارترین خلقان تو
 لَكَ أَنَا وَيَا اللَّهُ وَلَكِنَّ شَيْئًا مِنْ خَلْقِكَ
 بر او منم و ای الله و نیست چیزی از آفریدگان تو
 إِلَّا وَهُوَ بِكَ وَالْثَوُّ وَمِنْ أَوْفَى خَلْقِكَ
 مگر بر حالیکه او بتو خاطر جمع است و از جمله خاطر جمع ترین خلقان تو
 بَلَّكَ أَنَا وَيَا اللَّهُ وَلَكِنَّ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ
 بتو منم و ای الله و نیست هیچ کس از آفریدگان تو

بجز در بزرگواران
 قضاء حاجت
 عیب اصلاح
 یا الله یا رحمن یا رحیم
 تم عیب اصلاح
 یا سمیع یا بصیر یا حاکم یا قهار
 تقویع بیا بسمی
 یا من تقویع بیا بسمی
 جمع سرفراز
 تقوی حاجت

دعاء هجدهم



الا وهو عليك في حاجته معتد وفي طلبته
 كبره ليله او برنو در مطب خود كنيه كنده است و در باب عالمه
 سايل و من الحفيم سوا الا لك انا و من
 خوانده است و از جمله بدين خلقان از جهت سوال تو منم و از جمله
 استد هم اعتمادا عليك انا لا في استديت
 سخت ترين شيان از جهت كنيه كردن بر تو منم برابر كنيه من زيب شده
 شد بيا نعتي في طلبتي اليك وهي كذا و
 بر طايكه سخت است خاطر من در باب عالمه سورتو و آن مدعا چنين و
 كذا و ستمها فانك ان قضيتها قضيت و
 چنين است و نام بر كتر چه بر ستمه تو اگر بر آوران بر عار بر آورده شود و
 ان كتم تقضيها كتم تقض ابدا وقد كرم
 اگر بر نياز و در آنرا بر آورده ميشود هرگز و تحقيق لازم شده
 من لا امر ما لا بد لي منه فلذلك طلبت
 از جمله كار آنچه ميشود و علاوه بر الزان پس بر آنست كه خواهش كردم
 اليك لا منصف احكاميه يا مضايتها امن
 سورتو اي كذا كنده فرمايد و در اينجا بوقوع كردن اينها واقع گردان

قضاء

قضاء حاجتي هذه يا تكفي في عيوب
 بر آمدن مطب مرا كه است بر نيت كردن تو كذا در جمله پنهاني
 الاجابة حتى تغلبني بها موحا حيث كانت
 اجابت تا آنكه در دوران كز زمان حاجت جايك مطب شده با
 تغلب لي هو اجمع عبادك وامتن علي
 طالب من بر اين خواهشها تمام نيكانت را و منت كند بر من
 يا مضايتها و تفسيرها و تجارها و اعادني
 بر افع سخن آن حاجت و اسان كردن آن و بر آوردن آن و پناه ده مرا
 من تكديرها علي تزدادها او يظوا لها
 از نيزه و دريك كردن آن حاجت بر من هم بر كردن اينها حسد را در كردن
 حشدها لي فاني مضطر الي قضائها و
 و اسان سازانرا بر من چه بگويم من محاسبم سورتو بر آوردن آن حاجت
 قد صليت ذلك فاكشف ما في من البصر
 و تحقيق است و انرا كه گفتم پس بر طرفي كن انرا كه بهر است از جنبه
 حقاك الذي تقضي به ما تريد فانته اذا
 بوسيله تو توان مني كذا كذا و مني انرا كه خواهي چه بگويم

در هر جا كه بقد با
 فيها
 در آن جا

قضاء



قَالَ ذَلِكَ فَصَيِّتُ حَاجَتَهُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ
 هرگاه گوید آنرا بر آوردم مطلبش را پیش از آنکه حرکت کند از جای
 قَلْبُ طَسْبِ بِنِ لِكَ نَفْسُهُ دَعَاءُ تَوَزُّدِهِمْ يَا حَمْدُ
 پس باید خوش خاسته بود این دعه خاطر او ای حمد
 اِنَّ لِي عِلْمًا اَبْلَغُ بِهِ مِنْ عِلْمِكَ رِضَايَ
 برستی که بر اعلی است که بر من آن علم کسی را که دانده آنرا بر تبه رضای
 مَعَ طَاعَتِي وَاغْلِبْ لَهُ هَمَلًا اِلَى حَسْبَتِي
 با او بر او بر من و مغلوب می سازم بر او خوش بودا بجانب دلش من
 قَمَرٌ لَرَادُ ذَلِكَ فَلْيَقُلْ يَا مُزِيلَ قُلُوبِ
 پس کی که اراده کند اینرا پس باید که بگوید ای کیساننده دل های
 الْخَلْقِ قَهْرٌ عَنْ هَوَاهُمْ اِلَى هَوَاؤِ وَيَا
 آفریدگان از خود من نشان بسوی خود شرف و ای
 قَاصِرِ اَفْسَادِ الْعِبَادِ اِدْلَاءُ نَضَاءِ الْقَضَاءِ وَبِقَافِ
 حسب کننده دل های بندگان برای واقع آوردن قضای سبب که راستند
 الْقَدْرِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى طَاعَتِكَ وَمَعْرِفَتِكَ
 قدر ثابت نمودم دلم بر او بر من بر او بر تو و شناخت تو

عجبت تحصیل مرتبه
 خواهرش طاعت و
 اجتناب از معاصی

در بوی بندگی

وَدُّ بُوَيْبَتِيكَ وَاثْبَتْتُ فِي فَضْلِكَ وَقَدَّرْتُ
 و پروردگار بر تو و بوی بندگی کن در قضای تو و قدر تو
 الْبِرِّ كَرَمًا فِي نَفْسِي وَاَهْلِي وَمَالِي فِي لَوْحِ الْحِفْظِ
 مبارکی را در باره خودم و اهل و مالم در لوح نگاه دار
 الْحَفُوظِ بِحِفْظِكَ يَا حَفِيفُ الْحَافِظِ حَفِظْهُ
 نگاه دار بنده شده است بنگاه دار تو نگاه دارنده نگاه دارست نگاه دار
 اَحْفَظْنِي يَا حِفْظَ الَّذِي جَعَلْتَ مِنْ حِفْظَتِهِ
 نگاه دار مرا آن نگاه دار که کرده بنده تو هرگاه که نگاه داشته تو او را
 فِيهِ مَحْفُوظًا وَصَيَّرَ شُؤُنِي كُلَّهَا بِمَشِيئَتِكَ
 بان حفظ نگاه داشته شده و گردان کارها بر ما تمام بنا را مشیت تو
 فِي الطَّاعَةِ لَكَ مُوَابِقَةً وَحَبِيبًا اِلَى فِي
 در فرمان بر او بر تو موافق و محبوب کن بسوی من در باب
 الدِّينِ وَالْدُّنْيَا وَاَحْسِبُ عِلَادَتِكَ فِي الدُّنْيَا
 دین و دنیا و زنده دارم بر این در دنیا
 وَتَوْقُنِي عَلَيْهِ وَاَجْعَلْنِي مِنْ اَهْلِهِ عَلَى كُلِّ
 و باز گردان مرا بر این و بگردان مرا از اهل آن بر هر حال

حَتَّى لَمَّا حَتَّ مِنْ
 دوستی آنرا که دوستی است
 حُبِّتِكَ اِلَى ۲۴
 گمان دوستی است بسوی من
 ۱۲۴

طالِ احْبَبْتُ اَمَرَ كَرِهْتُ يَا رَحِيمُ فَانْتَه اِذَا
 حال خواه دوست داشته باشم خواه ناخوش داشته باشم از چه بر من که غش
 قَالَ ذَلِكَ لَمَّا ارَاهُ فِي دِينِهِ فَيُنْفِقُ وَ لَمَّا
 هرگاه گوید اینرا بنمایم او را در زمین بلا بدی و ناخوش
 الْكِرَّةَ إِلَيْهِ طَاعَتِي وَخِرَافَتِي حَمْدًا دَعَا
 بیکر دلم بسوی او فرمان بردار و درضا خندم بر او
 مَبْسُومًا يَا مُحَمَّدٌ وَمَنْ احْبَبَّ مِنْ امْتِكَ وَصَحَّتْ
 ای محمد در هر که دوست دارد از جهت تو خوش
 وَرَكَعًا فِي رُضْوَانِي وَتَعَطُّفِي وَبُؤْسِي
 و برکتها بر من و خشنودی مرا و مهربانی مرا و پسندیدن مرا
 وَوَلَايَتِي وَاجَابَتِي فَلْيَنْفَلْ حِينَ تَزُولُ
 و دوستی را و اجابت مرا پس باید که گوید در وقتی که بزوال
 الشَّمْسِ أَوْ زَوَالِ اللَّيْلِ اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ
 آفتاب یا بزوال میرسد شب بار خدا یا ای پروردگار ما ترا
 لِحَمْدِكَ كُلُّهُ جَمَلَتُهُ وَتَفَضُّلَتُهُ وَكُلُّهُ اسْتَعْدَدْتُ
 ستایش تمامی آن مجلان و مفضل آن و همچنان که طلب ستایش کرده

در گذشته

عجبت تحصیل مهربانی
 الهی و رحمت و برکتی
 و مهربانی و دوستی
 اجابتان

بِرَّ إِلَى اهْلِيهِ الَّذِينَ خَلَقْتَهُمْ لَهُ اللَّهُمَّ رَبَّنَا
 بر این ستایش بسوی اهل ستایش آنجمنی که آفریده ایشان را بر ستایش خدا را ای
 لَكَ لِحَمْدِكَ حَمْدًا كَمَا جَحَدَكَ مِنْ بِالْحَمْدِ رَضِيَتْ
 پروردگار با تسبیح ستایش تو شران که ستایش میکند تو را که بر ستایش ستایش کرده
 عَنْهُ لِشُكْرِكَ مَا بَدَيْتَ مِنْ نِعَمِكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ
 از تو بر ستایش آنچه باوست از نعمت تو بار خدا یا ای پروردگار ما ترا
 لِحَمْدِكَ كَمَا رَضِيَتْ بِهِ لِنَفْسِكَ وَقَضَيْتَ بِهِ عَلَيَّ
 ستایش خود را پس بپندیده آنرا بر از خدمت و حکم کرده با آن ستایش بر
 حَبَابِكَ حَمْدًا مَرْغُوبًا فِيهِ عِنْدَ اَهْلِ الْخَوْفِ
 بنده کانت ستایش که رغبت کرده شده باوران در نزد اهل ترس
 مِنْكَ لِمَا بَاتِكَ وَمَرْهُوبًا عِنْدَ اَهْلِ التَّعَمُّقِ
 از تو برای هیبت تو و ترسیده شده با در نزد اهل باز خوردن
 بِكَ لِسَطْوَاتِكَ وَمَشْهُورًا عِنْدَ اَهْلِ الْاِنْعَامِ
 در رفیق شدن تو بر گرفتگی و مشهور معروف شده در نزد اهل حسان
 مِنْكَ لِاِنْعَامِكَ سَجْدًا نَاكًا مَتَّكِرًا فِي مَنَازِلِكَ
 از جانب تو برای حسان تو تسبیح میکنم تو را بر حالیکه تو متکبر و مایه که

عجبت تحصیل مهربانی
 الهی و رحمت و برکتی
 و مهربانی و دوستی
 اجابتان

تَدْبِثُ أَبْصَارَ الشَّاظِرِينَ وَتَحِيَّرُتُ عَقُولَهُمْ
 مضطربیده دیدای بینندهگان و دال و حیران شده قوای
 عَنْ بُلُوغِ عِلْمِ جَلَالِهَا تَبَارَكْتَ فِي مَنَازِلِكَ
 از رسیدن کلمه بزرگی آن پایدنیات صاحبزاد بزرگوار
 كَلِمًا وَتَقَدَّسَتْ فِي الْأَلَاءِ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا
 بتمامی آنها و نبایست نمر دران نعمتای تو در آنها
 أَهْلُ الْكِبَرِ يَا لَيْلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْكَبِيرُ
 صاحب بزرگ و عظمت ای الهی نیست محبود مگر تو که بزرگ
 الْأَكْبَرُ لِلْفَنَاءِ خَلَقْتَنَا وَأَنْتَ الْكَائِنُ
 بزرگتری برای برطرف شدن آرزوی ما و تویی موجود
 لِلْبَقَاءِ فَلَا تَفْنِي وَلَا تَبْقَى وَأَنْتَ الْعَالِمُ
 برابری دانی هر چه برطرف میشود با تو میمانیم و تو دانی
 يَا وَتَحْنُ أَهْلُ الْغُرَةِ بِكَ وَالْعَفْلَةُ عَنْتَ
 باحوال ما و اهل بازرخوردیم تو و اهل عاقل شدیم از
 سَأَانِكَ وَأَنْتَ الَّذِي لَا تَعْفَلُ بَسِيئَةَ وَلَا
 کار تو و تویی که غافل نمیشوی بی بستی و نه

نوم

نَوْمٍ حَقِّكَ يَا سَيِّدِي اجْرِفِ مِنْ تَحْوِيلِ
 خواب بختی خودت ای بزرگوار من پناه ده مرا از تغییر دادن
 مَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا
 آنچه حسان نعمت بر من بآن چند در پاپ دین و دنیا
 كَرِيمٌ فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ كَفَيْتَهُ كُلَّ الَّذِي
 کرم چه برسد شخص نگاه گوید اینرا کار ساز میکند او را تمام آنچه
 الْكُفَى عِبَادِي الصَّالِحِينَ لِجَامِدِينَ الشَّاكِرِينَ
 کار ساز میکند بندگان خودم را که بیگناه کارانند سپاس کننده گانه
 دَعَاءِ بَدَسْتِ وَيَكُمُ يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ أَرَادَ مِنْ
 ای محمد و هر که اراده نماید از جمله
 أَمْنِكَ وَحَفْظِي وَكَلَامِي وَمَعُونَتِي فَلْيَقُلْ
 هست تو نگاه دار مرا و پاسبانی مرا و بار مرا پس باید که بگو
 عِنْدَ صَبَاحِهِ وَمَسَائِرِهِ وَتَوَعُّدِهِ أَمْسَيْتَ
 در نزد صبحش و شامش و خوابش تعهدی کردم
 بِرَبِّي وَهُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهُ
 به پروردگار خودم و او الله است ای که نیست محبود مگر او که بسند و

آیات دنیا

سنگزاران نه

صحبت محفوظ است از شر و واقعات

باقی بعد از حضرت

كُلِّ شَيْءٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ عِلْمٍ وَوَارِدَتْهُ وَوَدِعَتْ كُلَّ
 رَضِيَّتِ نَهَائِثِ الرَّسْمِيِّتِ وَوَارِدَتْ رَحْمَتِي وَوَرَدَتْكَ
 رَبِّ وَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى نَفْسِي بِالْعَبْدِ ذَرِيَّةً
 رِجْوَانِ كَارِيَّتِ كَوَاهِ مِكْرِمِ السَّلَامِ بِرِجْوَانِ بِرِجْوَانِ
 وَالذَّلِّ وَالصَّغَارِ وَأَعْتَرَفْتُ بِحَسَنِ صِنَائِكَ
 وَخَوَارِي وَكُوَيْدِي وَأَعْرَفْتُ بِرِجْوَانِ بِرِجْوَانِ
 اللَّهُ إِلَهِي وَأَبُوهُ عَلَى نَفْسِي بِقِيَلَةِ الشُّكْرِ
 اللَّهُ لِسُوَيْتِي وَأَعْرَفْتُ بِحَسَنِ بِرِجْوَانِ بِرِجْوَانِ
 وَأَسْأَلُ اللَّهَ فِي يَوْمِي هَذَا أَنْ يَكْتُبَ لِي
 وَيَجْعَلَنِي مِنْ أَوْلَادِهِ الَّذِينَ يَدْعُونَ بِرِجْوَانِ بِرِجْوَانِ
 هَذِهِ بِحَقِّ مَا يَرَاهُ لَهُ حَقًّا عَلَى يَرَاهُ مِنْتِ
 هَيْتِ بِحَقِّ بِرِجْوَانِ بِرِجْوَانِ بِرِجْوَانِ بِرِجْوَانِ
 لَهُ رِضَى وَإِيمَانًا وَإِخْلَاصًا وَرِزْقًا وَاسْعَادًا
 بِرِجْوَانِ بِرِجْوَانِ بِرِجْوَانِ بِرِجْوَانِ بِرِجْوَانِ
 وَبِقِيَّتِ خَالِصًا بِإِلَاسَتِكَ وَكَوَالِئِيَّتِي بِ
 وَاعْتِقَادِ خَيْرِ مَا كُنْتُ بِرِجْوَانِ بِرِجْوَانِ بِرِجْوَانِ

حسبى

حسبى اللهم من كل من هو دونك والله
 ليست مما يعجز عن معرفتك او سوار است والله
 وكفى من كل من سواه امست بيست
 وكفى وكفى من سواك است اعتراف اكرم بهنمان
 علم الله كله وحلا بيبته واعوذ بما في علم
 ورس الله تامم ان واشكركم ان وناه ميكرم با كچه در دوش
 الله من كل سوء ومن كل شر سبحان
 يست از هر بدى واز هر سبى تترى ميكرم
 الله العالم بما خلق اللطيف فيه المحصى
 الله را كه در است با كچه انورده نازك است در ان با شرفه است
 له القادر عليه ما شاء الله كان لا قوة
 الا لله است بران كچه خرم است الله شده است نيست قوتى
 يا الله استغفر الله واليه المصير قابتة
 بره در كچه كچه الله طلبه كچه ميكرم ان الله و سوار است با كچه بر سبى
 اذنا قال ذلك جعلت له فخلق جنة
 شخص را كه كويد اين را ميكرد انهم برانى و در سوار است با كچه خرم است

و در شناسی ام

بجست دفع سخن

وَمَطَفْتُ عَلَيْهِ قُلُوبَهُمْ وَجَعَلْتَهُ فِي دِينِهِ
 و در میان کینم باو دلان بی پند ترا و میگردانم او را در دینش
 مَحْفُوظًا دَعَاءُ بَدِست و دویم یا محمد ایا
 حفظ کرده ای محمد بر ستمت
 التَّحْرِيمُ نَزَلَ قَدِيمًا وَلَيْسَ يَضُرُّ شَيْئًا إِلَّا
 جادو همیشه بود قدیم و نیست که آسیب رساند چیزی از ضرر که
 بِإِذْنِ مَنْ أَحْبَبَتْ بِكُونِ مِنْ أَهْلِ عِلْمٍ
 بر حضرت من پس بیکه دوست دارد اینرا کرده باشد از اهل علم است
 مِنَ التَّحْرِيمِ فَلْيَقْتُلِ اللَّهُمَّ رَبِّ مَوْسَى وَخَاصِيهِ
 از جادو و پس باید که گوید بار خدا یا ای پروردگار موسی و مخصوص کننده
 بِكَلَامِهِ وَهَارِمْ مِنْ صَكَاةٍ بِحُدُودِهَا
 بسخن خود و گریزاننده آنکه مکرر او را بجادوشن بچسبانی
 وَمُعِيدِهَا بَعْدَ الْعَوْدِ نَعْبَانًا وَمَلْفَقَهَا
 و برگرداننده آن عصا بعد از برگشتن از دها و طبع فرزانده آن
 أَفْكَ أَهْلَ الْأَقْبِكِ وَمُفْسِدِ عَمَلِ السَّاحِرِينَ
 باطل اهل باطل را و فاسد کننده کار جادوگران

و مبطل

وَمَبْطُلٌ كَيْدِ أَهْلِ الْفَسَادِ مَنْ كَادَ دِينَ بِيحْرٍ أَوْ
 و بپاک کننده مکر اهل نابودی هر که مکر کرده باشد مرا بجادو
 يَضُرُّ حَامِدًا أَوْ غَيْرَ مَا مِدَّ أَهْلَهُ أَوْ لَا
 با کسی خرد و نهفته یا نماندست با نام حوا و یا ندانم
 أَهْلَهُ أَخَافُهُ أَوْ لَا أَخَافُهُ فَأَقْطَعُ مِنْ
 آنرا ترسم آنرا یا نه ترسم آنرا پس بر بران
 اسْبَابِ السَّمَوَاتِ عَمَلَهُ حَتَّى تَرْجِعَهُ عَمِّي
 اسباب و وسیله های آسمانها کار او را تا آنکه برگردانی او را از من
 عَمْرٍ نَافِدًا وَلَا ضَارًّا لِي وَلَا سَامِتًا لِي
 بر طایفه گذراننده روز و نه کسب رساننده با مراد و سخنانی کننده با
 لِي أَوْ أَعْظَمَتِكَ فِي مَخْرَبِ الْأَعْدَاءِ فَكُنْ
 بر من بزرگتر و بزرگتر از من در طایفه دشمنان پس بشو
 لِي مِنْهُمْ مَخْرَبًا حَسَنًا مَدَافِعَةً وَأَتَمَّتْ لِي
 بر من از ایشان دفع نمایند بگردد دفع کردن و کاملتر دفع
 يَا كَرِيمٌ فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ لَمْ يَضُرَّهُ
 ای صاحب کرم چه بر کسی شخص نگاه بگذرد اینرا ضرر نماند او را

و مبطل

بهم للرجبة في آراء حقك فيه اليك لا تحمل بحق اميك الذي
التي بارى بين فرانس در زمانه بحق تو دران بن بومردان مگردان بحق تام تو آن نامر که

سحر ساحر جتي ولا انسي امدا دعا بپشت
جادور عاد وکننده نابل من وند از اهل اهل
سيم يا محمد ومن اراد من امتك تقبل
اي محمد هر که اراده کند از خدمت تو قبول کند
الفرائض والتواضيل منه فليقل خلف
عبادت واجب وعبادت نافله را از او پس باید که بگوید در تعقیب
كل فریضه او تطوع یا شادرا عما لا یکتبه
بر وجهی یا سستی ای فرادنده بر از شکرش
الذین القیم دینا ویا را ضیاء به منھم
دین مستقیم را وینی وای نسیه کننده آن دین را از ایشان
لنفسه ویا خالقاً من سوی الملائكة
برای خودش وای فریضه هر که سوای فرشته است
من خلقه لا ابتلا بدینه ویا مستحضاً
از جمله طغاشش برای آزمود بدیشش وای کزین کننده
من خلقه لذینه رسلاً الی من و منهم
و حال سازنده از طغاشش بر از پیش فرستد گانی را بر همه ایشان

صحت مقبول شدن
و انظر
اصحابی بحق هر که از این کتاب است
که آن را بخواند
الذین القیم
دین مستقیم را
لنفسه ویا خالقاً من سوی الملائكة
برای خودش وای فریضه هر که سوای فرشته است
من خلقه لا ابتلا بدینه ویا مستحضاً
از جمله طغاشش برای آزمود بدیشش وای کزین کننده
من خلقه لذینه رسلاً الی من و منهم
و حال سازنده از طغاشش بر از پیش فرستد گانی را بر همه ایشان

و یا

عنباً ولا یحصباً ولا انا الیه منقطعاً
از جهت آن که در نزد من هیچبیده نه من بسوی او منوسل و منفرد
واخلب بالی و هوای و سریرت و علا نیت
بمنویگان و دل را و خواستم را و پنهان کردی و شکر را
واسنع بنا صیتی الی کل ما شاء الله
و بگویم گشای من شبت بی را بسوی تو ام کج
رضی من طاعتک فی الذین فاتتہ ادا
خشنودی از طاعات و فرمان برداری تو در دین چه بیشیکه شخص هر که
قال ذلك تقبلت منه التواضیل والفرائض
گوید آنرا قبول میکنم از دستبهای عمل او و جیبهای عمل او
وعصمتہ فیها من الحیب وحببت الیه
و نگاه میدارم او در آن اعمال از خود بپسند و محبوب میکند او را بسوی او
طاعتی و ذکر می دعاء بپشت و محمد یا محمد
زمان بردار مرا و او مرا
ومن ملاه هم دین من امتک فلینزل
هر که بر کرده باشد از اهل خانه و در عرض از خدمت تو بسوی او فرود آید

فیه تفصیل الامور
در این کتاب تفصیل امور
که استنباط بسوی
اللهم صل علی محمد و
الطاهرین علیهم السلام
و علی عابدین علیهم السلام
و علی خیر خلق الله
و علی سید المرسلین
و علی ائمتنا الطاهرات
و علی اولاد ائمتنا
و علی اصحابنا
و علی من تبعهم باحسان
و علی من آمن بهما
و علی من امن بالله
و علی من امن باليوم
و علی من امن بالدين
و علی من امن بالله
و علی من امن باليوم
و علی من امن بالدين
و علی من امن بالله
و علی من امن باليوم
و علی من امن بالدين

اللهم صل على محمد وآل محمد
 واذا دعا وطلب اليك
 والى حسن القدر والفضل
 واخرج من اسباب الخلق
 في احوالنا القوي والذوي
 للمال والحدوث في محنتنا
 التي هي وار ما نعصب
 اللهم حسبنا الحسب القهار
 والصبر والبرهان
 واعون على حسبناهم
 على من صلح الدنيا الغابية
 فادخله في خير ارضك الساقية
 واصل ما اخوتني من محظاياها
 ورحمتك لي من سماها
 بلغت

ب فليقتل يا مبدئ الخلق
 من بس يادك كويدي
 واهل الغنى وجازيتهم بالصبر الذي
 ابتليتهم به ويا من بين حيا المال عند
 عباده وملكهم الانفس الشح والتخاء
 ويا من بين حيا المال عند
 واهل الغنى وجازيتهم بالصبر الذي
 ابتليتهم به ويا من بين حيا المال عند
 عباده وملكهم الانفس الشح والتخاء
 ويا من بين حيا المال عند
 واهل الغنى وجازيتهم بالصبر الذي
 ابتليتهم به ويا من بين حيا المال عند
 عباده وملكهم الانفس الشح والتخاء

ياها ويل من عباده فرج همي واهل ويلي
 خونها وشرها از بنكاش كش دود اندوه را و سرسهاي را
 في الذي كرمي من دين فلان بيتي سيرة
 در باب آنچه كرمي فلان و لا زنده لا از جبر من فلان كس باسان سخن تو
 لي من يدك فاقضه عني يا قدير و لا
 بر ابي من در روزي تو پسر ادا كن آن دين با من اي توانا و خوار
 هستي بي خبر ادايه و لا بتضييقه صلى
 من بر ابي من ادا كن ادا كن و نه بر من ادا كن او بر من
 و يسهل ادايه فاني به مستر فافك
 و آسان كن بر من ادايه ادا كن ادا كن ادا كن ادا كن ادا كن ادا كن ادا كن
 ربي من سعتك التي لا تبس و لا تقبض
 بنده كي را از فرزند تو كه آن خوار طرف نميشود و كم نميشود
 ابدافاته ادا قال ذلك صرفت عنه
 در كره بر بركت شخص نگاه بگويد آنرا بر ميگردانم از او
 صاحب الدين و ادايته اليه عنه دعا
 صاحب قرض و طلبگر را ادا كن ادا كن ادا كن ادا كن ادا كن ادا كن ادا كن ادا كن

در باب آنچه كرمي فلان و لا زنده لا از جبر من فلان كس باسان سخن تو
 و يسهل ادايه فاني به مستر فافك
 و آسان كن بر من ادايه ادا كن ادا كن ادا كن ادا كن ادا كن ادا كن ادا كن ادا كن
 ربي من سعتك التي لا تبس و لا تقبض
 بنده كي را از فرزند تو كه آن خوار طرف نميشود و كم نميشود

بجبت اللحن

بليست و بضم يا محمد و من اجابته ترويح
 اي محمد در كه در ياد او را خرد و اضطرار
 فاحسان اتم عليه التعمه و اهناءه
 پس دوستش با ايشان كه تمام كنم بر او نعمت را و گوارا كنم او را
 الكرامه واجعله وجهها عند ع
 عزت و احترام را و بگردانم او را صاحب عزت و اعتبار و عزت
 فليقل يا حاشي العز قلوب اهل التقوى
 پس بايد كه بگويد اي پر كنده عزت و لهای اهل تقوى بر بندگان
 و يا متوكيهم بحسن صرايرهم و يا
 و اي دوست كرده ايشان بسبب بر اطفال ايشان و اي
 مؤمنهم بحسن تصددهم اسئلك بكل ما
 خاطر جمع كنده ايشان بخوبي بندگي كردن ايشان بخوابم از تو تمام كنم
 قد اتمته احصاء من كل شئ قد
 محقق علم كرده از از روزشرون از هر چيز كه تحقيق
 اتقنته علما ان فتحيبت بتثبيت قلبي
 پاي بر جا كرده آنرا از روزي و نيش اين را بخوابم كه تمام كنم رهاي لا با

دشمن دل نه

على الظمانينة والايمان وان توليين
 بر حالت خاطر جمع و تصديق و اين را ميخواهم كه مباشرت
 من قولك ما تبكعني به شد
 از بسنديدن تو آنرا كه برسانى بر اسبابان بر بيه سختي
 الرخصة في طاعتك حتى لا ابالي احدا
 رفت و خواهش در فرمان بردار تو تا آنكه پروا نداشته باشم از
 سوالك ولا اخاف شيئا من دونك
 غير تو و نترسم از هيچ چيز كه سواي توست
 يا رحيم فاشه اذا قال ذلك امننته
 اي رحم كنده چه بترسيه شخص نگاه كويد آنرا امين ميگردانم او را
 من روائع الحد ثان في نفسه و دينه
 از ترس ننداشي حوادث در باره خودش و در باره دينش
 و نعيمه دجا و بليست و ششم يا محمد قل
 و در باره نعمتهايش
 للذين يريدون التقرب اليك
 براي بندگان كه خواهند تقرب كردن به تو و ميخواهم كه مستجاب كنم رهاي لا با

بجبت تحصيل مرتبه
ترب الهى

دشمن دل نه

اعلموا علم يقين ان هذا الكلام افضل
 که بنهید داشتن غرض این را که این سخن بهترین
 ما انتم متقربون به الی بعد
 جزیت که تا نزدیکی می رسید با آن بسوی من بعد از
 الفرائض و ذلك ان تقول اللهم
 و صیها و آن کلام نیست که بگوی بار خدا یا
 انه لم یس احد من خلقك انت
 به پیشانی شان نیست که بشان رسیده چکس از جلاظی تو که تو
 الیه احسن صنعا صی و لا کادوم
 بسوی او بگو ترا بشان رحمت که در ازین و نه برای او در انی
 کرامه و لا علیه ابین فضله
 باشی از جهت احترام و اکرام و نه بر او بلکه ترا بشان رحمت چون
 و لا یه اشد ترفقا و لا علیه اشد
 رتبه باو سخت تر باشی از جهت اکرام و نه بر او سخت تر باشی از جهت
 حیاطه و لا علیه اشد تعطفنا
 محافظت و نه بر او سخت تر باشی از جهت مهر بانی

منك

منك علم وان كان جميع المخلوقين
 از تو برین و هر چند بوده باشند تا مرز آفریده شد که ان
 بعدون من ذلك مثل تعدد
 بشوند از جمله این همه مثل شترن من
 فاشهد لی یا کاف الشهادة یا بی
 پس گواه باش برای من که گواهی باینکه من
 اشهدک ببنیة صدق بایت لک
 گواه میگیرم تو را با تقاد و رستی راستی باینکه تو راست
 الفضل و الطول فی انعامک علی و
 همان و بخشش در نعمت دادن تو بر من و
 قلة شکر لک فیها یا فاعل کل ارادیه
 کمی سزا و سپاس زیاده تر از آن نعمتی ای که آورده تمامی خواستی
 صل علی محمد و آله و طریفین اما تا این
 رحمت فرست بر محمد و آل او و در کردن آفتن بر اهل بیت از
 خلول السخط لبقلة الشکر واجب
 فرود آمدن غضب برای کسی سپاس گزاری و ثابت کن

منك

لِيَزِيدَهُ مِنْ آتِمَاتِ النِّعَمَةِ سَبْعَةَ
 مِائَةٍ وَتَرَى فِيهَا كَمَالَ بَدْوٍ نَعْتٍ بَعْدَ حِي
 الْمَغْفِرَةِ وَأَنْظُرْ فِي خَيْرِكَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
 أَرْضُشْ وَمَتَّعْ كُنْ مَا خَيْرُ جَنَّتِي تُوَدِّعْتُ فَرَسْتِ بِي
 وَاللَّهِ وَلَا تَقَا يَسِينِي بِسِرِّي وَفِي مَا مَحْنِ
 وَأَلِ أَوْ دَانِزَهْ مَكْرًا - بِبَاطِنِ كَارِئِنِ وَمِغْنِ كُنْ
 قَلْبِي لِرِضَاكَ وَاجْعَلْ مَا تَقَرَّبْتُ بِهِ
 دَلِيلًا لِرِجَائِي وَتُوَدِّعْتُ بِي كَرَامَةً تَزِيدُنِي حُبِّكَ يَا
 إِلَهِي فِي دِينِكَ لَكَ خَالِصًا وَلَا تَجْعَلْهُ
 لِي سِوَى تُوَدِّعْتُ بِي تُوَدِّعْتُ بِي تُوَدِّعْتُ بِي
 لِلزُّوْمِ شَبِيهَةً أَوْ خَيْرًا أَوْ رِيَاءً أَوْ كِبْرًا
 بِلَا لَازِمِ شَبَهِي يَا فَخْرًا بِي خَيْرًا مِثْلَ كِبْرِي
 يَا كَرِيمًا فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ أَحْسَنُ
 أَيُّ صَاحِبِ كَرَمٍ جَدِيدٍ تَشْكُرُهُ كَاهِ كَوَيْدِ أَمْرًا وَتَمْتِ
 أَهْلُ سَمَوَاتٍ وَسَمَوَاتٍ التَّشْكُورِ دَعَاءُ
 أَهْلِ آسْمَانِ بَارِئِ زَوَامِ مِيكَانِ دُورِ نِعْمَاتِ كَرَامِ

با پسندیده کن را خوبتر

حمت رفع تسلط و طلبنا اهل شر

پست و هفتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ أَرَادَ مِثْرَ
 أَيُّ مَجْدٍ وَرَمَى كَرَامَةَ ارْتِدَاءِ كَنْدِ ارْتِدَاءِ
 أَمْتِكَ أَنْ لَا يَكُونَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ
 ائْتِ تُوَدِّعْتُ بِي كَرَامَةً تَزِيدُنِي حُبِّكَ يَا
 سُلْطَانُ كَيْفَا يَسِينِي بِسِرِّي وَفِي مَا مَحْنِ
 وَكُنْ سَبِيحًا بِسَبْحِ الْوَالِدِ الْأَرْشِدِ الْبَارِئِ الْكَرِيمِ
 يَا قَائِمًا عَلَى الْمَلِكِ لِأَدْوَنَةِ وَمَانِعًا
 أَيُّ كَرِيمَةٍ مَالِكِيَّتِ بِرَجْمِ عِيْرَاوَسْتِ وَمَنْعِ كَنْدِ
 مَنِ دُونَهُ نَيْلُ شَيْءٍ مِنْ مَلِكِهِ يَا مَغْنِي
 أَمْرًا عِيْرَاوَسْتِ وَرِيَاءِ قَنْضِيرِ ارْتِدَاءِ بَادِشَاهِ أَوْ تُوَدِّعْتُ
 أَهْلُ التَّقْوَى يَا مَاهَطِيهِ الْأَذَى فِي
 كَنْدِ صَاحِبَانِ بِرِيءِ كَرَمٍ بِرِطْفِ كَرَمٍ وَارْتِدَاءِ
 جَمِيعِ الْأُمُورِ عَنْهُمْ لَا تَجْعَلْ وَلَا يَتِي فِي
 تَامِي كَارِئِنِ ارْتِدَاءِ مَكْرَانَ حَقِيْرًا رِوَادِوَرِ
 الَّذِينَ وَالَّذِينَ نِيْلًا إِلَى أَحَدٍ سِوَاكَ
 دِينِ رِوَادِوَرِ سِوَى بِيءِ بِيءِ عِيْرَاوَسْتِ

پست و هفتم

واسقَع بِنَوَاصِي اَهْلِ اَخِيهِمْ كَلِمَةً اِسْلَامًا
 وبگیر بگوشان مویشانی اهل خیر را تمام ایشان بسوی من
 حَتَّى اَنَا لَمِنْ خَيْرِهِمْ حَبْرَةً وَكَفْنًا لِي
 تا آنکه در بایم از بهتر اهل خیر که خیر خویش را داشته باشند برابر من
 عَلَيْهِمْ فِي ذَلِكَ مَعِينًا وَحَدِي بِنَوَاصِي
 بر ایشان درین باب یار کننده و بگیر برابر من مویشانی
 اَهْلِ الشَّرِّ كَلِمَةً حَتَّى اَمَانِي مِنْ
 اهل شر و فساد را تمام ایشان تا آنکه بشکند بر آید شوم از
 شَرِّهِمْ كَلِمَةً وَكَفْنًا لِي مِنْهُمْ مِنْ ذَلِكَ
 فساد ایشان تمام ایشان و بشو برابر از ایشان از این فساد
 حَافِظًا وَعَمِّي مَدَافِعًا وَكُلِي مَانِعًا
 نگاه دارینده و از من دفع کننده و برای من مانع شونده
 حَتَّى اَكُونَ اَمِنًا بِاِمَانِكَ لِي بِنَوَاصِيكَ
 تا آنکه بوده باشم صاحب امنیت بوسیله امان تو برابر من بوسیله نواصی
 لِي مِنْ شَرِّ مَنْ يَلَا يَوْمًا مِنْ شَرِّهِ اِلَّا
 برای من از کسیب هر که من کرده نمیشود از شر او مگر

ایمانک

بِاِمَانِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ كَلِمَةً اِذَا
 با امنیت تو ای رحیم ترین رحیم کننده گان چه بستی که شخص هر که
 قَالَ ذَلِكَ كَلِمَةً بَصِيحَةً كَيْدًا كَالْيَدِ اَبَدًا
 گوید این را ضرر نمیرساند او را مگر مکر کننده هرگز
 دَعَاءَ بَيْتِهِ وَهَشِيمًا يَا مُحَمَّدٌ وَمِنْ اَرَادَ مِنْ
 ای محمد و هر که اراده کند از طبع
 اَمْتِكَ اَنْ تَرْجَحَ تِجَارَتَهُ فَلْيَقْتُلْ حِينَ
 است تو این را که سودمند شود سوداگر او پس باید که بگوید در وقتیکه
 يَكْتُمُ بِهَا يَا مَرْبِي نَفَقَاتِ اَهْلِ
 شروع مان میکند ای زاری کننده افواجت اهل
 التَّقْوَى وَمَضَاهِجَهَا وَيَا سَابِقَ
 پر هیز کارس و ضد برابر کننده آنها و ابرار شده و بویها سیر
 الْاَرْزَاقِ سَخَا اِلَى الْخَلْقِ قَبْلِي وَيَا مَفْضِلَنَا
 روزی همی بعنوان ریزش بسوی آفریده شدگان و ای ترجیح دهنده
 يَا اَدْنَا لِقِ بَعْضِنَا عَلٰى بَعْضٍ سَقْفِي وَ
 بروزها بعضی ما را بر بعضی بران و روانه کن مرا

مجتب تحصیل نفع در تجارات و معاملات

ایمانک

وَجَمْعِي فِي تِجَارَتِي هَلِيهِ اِلَى وَجَدْتَنِي
 در سوخته سازد و سوداگران که هیت بسوی راه تو اکر که
 عاصم شکر را خذیه بحسن شکر
 نگاهدارند با او پس همه پاکیزه تر آن باشد بر یکی سببش ما
 لِنَفْعَتِي بِهِ وَتَنْفَعُ بِهِ مَتْنِي يَا مُدْرِحُ
 نفع رسانای امان و نفع رسانای دکان امان ای سودمند کننده
 تِجَارَاتِ الْعَاطِلِينَ بِطَاعَتِهِ سَوَّيْ لِي
 سوداگرهای عاقلان بطاعتت سوت لے
 فِي تِجَارَتِي هَلِيهِ رِزْقًا تَرْتَفِعُ فِيهِ
 در سوداگران که هیت روزگار که روزگار کن در آن
 حَسَنَ الصَّنْعِ فِيمَا ابْتَلَيْتَنِي بِهِ وَتَنْفَعُنِي
 خوب کردار و عمل از آنچه امتحان نمودی بدان وضع کن مرا
 فِيهِ مِنَ الطَّغْيَانِ وَالْقَنُوطِ يَا حَسْبُ
 در آن روزگار از کردن کسی و نا امید ای بهتر
 نَاشِدُ رِزْقَهُ لَا تَشْمِتْ لِي بِرِزْقِكَ عَلَيَّ
 کسرا ننده روزی خود را خوشحال کن بمن بسوی برادر ندین تو

دعای

دُعَايَ بِالْحُسْنِ اِنْ خَدَعْتُ اِلَى وَاسْتَعِدَّ فِي
 بجز دعا را بزبان کاری و دشمنی را بجز در یک بخت کردن
 بِطَلَبَتِي مِنْكَ وَبِدُعَايِ اِيَّاكَ يَا اَرْحَمَ
 بر طلبت خودم از تو و بسبب اندک من تو را ای مهربم کننده
 الرَّاحِمِينَ فَاقْتَهُ اِذَا قَالِ ذَلِكَ اُرْحَبْتُ
 رحم کن کنان چه بر شکست شخص نگاه گوید این را سودمند کننده
 تِجَارَتَهُ وَاَزْبَيْتَهَا لَهُ دَعَا بِنِسْتِ وَهَلْمِ
 سوداگر او را و نوسیف نام آنرا بر او
 يَا مُجِدُّ وَمَنْ اَرَادَ مِنْ اَمْتِكَ الْاَمَانَ
 ای محمد و هر که خواهد از جه امت تو امنیت را
 مِنْ بَلِيَّتِي وَالْاَسْتِجَابَةَ لِذَعْوَتِي فَلْيَقُلْ
 از بلی من و اجابت کردن را بر من دعای من پس باید که بگوید
 حِينَ يَمْعُ تَادِينَ الْمَغْرِبِ لِي مُسَلِّطُ
 در وقتیکه بنشیند از آن گفتن بر آن غروب را ای کزنده
 نَفْتِهِ عَلَيَّ اَمْنًا يَهْ بِاَلْحَدَلَانِ لَهُمْ
 خشم خود بر دشمنان خود بوفیق ندان در پیشان را

ایمان را بجا بخت

محبت افزای بلیات
مسخر شدن دعوا

فِي الدُّنْيَا وَالْعَدَابِ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ وَ
 در دار دنیا و عذاب کردن ایشان در دار آخرت و
 يَا مُوسَىٰ فَصَلِّ عَلَىٰ آلِكَ بِمَا بَدَّ بِصَلَّتِهِ
 ای موسیٰ کنده همان خود بر دوستان خود بجا بیاور خود
 أَيُّهَا هُمْ فِي الدُّنْيَا وَحَسْبُ عَاقِبَتِهِ
 در دنیا و این نیز در دار دنیا و بیکلی شفقت و انعام خود
 عَلَيْهِمْ فِي الآخِرَةِ وَيَا شَدِيدَ التَّكْوِيلِ
 بر ایشان در دار آخرت و ای سخت فقاب
 يَا أَيُّهَا تَقَامِرُ وَيَا حَسَنَ الْمَجَازَاةِ بِالثَّرَابِ
 ای تقام و ای نیکو پادشاهش دادن بثراب
 وَيَا بَارِيَّ خَلِقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَمَلَكَمُ
 ای باری خلق کننده اهل بهشت و آتش و ملازم کننده
 أَهْلَهُمَا عَمَلُهُمَا وَالْعَالَمِ بَمَنْ يَصِيرُ
 اهل آنها عمل و کردار آنها را و دانای هر کس که ببارگشت میکند
 إِلَىٰ جَنَّتِهِ ذُنُوبَهُ يَا هَادِيَ يَا مُصَلِّ
 بسوی بهشت او و آتش او ای راه نماینده ای گمراه کننده

یا کافی

يَا كَافِيَ يَا مُعَافِي يَا مُعَاقِبَ إِهْدِنِي لِحُدُودِ
 ای کافی ای معاف کننده ای سزا کننده ای سزا کننده ای سزا کننده ای سزا کننده
 وَعَافِنِي بِمَعَافَاتِكَ مِنْ مَرِيضَتِي سَكَمِي مِنْ حَبْتِي
 در سزا کرده مرا بر سزا سردادنت و آرام گرفتن از حشمت
 مَعَ الشَّيَاطِينِ وَأَوْحِنِي قَائِلُكَ إِنَّ لَمْ
 همراه اهل شر و فساد و درم کن مرا چه بپوشد تو اگر کم
 تَزِجْنِي أَوْ كُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ أَعْدِيكَ
 نکنی مرا بشوم از جمله زیان کاران نهاده مرا
 مِنَ الْخُسْرَانِ بِدُخُولِ النَّارِ وَحِرْمَانِ
 از زیان کاران به داخل شدن در آتش و محروم شدن
 الْجَنَّةِ بِحَقِّكَ يَا إِلَهَ الْإِلَهِ أَنْتَ يَا ذَا الْعِزِّ
 از بهشت حق این است که نیست معبودی که تو با حق بپسند ای صاحب
 الْعَظِيمِ قَائِلُكَ إِذَا قَالَ ذَلِكَ تَعَدَّتْهُ
 بزرگ چه بپوشد شخص اگر گاه گوید ایضا فرد میبگردد او را
 فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ رَحْمَتِي
 در آنجا آنجا که میگوید ای خداوند آنرا در آن برحق محروم

بجست مسافر در اقامت
و بر کشتن آن سفر خجالت
و ملامت

فلق
سپید که گوید
خود

دعا سی ام **یا محمد** و من جانات
ای محمد کسی بوده باشد از وطن
فانبا فاحب ان اوردیه سالما مع
غایب پس دوست داشته از که برسانم او را بطرفش نذر است
قصائی که الحاجة فی غریبته یا جامعاً
با وجود آوردن زبیر او و جانشین در لایم غریبش ای جمع کننده
بیت اهل الجنة علی تالف من القلوب
در میان اهل بهشت بر اینج الفت و انس که صادر از دهها
و سیده تواجد منهم فی المحبة
ایشان است و محرم و سوزن و غمخوار از ایشان در دوستی
و یا جامعاً بیت طاعته و بین من
و ای جمع کننده میان زمان بردارش و میان آنکه
خلفه لها و یا مفترجا عن کل محزون
آورنده او را بر فرغانه و سایر و ای گشاده منده اندوه از هر غمخیزه
و یا مؤئل کل عریب و یا راحی
و ای گریزگاه هر دور از وطن و ای رم کننده من

فی غریبته بحسن الحفظ و الکلاوة و
در دور از غریبیم بگونه نگاهدار و پاسداری
المعونة لی و یا مفترج مالی من
بایستی بر این و اگر در دهنده آنچه با من است از
الصیق و الخرب یا جمع بین و بین
مگر او را بکدر بسبب جمع آوردن میان من و میان
احبتی و یا مؤئلاً بین الاحباء و لا
دوستان و ای الفت دهنده میان دوستان بدر
تجعتی یا نقطاع اویته اهلی و ولدی
میآور مرا بر بریده شدن رجوع اهل من و فرزندان
عنتی و لا تفجع اهلی یا نقطاع اویته
از من و بدر میآور اهل مرا بر بریده شدن رجوع
عنهم بکل مسألتک ادعوتک فاستجب
از ایشان بتمامه با هر سوال تو میخوانم تو را پس استجاب کن
لی فذلک دعائی ایتاک فارحمی
بر این چه است دعای من تو را پس مکن مرا

يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ **فَاشْكُهُ** اِذَا قَالَ ذَلِكَ
 ای رحمت کندگان به بدی که تخصیص کرده بود اینرا
 اَنْشَتْهُ فِي عَمَلِ بَيْتِهِ وَحَفِظَتْهُ فِي الْاَهْلِ
 پس میخشم او را در روز و شبش و نگاه میدارم او را در باره بارانند
 وَاذْكُرْتَهُ سَائِلًا مَعَ قَضَائِهِ فِي كَلِّ الْحَاجَةِ
 و میخشم او را صحیح و نادرستش بر کردن آن برای او حاجت
 دَعَايَ سَيِّئَةٍ **يَا مُحَمَّدٌ** وَمَنْ ارَادَ مِنْ
 ای محمد در هر که اراده کند از جمله
 اُمَّتِكَ اَنْ اُدْفَعَ صَلَاتَهُ مَضِيًّا عَفْوًا
 است تو این را که بلند کنم نماز او را بر جای که چند بار پیشه آید
 فَلْيَقْتُلْ خَلْفَ كُلِّ صَلَاةٍ اِفْتَرَضْتِ
 پس بگوید در عقب نماز هر که وجوب کرده ام
 عَلَيْهِ وَهُوَ رَافِعٌ يَدَيْهِ الْاِخْرَى كُلَّ
 بار او بر جای که او بر آورده شد و دستش را در آفر
 شَيْءٍ يَامُنِيَّةُ الْاَسْمَاءِ وَمُبَيِّنَاتِ
 چیزی ای منگاو کننده پندارها و ظاهر سازنده

بجهت سجده بر پشت
 قرار نمازها

یعنی با یک این دعا
 تقبیل و باشد

الکتمان

الْكِتَابِ وَشَارِعِ الْاَحْكَامِ وَدَارِئِ
 پوشیده در بیان کننده احکام شرع و آفریننده
 الْاَنْعَامِ وَخَالِقِ الْاَنْامِ وَفَارِصِ
 چهار پاگان و موجد کننده انسان و قرار دهنده
 الطَّاعَةِ وَمُكْرِمِ الدِّينِ وَمَوْجِبِ
 زمان بر داری و لازم سازنده جزا و ثابت کننده
 التَّعَبُدِ اسْتَسْلِكَ بِحُجَّتِكَ
 بندگی میخواهم از تو بکنی منزه بودن تو
 كُلِّ صَلَاةٍ زَكِيَّةً وَبِحُجَّتِكَ مِنْ زَكِيَّتِهَا
 هر نماز را که منزه نموده آنرا و بحق آن کسی که منزه نموده آن
 لَهُ وَبِحُجَّتِكَ مِنْ زَكِيَّتِهَا بِيَهُ اَنْ تَجْعَلَ
 برای او بحق آن کسی که منزه نموده آن نماز را بوسیله او اینرا بخواهم
 صَلَاتِي هَذِهِ زَاكِيَّةً مَتَقَبَّلَةً بِتَقَبُّلِكَ
 کردانی نماز را که این نماز است صاحب تو بپندار که همه بر پندار کن تو
 وَوَضِعِكُمْهَا وَتَضْيِيقِكَ لَهَا دِينِي زَاكِيَّةً
 از او بلند کردن تو آنرا و گردانیدن تو بسبب آن نماز من را صاحب

العليم فاقته اذ قال ذلك رفعت
 وانا في چهديتكم شخص مراه كويد ان را بلند ميكنم
 له صلواته مضاعفة في التوح المحفوظ
 بر او نازاد را بر طالكه چنين بر كره شده است در لوح محفوظ
 قد وقع الفراغ من كتابه هذه الرسالة الشريفة
 في ليلة الجمعة في شهر ذي حجة الحرام
 سنة ١٢٣٤ هـ
 على يد اقدادات و الطلبة محمد علي الخيني

عظمة الله واولي الذي في
 للمؤمنين في المؤمنات
 بحق نبي وآله



١٢٣٤ هـ
 ١٢٣٥ هـ
 ١٢٣٦ هـ
 ١٢٣٧ هـ
 ١٢٣٨ هـ
 ١٢٣٩ هـ
 ١٢٤٠ هـ
 ١٢٤١ هـ
 ١٢٤٢ هـ
 ١٢٤٣ هـ
 ١٢٤٤ هـ
 ١٢٤٥ هـ
 ١٢٤٦ هـ
 ١٢٤٧ هـ
 ١٢٤٨ هـ
 ١٢٤٩ هـ
 ١٢٥٠ هـ

خطی
۵